

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

« ۶۷ »

عهد اردشیر

پژوهندهٔ عربی :

استاد احسان عبّاس

برگردانده بفارسی :

س . محمّدعلی امام شوشتری

تهران ۱۳۴۸



از این کتاب تعداد یکهزار نسخه در چاپخانه بهمن چاپ وصحافی گردید
شماره ثبت در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۸۹۸ مورخ ۴۸/۱۰/۲۴

سرآغاز

بنام خداوند بخشنده مهربان

«از اردشیر شاهنشاه به شهریارانی که پس از او
شاه ایرانند درود و تندرستی باد»

(آغاز متن عهد اردشیر صفحه ۲۰ کتاب)

پس از سپاس بی اندازه به آستان ملکوتی خالق بیهمتا و درود فراوان بر پیمبر بزرگ اسلام و اسلامیان (ص)،

در پرتو عنایات خجسته شهریار خداپرست و ملت دوست ایران اعلیحضرت همایون **محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر** یکی از کهن ترین و گرانقدرترین نمودارهای اندیشه ژرف و فرهنگ ریشه دار و ارزشمند ایران و ایرانی بوسیله چاپ و نشر کتاب حاضر بمعرض افاضه دانش پژوهان و دوستداران آثار و مفاخر این کشور باستانی گذارده میشود.

کتاب «عهد اردشیر» حاوی اصول و دستورهای بس دقیق پادشاهی و کشورداری و سیاستمداری و در زمره نخستین نمونه هائی از اندیشه و نوشته های ایرانیان بشمار میآید که در آغاز دوران

اسلامی بزبان عربی ترجمه شده است و در روزگار اسلامی بدان ارج فراوان نهاده اند (صفحهٔ ۴۸ کتاب) .

چگونگی نسخه اصلی بزبان پهلوی و ترجمهٔ آن بزبان عربی در دیباچه هائی که بوسیله دانشمندان گرامی استاد احسان عبّاس رئیس کرسی ادبیات و تاریخ عرب در دانشگاه بیروت ، بدست آورنده نسخه عربی کتاب ، و سید محمد علی امام شوشتری سرپرست بخش عربی کتابخانه پهلوی ، مترجم کتاب بزبان پارسی ، نوشته شده است توضیح گردیده و با بررسی آنها بخوبی میتوان بدرجه اهمیت سخنانی که در این کتاب گرد آمده است پی برد و اثری راکه فرهنگ عهد ساسانی در فرهنگ ایران و دنیای اسلام داشته است بهتر دریافت .

بهمانطور که در دیباچه و مقدمهٔ کتاب توضیح داده شده است متن اصلی کتاب در دسترس نمانده و ترجمه‌ای از آن بزبان عربی موجود بود که خوشبختانه بتازگی استاد احسان عبّاس بر اثر دست یافتن به نسخه خطی کتاب دیگری که گویا کتاب (الغُرّه[1]) باشد (صفحهٔ ۸۱ ببعد کتاب) توانسته است متن ترجمه را با تحقیق و انتقاد شایسته در سال ۱۹۶۷ میلادی (برابر ۱۳۴۶ شمسی)

---

(۱) ـ نسخه خطی کتاب « الغرّه » در کتابخانهٔ خانوادهٔ زرکلی ZARKALI از خانواده‌های معروف لبنان است که مانند خانواده‌های قدیمی دانش پرور سایر کشورهای خاورزمین بگرد آوری کتابها و آثار هنری و فرهنگی دلبستگی داشته‌اند و بدین قرار اثری از پیشینهٔ فرهنگ کهن ایرانیان در کتابخانهٔ خانوادگی زرکلی محفوظ مانده است .

بنام «عهد اردشیر» در بیروت چاپ و منتشر نماید که اینک ترجمه فارسی آن به کوشش قابل ستایش
دانشمند محترم آقای امام شوشتری بر طبق نظر و سفارش انجمن در دسترس علاقه‌مندان به نیکو آثار
قرار بگیرد.

انجمن آثار ملی بدینوسیله از توجه و علاقه مردو عنصر شریف و دانشمند سپاسگزار بوده
و امیدوار است در انجام چنین خدمات ارزنده و ثمربخش تاریخی و معنوی توفیق روزافزون
نصیب داشته باشند و دنیای دانش را بیش از پیش بهره‌مند کوششها و پژوهشهای خود سازند.

در عصر درخشان کنونی که کشور شاهنشاهی ایران به پیشوائی شاهنشاه خردمند و دانا دل خود
دوران تحول بس شگرف و شگفت‌آمیزی را میگذراند بجا خواهد بود با توجه بآنچه در کتاب «عهد
اردشیر» آمده است نگاهی به نمونه‌ای از اندیشه‌های خردمندانه فرزندان پیشین این سرزمین افکنده
شده باشد تا از طرفی پاس حرمت اینگونه آثار که از جمله پدفهای دیرین همه دوستداران یادگارهای
فرهنگی ایران است صورت پذیرد و از طرف دیگر بهتر معلوم آید که اگر این اندیشه‌ها راه و رسم
پادشاهی و کشورمداری را در دوران شاهنشاهی ساسانی نشان میداده پس از افول آن شاهنشاهی
نیز سرمشق تدبیر و سیاست جهان اسلام قرار گرفته است. چگونه افکار و ابتکارات شاهنشاه امروز ایران[2]

(۲)ـ درباره این نوع آثار که از عهد ساسانیان باقی مانده است ضمن مقاله دانشمند گرامی آقای علی سامی زیر عنوان «ادبیات و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی» در مجله هنر و مردم شماره ۸۴ مهرماه ۱۳۴۸ اطلاعات مفید و جامعی مرقوم گردیده است و علاقه‌مندان بخوبی میتوانند از آن بهره‌مند شوند.

هم در مراکز علمی و مجامع بین المللی دنیای کنونی مورد استقبال و ستایش عناصر ژرف بین گیتی قرار

دارد و افکار تابناک پیشوای جهان بین این کشور کهنسال درعصر حاضر پرتو افکن دنیای قدیم و جدید

شده است .

باشد که ایران جاویدان در همه زمان کانون فرهنگ و راهنمانیهای حکیمانه و پیشگام

اندیشه های نغز حقیقت جوئی و انسان دوستی پایدار و برقرار بماناد .

بمنّه و کرمه

انجمن آثار ملی

دیباچهٔ ترجمان

در باره ارج اندرزنامه اردشیر بابکان ، در چهار سده‌ای که رشته شهریاری ایران بدست جانشینان اردشیر بوده است و نیز تأثیر اندیشه‌هایی که دراین کتاب فراهم آمده است، درپختهکردن فکر سررشته داران حکومت اسلامی ، بویژه ارزشمندی آن میان گروه وزیران و دبیران که بمنزله استخوان بندی آن حکومت بوده‌اند، پژوهشگر دانشمند متن‌عربی‌سخنان سودمندی گفته است که ما ترجمه همه آنها را آورده‌ایم و نیازی نیست‌در این باره چیزی بگوییم . لیکن بجا میدانیم پاره‌ای ملاحظات را برآنچه پژوهنده متن عربی یاد کرده‌است، بیافزاییم . ملاحظاتی که ژرف‌بینی درآنها ، گمان دارم ، در بررسی تاریخ اندیشه‌ها وآرمانهای کشورداری (سیاست مدن) وروشن‌ساختن گوشه‌هایی از پیشرفت این علم درایران ، برای پژوهشگران سودمند تواند افتاد .

باید یادآوری کرد اردشیر بابکان نه ازآنجهت که بنیاد گذار یك دودمان‌بزرگ شاهنشاهی‌بوده است که زمان‌شهریاری آن دودمان در ایران بیش از چهارصدسال پاییده ، از مردان نامدار تاریخ جهان بشمار میآید ، بلکه چون دارای خوی‌های ویژه‌ای از دلیری و پشتکار و پافشاری درکارها وخویشتن‌داری در برابر دشواریها و خردمندی و هوشمندی است ، اگر نام او را در رده مردان بزرگ جهان بشمارآوریم ، از راه راستی‌دور نشده‌ایم . پژوهنده متن‌عربی اندرزنامه درباره شخصیت‌اخلاقی

اردشیر بررسیهایی کرده است و ما چون سخن او را ترجمه کرده‌ایم وآنرا خواهید خواند در این زمینه بیش ازاین چیزی نخواهیم گفت . لیکن دوست میدارم چند نکته را بر گفته‌های پژوهنده متن عربی اندرزنامه اردشیر بیافزایم که در پیشاپیش آنها این نکته قرار دارد .

میگویند : چون خاندان اردشیر از سررشته‌داران دینی بوده‌اند ، بنیادگذار دودمان ساسانی در چنگال تعصب مذهبی گرفتار بوده و به انگیزه همین احساس است که آن آزادی مذهبی را که درایران زمان‌اشکانیان روان بوده برانداخته است و دین زردشت را آیین رسمی کشور قرار داده و به موبدان و هیربدان نیرو بخشیده تا به پیروان دیگر دینها سخت گیرند و دست آن گروه را چنان باز گذاشته بوده که آزادی عمل را از پیروان دیگر دینها گرفته بودند .

درتاریخ ، مانند هرجای دیگر ، باید ازدلیل بهمان‌اندازه که دلالت دارد بهره گرفت تا به‌حقیقت نزدیك شد . درست‌است اردشیر از یك خاندان مذهبی برخاسته‌است ونیاکانش سرپرستی پرستشگاه ناهید را دراستخر فارس بدست میداشته‌اند، لیکن او چنان‌که بارها در اندرزنامه‌اش گفته است ، دین‌را بنیاد زندگی اجتماعی میدانسته است . از این‌رو شهریاری (حکومت) و دین را دو برادرهمزاد شمرده است که بی‌نیاز ازیکدیگر نتوانند بود.

اردشیر چنانکه ازکردار و گفتارش هویداست ، دین را راهی برای نظم‌کارهای اجتماعی این جهان میدانسته است نه وسیله‌ای برای کسب ثواب در جهان دیگر . چنانکه در همه اندرزنامه او جز در یکجا بعنوان دعا ، اشاره‌ای به‌روزرستاخیز

نکـرده است . و تازه معلوم نیست این اشاره از ترجمان عربی بحکم اقتضای محیط اسلامی بر اصل افزوده گردیده یا نه .

هر کس در رفتار اردشیر هنگام شهریاری او غور کند و نیز بسخنانی که در اندرزنامه‌اش در باره دین و کسانی کـه بنام دین در جامعه بر میخیزند و از راه دلسوزی به دین میخواهند « سرداریهای نهانی‌وآشکار » برای خـود فراهم سازند ، ژرف بنگرد، خیلی‌زود خواهد دریافت‌که هواخواهی اردشیر از دین برای آن است‌که در جامعه یك سامان فکری پی‌ریزی کند و از پدیدآمدن سرداریهای گوناگون جلو گیرد .[۱]

اردشیر دین را یك‌آیین اجتماعی میداندکه بایدتکیه‌گاه شهریاری (حکومت) باشد . درآن روزگار بـرای اداره‌کردن ملت‌ها بر پایه یك شیوه اجتماعی وسیاسی ویژه ، هنوز درجهان حزبهای مشخص جدا ازدین، مانند امروزپدید نیامده بود ودین بویژه در مشرق‌زمین،آیینی بود برای راه‌بردن‌زندگی اجتماعی مردم . روشن است در میان دین‌های‌کهن ، دین زردشت‌کـه به بهبود کار این جهـان بیش از جهـان دیگر مینگریسته است و جنبه‌های مثبت وعملی درآن فراوان بود ، به‌جهت چنین‌آرمانی شایسته‌تر بوده است .

راه یگانه‌کردن‌گروهی از مردم بنام یك ملت ، شرکت داشتن ایشان در یك رشته اندیشه‌ها وآرمانهاست . زیراآدمیان را مانند آجرها و سنگها در یك ساختمان یا تیکه‌های تخته در یك در، نمی‌توان با ملاط یا میخ به یکدیگر پیوست و از ایشان چیز یگانه‌ای پدید آورد . ملاطی که‌گروهی از افـراد مردم را

۱ـ اندرزنامه بند: ۲۹

به یکدیگر پیوسته میکند و از ایشان یك ملت پدید میآورد ، اشتراك در يك رشته چیزهای اندیشگی است و هرچه این گونه رشته‌هاوپیوندهای‌اندیشکی درمیان مردمی استوارتر باشد، بنیاد یگانگی آنان محکمتر خواهد بود ودرهنگام پیش‌آمدن‌خطرها بهتر توانند نیروی خود را رویهم بریزند و در برابر خطرها با هم ایستادگی نمایند و همدستانه با خطر نبردکنند و یگانگی ملی خود را نگه دارند .

اردشیر با هوش اجتماعی بسیار تیزی که داشته است ، بر زیانهای بزرگی که در مردمی‌از پراکنده دلی وپریشان اندیشی پدید تواندآمد ، نیك آگاه و از بودن چنین حالی درایران‌سخت بیمناك بوده است وچنانکه ازسخنان گوناگون او واندرزنامه‌اش دریافته میشود ، سخت میکوشیده مردم را تا آنجاکه تواند شد ، یکدل و همدست سازد . دراین زمینه از اردشیر سخنان بسیاری بازمانده است که هرکدام دلیلی برای اثبات نظرما است-ازجمله در سخنرانی روز تاجگذاری در پاسخ خجسته بادگویندگان بر همین نکته تکیه‌کرده و همدستی و یگانگی ملت ایران راکه‌از پرتو شهریاری اوفراهم‌آمده بوده است، نعمتی خدایی‌میشمارد. «خداوند رحمتش را فرود آورد وما را همداستان کردونعمتش راکامل ساخت ...» [1]

آثار دلبستگی اردشیر بهمدل ساختن و همدست کردن مردم ایران و نفرت او از پراکندگی و چنددستگی ، همه‌جا از ازسخنانی که دربسیاری ازکتابهای تاریخ‌ازاین شهریارخردمند باقی مانده است ، به چشم میخورد .

عبدالله‌بن‌مسلم معروف به‌ابن‌قتیبه دینوری از کتاب کارنامه

۱ــ سخنان گوناگون اردشیر شماره : ۱۵

چنین باز گو کرده است :

«درکارنامه‌های ایرانیان آمده است ، چون‌کار شهریاری براردشیر استوار شد مردم را فـراهم آورد و خطابه‌ای رسا بر آنان خــواند و همگان را بفرمانبرداری و همدستی با یکدیگر اندرز داد و از سرکشی و نافرمانی برحذر داشت و ایشان را به چهارگروه بهرکرد . حاضران او را نماز بردند و یکی ازآنان در پاسخ سخنان شاهنشاه چنین گفت :

«شهریارا . تا ماه وخــورشید می‌چرخند کشور و شاهیت همواره مانند رودها و دریاها بر افزودن باد تا اینکه همه روی زمین زیــر چتر شهریاری تو درآید و فرمانت درهمه‌جا روان گردد .

«شهریارا. فروغت چون خورشید درهمه‌جا تابیده وبهمه ما رسیده و مهربانیت مهرآسا بهمگان پاکیزگی بخشیده است . تو ما را پس ازآنکه پراکنده بــودیم همدست ساختی و سخنمان یکی کردی و دلهایمان راکه ازکینه یکدیگر لبریز بود ، بهم پیوستی وآتشهایی کــه در میانه ما سخت زبانه میکشید خاموش ساختی. ازاین رو نیکی‌هایت‌را نتوان برشمردن و ویژگی‌هایت راباز گفتن .»

گمان‌دارم‌همین‌دو روایت‌کافی‌است‌که نشان دهدنتیجه‌ای که اردشیر از دین میخواسته است ، چه بوده ؟.

بنظر من نمی‌توان بنیادگذارشهریاری ساسانیان را،بسبب آنکه از پریشان اندیشی و دسته دسته شدن مــردم ایران سخت میترسیده است، براین‌کار سرزنش کرد واورا « متعصب» نامید . سپس گناه خشك‌مغزیها وزشتکاریهایی‌راکه احیاناً درطول‌تاریخ

از برخی موبدان زردشتی سر زده است ، همه بگردن اوبار کرد.

بی‌شك اردشیر رهبری ایران‌دوست بوده و میهن خودرا بیش ازخودش دوست میداشته است و انگیزه او در کوشش‌های چندین ساله‌اش و رنجهای بسیاری که درراه یگانه‌ساختن‌ایران و برانداختن پراکندگی‌ها از این سرزمین کشیده است ، همین خیم ایران‌دوستی‌اوست. اردشیر معتقد است که شاه نبایدبازمانده ننگها وبادگارپستیها شود. باید درهنگام روآوردن بلاهامردانه بکوشد و ازنثارکردن جان خود درراه شهریاری و کشورش‌نیز دریغ نکند .

در هوشمندی وایران‌دوستی او همین بس که نیك‌دریافته بود : در هر ملتی کــه پریشان‌اندیشی‌و چنددستگی رواج یافت، همین حالت سرآغاز زبونی و نابودی‌آن ملت است .ازاین‌رو با تأکید بسیار میگوید :

«بدانید نبرد شما با ملتهای‌دشمن پیش‌ازاینکه باخویهای زشتی که درمردم خودتان هست نبرد کنید ، نه از نیکوراهبری بلکه زیانکاری است . چگونه میتوان با دلهــای ناهمداستان و دستهایی که دشمن یکدیگرندبه‌جنگ دشمن شتافت وپیروزشد؟[1]

اگر بــرای فرزانگی اردشیر هیچ دلیل دیگری دردست نداشته باشیم ؛ همین یك اندرز بسیار ارزنده سیاسی واجتماعی، کفایت میکندکه ما اورا در صف پیشوایان دانا و دلسوز تاریخ بشمارآوریم . اردشیر دریافته بودکه هر حکومت نیازمند است بر یــك‌آرمانی تکیه داشته باشد تا آن آرمان مردم را یکدل و همدست سازد وهواخواه حکومتی کندکه پشتیبان‌آرمان‌مشترك

۱ــ اندرزنامه بند: ۱۲

ایشان است . او نیك فهمیده بود : از فراهم آمدن مردمی با اندیشه‌های گوناگون و نداشتن زبان یگانه و میراث مشترك تاریخی و آرمان مشترك در زیر چیرگی یك فرمانروایی ، هرچند آن فرمانروایی نیرومند و دژکامه باشد ، ملت یگانه پدید نیاید و آن مردم که تنها با زور حکومت در ظاهر یکی شده‌اند لیکن بهم جوش نخورده‌اند، ملت یگانه‌ای بشمار نیایند... بلکه بنیاد چنین حکومتی دیر یا زود فروخواهد ریخت و پاره‌های آن مانند آجر های ساختمانی که روی هم خشکه چین شده‌اند ، از یکدیگر پراکنده خواهد گردید .

این نکته امروز از بدیهیات آیین زندگی و کشورداری است . لیکن درجهان زمان اردشیر بابکان که بیشتر مردم جهان هنوز در ژرفهای جنگلها و بن مغاکها بحال وحشیگری میزیسته‌اند ، دریافت که این گونه نکات باریك علمی وارج نهادن به آنها ، نشانه هوش بسیار ودانشمندی فرمانروایی است که آنها را دریافته بود .

رویدادها درجهان، همانگونه که اردشیر در اندرزنامه‌اش پیش بینی کرده است ، تکرار می‌شود . کاری که او در ایران انجام داده وخدمتی که بملیت واستقلال ایرانیان کرده‌است، همان است که بنیادگذار دودمان صفوی پس از سیزده قرن دیگر در ایران انجام داد.هرچند ازین یکی نیز بنام افروختن آتش تعصب مذهبی بد می گویند .

در اندرزنامه اردشیر که زمینه گفتگوی ماست، علاوه بر آنچه پژوهنده دانشمند متن عربی در دیباچه کتاب بآنها اشاره کرده است ، نکته‌های باریك و باارزشی در زمینه کشورداری و جامعه

شناسی دیــده می‌شود، که امروز نیز در اداره کردن کشور و راهنمایی ملتها، می‌توان از آنها بهره گرفت.

در مثل :

تقسیم وقت شبانه‌روز بــرای کارها ومشخص کردن وقت مناسب برای هر کار که درحقیقت همان داشتن برنامه است، یکی ازاین نکته‌های ارجدار است.

درتاریخ‌سیستان آمده‌است که یعقوب‌لیث برنامه‌یکماهه‌ای برای کارهای خود پــدید می‌آورد. چنانکه در جای دیگری گفته‌ام[1] این سردار نامی ایران که خود را از نواده‌های اردشیر می‌دانسته است، اصل تقسیم زمان و برنامه‌ریزی برای کارها را از اصول کشورداری درایران باستان گرفته است.

توجه بسیار اردشیر بزیانهایی که از بیکاری برمی‌خیزد، خواه گروه‌جنگیان‌بیکارمانند یا سررشته‌داران‌دینی یاگروه‌های دیگرملت، نیز از نکات بسیار دلکش اندرزنامه است.[2]

اردشیر دعوت‌های دینی را از بزرگترین آفت‌ها برای شهریاری می‌شمرده‌است ودربرابر کسانی که بنام‌دین‌زمینه‌سازی برای دسته‌بندی میکنند، بکاربردن زوررا جایز نمی‌دانندتا مبادا سبب گرمی بازارآن گونه عوام‌فریبان گردد. اوبرای جلوگیری از رخنه کردن کسانی که میکوشند بدست‌آویز دین در دل مردم رخنه کنند، دست‌یازیدن به نیرنگ را سفارش میکند و دستور می‌دهدآنگونه کسان را بنام دین‌ساز (بدعت گذار) درمیان‌مردم رسوا کنند تا خرقه فریبنده زرق ایشان‌را ازراه‌آلوده‌شدن‌بمال

۱ـ نشریه ایرانشناسی ۱: ۸

۲ـ اندرزنامه بند: ۱۲

ومتاع این جهانی لکه‌دارسازند.[۱]

سراسر اندرزنامه از این گونه‌نکات باریك اجتماعی وسیاسی پر است واگر چنانکه‌آقای احسان عباس نوشته است این‌سندرا قانون اساسی ایـران در روزگار ساسانی بنامیم ، سخن گزافی نگفته‌ایم .

همچنین بی‌شك اندرزنامه اردشیر در سامان‌بخشیدن به حکومت درزمان خلفاء و پخته کردن انـدیشه فرمانروایان آن حکومت در کشورداری ونیز رهنمابی‌کارداران آن درکارهااثر فراوان داشته است ...

در اینجا بجاست ایـن نکته را نیز بگفتگو گذاریم : آیا مطالب سیاسی واجتماعی واخلاقی‌که در اندرزنامه اردشیر دیده میشود، همه زاییده مغز اردشیر است ؟وآیا بایدتاریخ پدیدآمدن همه این اندیشه‌ها را در میانه سالهای(۲۲۶ تا ۲۴۰) میلادی انگاشت ؟ .

هرچند درانتساب اندرزنامه به اردشیرتردیدی نمی‌توان کرد ، اما بنظر ما همان‌گونه‌که ادعای پدیدآمدن یك درخت تنومند وباروردرلحظه کوتاهی‌اززمان،چون‌مخالف‌آیین‌طبیعت است پذیرفتنی نیست، نمی‌توان‌پذیرفت همه اندیشه‌های اخلاقی و کشورداری‌واجتماعی که دراین کتاب فراهم‌آمده است،سراسر از ابتکارات اردشیر و زاییده مغز اوباشد. بی گمان بیشترمطالب اندرزنامه از کتابهای پیشین ایـرانی برداشته شده‌است . نهایت آنکه اردشیرحاصل‌آزمونهای فراوان خود را برآنها افزوده و نیز دید سیاسی واجتماعی اوبشیوه نگارش‌اندرزنامه رنگ خاص

۱ـ اندرزنامه بند: ۶

زمان حکومت جدید را بخشیده است. چنانکه خود اردشیر در چندین جای کتاب به‌این مطلب خستویده و بگفته‌های پیشینیان استناد می‌جوید.

می‌دانیم از کارهای بد اردشیر که نمی‌توان از آن گذشت، حذف بیشتر رویدادهای شهریاری چهارصد و هفتاد و پنج ساله خاندان اشکانی از سالنامه‌های رسمی کشوراست ومنحصر کردن تاریخ این روزگار درازکه سراسر آن پرازپهلوانی‌های افتخار آمیزمردم ایران است، در چند سطر.

همین‌کار کینه‌توزانه سبب شده است که نویسندگان شرقی از روزگار درازشهریاری اشکانیان و دلاوری‌های افتخارآمیز ایشان در جنگ با سلوکیان و رومیان ناآگاه مانند و چنین پندارند که ایران‌درزمان اشکانیان‌بدست «ملوك طوایف» افتاده بوده وشهریاری مرکزداری نداشته است.

دیگر ازکارهای زشت اردشیر دست‌بردی است که‌بفرمان اوبخاطر کم‌اثر کردن یك باور عامیانه دردل مردم، بسالشماری ایران زده‌اند. این دستبرد سبب شده‌است کـه میان نسخه‌های خداینامه بگفته حمزه پورحسن اصفهانی، چندان اختلاف‌پدید آیدکه هیچکدام با دیگری برابر نشود وهمه‌آنها با حساب‌زیج های فلکی وجدول‌های ستاره‌شناسی نیز ناجور گردد.

باآگاهی که ازاین دوکار اردشیر داریم،چگونه بدگمان نشویم هنگامی که بفرمان‌اوخواسته‌اندمتن‌اوستای‌اشکانی‌رامرتب سازند وشرح‌کنند، برخی از بخشها و یا عبارتهایی ازآن راکه شامل اندیشه‌های دینی و فلسفی ناهماهنگی بـا روش حکومت جدید بوده است نیانداخته، یا دیگرگون نساخته‌اند؟.

چیزی که این بدگمانی را هرچه بیشتر نیرومند میسازد، آن است که ازروزگار اشکانیان آثار نوشته‌ای‌ازدانش وفرهنگ وحکمت ایـران باز نمانده است ودراین بخش ازتاریخ ما یك بریدگی آشکاردیده می‌شود. ابن‌ندیم تنها ازچند داستان‌روزگار اشکانی (ملوك طوایف) نام‌میبرد که درآغازهای روزگار اسلامی ازپهلوی بعربی ترجمه شده‌است[1] تاآنجاکه گویی هرچه‌ازآثار مدنی وفرهنگی‌داریم ، همه ازآن روزگارساسانی است ودراین دوره پـدید آمده است درحالی که درلابلای همین اندرزنامه سخنانی می‌بینیم که ازبودن کتابهایی درزمینه اخلاق و حقوق و کشورداری پیش ازروزگارساسانیان ما راآگاه میسازد ونیزدر لابلای کتابهایی که ازنویسندگان روم در بـاره تاریخ روزگار اشکانی بازمانده است ، نشانه‌هایی‌ازوجود اندیشه‌های بلندعلمی وفرهنگی درایران زمان‌اشکانی‌دیده میشود.

آنچه این حدس را نیرو می‌بخشد برخاستن دانشمندان‌و فرزانگانی‌است‌مانندیصان‌ومرقیون‌وجرجیوس‌ومانی.برخاستن اینان دراین‌زمان‌نشان‌می‌دهد که درروزگاراشکانی‌بویژه‌دردوره اخیر آن، بازارفلسفه ودانش گرم‌بوده وقطعاً برای بحث‌وگفتگو های علمی‌آموزشگاههایی‌درشهرهای بزرگ وجود داشته‌است. بویژه کـه دراین روزگار آزادی عقیده حتی درکار دین رواج داشت ودرهرجاآزادی روان باشد،زمینه برای پیشرفت‌کارهای علمی وفرهنگی‌آماده‌تراست .

ایـرانیان در روزگاراشکانی با مردم آسیای باختری و رومیان‌درزمانیکه تمدن وفرهنگ روم دارای‌درخشندگی‌بوده،

۱ـ الفهرست : ۴۳۶ (چ ، قاهره)

خواه در زمان صلح وخواه در زمان جنگ، رابطه داشته‌اند. چگونه میتوان پذیرفت که آیین مهری و اندیشه‌های اخلاقی و فلسفی آن از ایران به‌روم رفته و تا جزیره انگلیس گسترده شده لیکن از اندیشه‌ها ودانش‌وفرهنگ رومی پرتوی به‌ایران نتابیده است؟

قطعاً در ایران‌عصر اشکانی کتابهای بسیاری درزمینه‌اخلاق وسیاست‌مدن‌واقسام‌دیگر حکمت‌بوده‌واندرزنامه‌اردشیر فشرده‌ای از کتابهای پیشین درزمینه کشورداری و اخلاق است که اردشیر حاصل آزمون های خود را بر آنها افزوده است. بهترین دلیل برای اثبات این نظر سخن خود اردشیر است که در چند جای اندرزنامه اززبان«شاهان پیشین» و«پیشینیان ما» برای استوار کردن‌رای‌خود، سخنان ارج‌داری را بازگو کرده است.

بااین‌حال، هرچند چنانکه گفتم نمیتوان پذیرفت که همه اندیشه‌هایی که درشکم اندرزنامه‌آمده است ازآن اردشیر بابکان وتراویده ازمغز اواست، باز بایدپذیرفت که طرزفکر اردشیردر زمینه‌های کشورداری‌واخلاقی درنوشتن‌اندرزنامه اثربسیار کرده است ونیز تجربه‌های فراوان او در این زمینه‌هـا بمطالب کتاب رنگ وجلای ویژه‌ای بخشیده است.

باید بگویم که هیچکدام ازملاحظاتی که بنام‌حقیقت‌جویی تااینجا برشته‌نوشتن کشیده‌ام، ازارزش‌اندرزنامه که‌دررده‌بهترین کتابهای بازمانده ازایران باستان است، چیزی نخواهدکاست. زیرا این کتاب ارجدار دست‌کم نماینده این مطلب تواند بودکه دانش کشورداری وشهریاری درایران باستان تا چه ترازگاهی بالارفته‌بوده‌وبرخلاف‌آنچه‌ناآگاهان‌پنداشته‌اند، چرخ حکومت

درایران برپایه خودکامگی نمی گردیده ونیروی فرمانروایان در چنبر آیینهاو سنتها پابسته بوده است .

درزمینه ارزش‌متن‌هایی که‌ازترجمه عربی‌اندرزنامه‌مانده است، پژوهنده دانشمند متن عربی آنچه نیاز به‌پژوهشگری بوده است ، انجام داده‌اند ولازم نیست‌نویسنده برآنها چیزی‌بیفزایم. چیزی که باید دراینجا بر گفته‌های ایشان افزودآن است: بیشتر تیکه‌هایی که بشکل سخنان کـوتاه درزمینه کشورداری(سیاست مدن) در کتابهای‌فارسی‌پس‌ازاسلام مانند: سیاست‌نامه‌نظام‌الملك، مرزبان‌نامه حتی گلستان و بوستان سعدی ودیگرها آمده است ، بیشتر ازسرچشمه‌های‌عربی گرفته شده که بر گشت همه‌آن کتابها دراین زمینه‌ها ، به‌کتابهای‌روزگارساسانی است. چنانکه پیشینهٔ بسیاری ازاین گونه اندیشه‌ها را در اندرزنامه اردشیرمی‌بینید.

دراین کتابها سخن‌بیشتربشکل‌مسائل‌اخلاقی مطلق‌درقالب گفته‌های پندآمیز ریخته شده‌است وازجنبه‌های سیاسی‌وتاریخی پاك‌لخت گردیده تاآنجا که خواننده ناپژوهشگر ازخواندن‌این کتابها چنین گمان‌میکند که همه‌آن مطالب ازتراویده‌های‌مغزی نویسندگان‌آن کتابهاست .درحالیکه بودن پیشینه بسیاری ازآن اندیشه‌ها دراندرزنامه اردشیر، ما را بقدمت عمرهر کدام ازآن اندیشه‌ها آگاه میسازد .

رفتارنویسندگان‌آنگونه کتابها ، خواه در عربی و خواه درفارسی، که‌مطالب‌را ازجنبه‌های سیاسی و کشورداری‌وتاریخی لخت کرده‌وبشکل اندرزهای‌مطلق‌درآورده‌اند، دشواری‌بزرگی درفهم تاریخ پیدایش وپیشرفت دانشهاپدیدآورده است. بابودن این دشواری، باز اگربرخی جوانان دانش‌پژوه همتی بنمایند و

درسرچشمه‌های تاریخی و ادبی درزمینهٔ کشف زمان پیدایش و راه پیشرفت اندیشه‌های اجتماعی واخلاقی درکتابهای فارسی و عربی جستجو کنند ، گوشه‌هایی از تاریخ تمدن و فرهنگ کهن این سرزمین را روشن خواهند کرد که بسیارافتخارآمیزخواهد بود .

تاریخ‌حقیقی،تاریخ پیدایش‌وپیشرفت اندیشه‌های‌آدمیان درهریك ازرشته‌های دانش وفرهنگ انسانی است.رویدادهایی که سراسر کتابهای تاریخ بویژه کتابهای پیشین‌را پر کرده‌است، اگردرست‌هم‌نگهداری‌شده باشد، قالبهایی کوچك‌است که برخی ازاندیشه‌های خودخواهانه‌آدمیان درآنها نهاده شده‌است .

نکتهٔ دیگری که باید دراینجا برآنچه گـذشت بیفزایم‌آن است : شعرهایی که در شاهنامه فردوسی زیـر عنوان اندرزنامه اردشیر آمده است ، ازآن عیبی که درباره کتابهای‌اخلاقی‌وادبی دیگر گفتم ، پاکیزه نیست. وماچون درمنش استاد فرزانه‌طوس خوی امانت‌جویی بسیاری‌را سراغ داریم، نسبت بدرستی‌انتساب ۱۱۲ بیتی که‌زیرعنوان اندرزنامه اردشیر درشاهنامه‌دیده‌میشود، دچارتردید شده‌ایم . برای نویسنده این گمان‌پدیدآمده است که بسا دیگری ازروی یکی از اندرزنامه‌های پس‌ازاسلام که‌خلاصه شده وازجنبه‌های تاریخی و کشورداری لخت گردیده بوده این داستان را سروده وبرشاهنامه استاد فرزانهٔ طوس افزوده‌است .
آنچه این گمان را نیرو می‌بخشد اینها است :

آ ـ شعرهای اندرزنامه‌ازدیدگاه زیبایی‌ورسایی‌واستواری همسنگ شعرهای دیگرشاهنامه نیست و بیتهای نازیبا وتاریك‌و پیچیده حتی بیتهایی که در وزن وقافیه عیبی دارد درآنها بسیار

است تا آنجا که زبان آنها از زبان فردوسی بدور می‌نماید.

ب- در این شعرها واژه‌های سنگین عربی مثلا « عهد » بمعنی وصیت و اندرز بکاررفته است که بودن آنها نشان می‌دهد گوینده اشعارمطلب را ازیك متن خلاصه شده عربی یا فارسی سده‌های پنجم وششم برداشته است.

ج- درترجمه‌قدیم‌عربی‌شاهنامه (ترجمه‌بنداری) اندرزنامه دیده نمیشود

د- مهمتر از همه اینها اینکه در شعرهایی که زیر عنوان اندرزنامه درشاهنامه‌آمده است، ازیکسوبرخی نکته‌های‌اخلاقی در چندجا تکرارشده است، از دیگرسو همهٔ بخشهای‌سیاسی و کشورداری چنان حذف شده است که مطلب بشکل یك وصیت ساده‌ای درآمده که پدری برای پسر خود نوشته نه یك اندرز سیاسی که روزگاران‌درازی بمثابه قانون اساسی‌شهریاری‌بزرگی مانند شاهنشاهی ساسانیان بوده است.

بنظر من انتساب شعرهای اندرزنامه بحکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی خیلی شك بردار است و جا داردکسانیکه در زمینهٔ شاهنامه بررسی میکنند درباره این نکته نیزجستجو کنند تا درستی یا نادرستی این حدس روشن گردد.

***

درپایان برخود بایا میدانم از کوششهای ارزش‌دار استاد دانشمند لبنانی که اندرزنامهٔ اردشیربابکان را پژوهیده وبشکل بسیار زیبا ودرستی دردسترس ما نهاده‌اند، بنام هم‌میهنان‌خود سپاسگذاری کنم وازخداوند بزرگ مسئلت دارم همواره‌ایشان را درراه خدمت بفرهنگ ودانش‌کامروا سازد.

بی‌گمان کار ایشان دراستوارساختن پیوندهای تاریخی که میان ما وبرادران ضادگوی ما از دیرزمان پایدار است، تأثیر نیکی خواهد داشت .

در اینجا باید از توجه شورای محترم انجمن آثار ملی بویژه تیمسار سپهبد آق‌اولی رئیس ارجمند انجمن که با چاپ این کتاب در رده‌ی نشریات انجمن آثار ملی موافقت کرده‌اند سپاسگزاری کنم .

و نیز از استاد دانشمند آقای دکترصدیقی که هنوزافتخار آشنایی با ایشان را از نزدیك نداشته‌ام و ایشان کار مرا درجلسه شوری ستوده‌اند ، سپاسگزارم .

عکس اردشیر راکه در آغاز کتاب چاپ شده و از روی سکه این شاهنشاه برداشته گردیده ، بانوی دانشمند خانم دکتر بیانی سرپرست بخش سکه‌های موزه ایران باستان باختیارم نهاده‌اند. از لطف ایشان سپاسگزارم .

تهران تیرماه ۱۳۴۷

س. محمدعلی امام‌شوشتری

اندرزنامهٔ اردشیر بابکان

سرسخن پژوهنده

تعریفی کوتاه از اردشیر

اردشیر در تاریخ ایران جایگاه بسیار والایی دارد. او کسی است که حکومت ملوك طوایف را برانداخت وشاهنشاهی ایران را بازگردانید و اجزاء کشور را بهم پیوست و آنرا گسترده کرد و شکوهی را کـه ایران در روزگار کورش بزرگ و داریوش داشت، باردیگر برای آن کشور بازآورد. دین زردشت را نیرومند کرد و بآیینهای آن جانی تازه دمید و نیروی سیاسی بزرگی از راه همدست ساختن ایرانیان با یکدیگر برای ایشان فراهم ساخت.

اردشیر بنیادگذار شاهنشاهی دودمان ساسانی است که شهریاران آن دودمان یکی پس از دیگری تا ظهـور دین مبین اسلام، رشته پادشاهی ایران را بدست داشته‌اند. اردشیر را بواسطه کارهای بزرگی که در یگانه ساختن ایران انجام داده است همدست کننده «الجامع» لقب داده بودند[1]. و این لقب نشانه یگانگی است که اردشیر در کشور ایران پدید آورده بود. ونیز بهمین جهت است که پادشاهی اردشیر را، شهریاری همداستان «ملك الاجتماع» نامیده بودند.[2]

در اینجا بر آن نیستم در باره تبار اردشیر سخن درازی گویم یا چگونگی پـرورش و بالش او را درکودکی و جوانی

۱ـ البدء والتاریخ ۳:۱۵۶   ۲ـ التنبه والاشراف : ۹۹

بنویسم و یا از کارهای جنگی و اصلاحات گوناگون وی یادکنم. تنها بر آنم که دراین مختصر سخنان کوتاهی را بنویسم که برای کتابی که اندرزنامه اردشیر «عهد اردشیر» نام دارد، همچون مقدمه‌بایسته‌ای است. زیرا هر کسی که آگاهی‌های گسترده‌ای‌در باره زندگی‌وکارهای اردشیر بخواهد، تواند خواسته خویش را بآسانی در سرچشمه‌های عربی بدست آورد.[۱]

دراین کتابها چهره روشنی از اردشیر توانید دید هرچند سیمای او درآنها از رنگ داستانسرایها پاکیزه نیست.

یکی از انگیزه‌هایی که شرح حال اردشیر در این کتابها به‌گستردگی یادگردیده است، تکیه داشتن نویسندگان آنها در بسیاری از جاها بر سرچشمه‌های فراوان ایرانی است[۲]

بویژه آنکه خود اردشیر دررهبری تألیف‌این کتابها دستی داشته است و چنانکه مسعودی ما را آگاه ساخته، اردشیر همهٔ رفتارها و گفتارها ورویدادها وجنگهای زمان خودرا مینگاشت وآنچه‌را مربوط به پیش ازاو بود بدور ریخت تا فراموش گردد و تنها یادگارها و رویدادهای زمان او درکتابها بازماند.

اردشیر پور بابك بر اردوان آخرین پادشاه ملوك طوایف (منظور پژوهندهٔ متن عربی اردوان پنجم، اشك بیست وهشتم، آخرین شاهنشاه اشکانی است. ت) شورید و شهریاری‌را ازدست او گرفت ودوازده سال را درجنگ باپادشاهان کوچك و دولت روم و ارمنستان سپری کرد تا توانست دولتی نیرومند دارای

۱ـ به تاریخ طبری ج ۲:۲ ۳۷ـ ۴۲ (چاپ اروپا ۱ : ۸۱۲ـ۸۲۲)، غررالسیر: ۴۷۲ـ۴۷۰، مروج‌الذهب، ج۱: ۲۲۵ به‌بعد، الاخبارالطوال:۴۳. سنی‌ملوك‌الارض : ۴۲ نگریسته شود. منظور نویسنده سرسخن ازسرچشمه‌های ایرانی ،کتابهای پهلوی روزگار ساسانی است.

۲ـ التنبیه والاشراف : ۱۹۶

مرزهای نشان‌دار و مشخص بنیاد گذارد.

پس از آن اردشیر به نیك ساختن کارهای درونی کشور روی‌آورده است. چون بیادآوریم که سراسر روزگار فرمانروایی اردشیر پانزده سال بوده است، آن‌گاه توانیم دریافت که اردشیر چه کوششهای پیگیری در راه پی‌ریزی حکومت و والا ساختن کشور خود کرده است.

یعقوبی که شرح کوششهای اردشیر را در سخنان کوتاهی یاد کرده، چنین گفته است:

«شهریاری او (اردشیر) دراستخر بود. برخی‌شهرستانهای پارس دربرابر او ایستادگی کردند. اردشیر با آنها جنگید و آن شهرستانها را گشود. پس باصفهان رفت و ازآنجا بخوزستان و ازآنجا به میشان[۱]، آنگاه به پارس بازگشت و با پادشاهی بنام اردوان جنگیدواوراکشت پس‌بدجزیره[۲]و ارمنستان‌وآذربایجان روی‌آورد. سپس به «سواد عراق[۳]» آمد ودرآنجا نشیمن گرفت. آنگاه به خراسان لشگر کشید و شهرستانهایی ازآن راگشود»[۴]

چون اردشیر از این کارها آسوده گشت بر تخت زرین نشست و تاج بر سر نهاد و بزرگان و تودهٔ مردم را بار داد.

۱ـ میشان که در کتابهای عربی بشکل «میسان» یاد گردیده واروپاییان آنرا بشکل «میسن» و از ریشه یونانی پنداشته‌اند، شهرستانی بوده درحاور بصره کنونی و مرکز آن در زمان ساسانیان شهری بوده است که نام آن در کتابهای جغرافیا بشکل «مذار» یاد گردیده است. ت

۲ـ در کتابهای جغرافیایی سده‌های میانه، بخش شمالی عراق راکه سامره به بالا است «الجزیره» نامیده‌اند. چنانکه خوارزمی‌درمفاتیح‌العلوم آورده: ایرانیان آنرا «میانرودان» وگاهی «سورستان» می‌نامیده‌اند.

۳ـ اعراب سرزمین‌میانه‌عراق به‌ویژهٔ پیرامون کوفه وقادسیه‌راه«السواد» می‌نامیده‌اند. منظور پژوهنده شهر تیسفون است که اردشیر در نزدیك آن‌شهری بنام «ویه اردشیر» بنیاد نهاده است. ت

۴ـ تاریخ یعقوبی ۱:۱۵۹

باشندگان او را بشاهنشاهی درود گفتند و کامیابی او را آرزو کردند واورا ستودند. آنگاه اردشیر بآنان گفت: خداوند رحمت خود را بر ما فرو فرستاد و سخنمان را یکی کرد و نعمت خویش را بر ما ارزانی داشت و مرا نماینده‌اش بر زمین و بندگانش فرمود تا کارهای دین و پادشاهی را که دو برادر توأم‌اند استوار سازم و آیین داد و نیکوکاری را پایدار کنم».

کردار اردشیر همواره گفتار اورا براست می‌داشت. اودر شهریاری همت خود رادر زمینه بهبود کارهای دین و نیك‌ساختن شیوه اداره کشور و استوار کردن پایه‌های جهانداری و مالیات گیری و زنده کردن کتابها و گستردن دانش درکشوربکارمیبرد.

بزرگترین شاخه ازکارهای اردشیر که در جهانداری نظر اورا بخود می کشید، کارهای دینی بود. زیرا میدید که ارج دین زردشت درروزگار ملوك طوایف ازمیان رفته است. ازاین‌روی برآن شدآیین زردشت را بهر وسیله که شدنی‌باشد،باردیگر زنده کند. اردشیر فرمان داد هرجا بتهایی بود بشکستند و هرجا نگاره‌ای برانداختند. ودر سراسر کشورآتشکده‌ها بنیاد نهاد و فرمان دادآتش‌آتشکده‌هایی که درروزگارملوك‌طوایف‌خاموش شده بود،از نور روشن سازند.

اردشیرفرمان دادآموزشهای زردشت را همه دریك‌کتاب فراهم‌آورند تا درکارهای‌دینی سرچشمهٔ شایای اعتمادی‌دردست باشد و همگان بآن گردن گذارند. زیرا اسکندر بخشی‌ازکتاب مشهور زردشت را که اوستا «ابستاق»نام داشت سوزانیده بود. اردشیر همه ایرانیان را درخواندن‌شکلی ازآن‌که‌آنرا «اسناد؟»

۱ــ غررالسیر: ۴۸۰

1- G.Rawlinson.The seventh Great oriental Manorchy p 57

۱ــ تاریخ یعقوبی ۱: ۳۵۹

می‌نامیدند یك سخن کرد . مغان ازروزگاراردشیر جز آن شکل شکلی دیگری از آن کتاب را نمی‌خوانند.[۱]

مقصود اردشیر ازاین‌کار این بود که ایرانیان را که پیش از برخاستن‌او دسته دسته‌شده بودند، بریك آیین یگانه‌همداستان کند. برای رسیدن باین آرمان ازمغان سراسر شاهنشاهی انجمنی پدیدآورد و ازمیان هزاران موبد که ازهمه جای کشور فراهم آمده بودند ، هفت تن را برگزید که موبد بزرگ یا (موبدان موبد) برآنان سروری داشت و این هفت تن باید آنچه را از آموزشهای زردشت نیاز دارند ، فراهم‌آورند .

درآن زمان زبان اوستاکهنه شده‌بود وجز با تعلیم گرفتن فهمیده نمی‌شد و ناچارآن‌کتاب را بایستی تفسیر کرد و برآن شرح نوشت . از اینجا بود که سررشته‌داران دینی نیاز دیدند شرحهایی بر اوستا نویسند .

این تفسیرها نخستین تفسیری‌که براوستا نوشته‌شده‌است، نبود . خود زردشت برای‌کتاب اوستا تفسیری نوشته بوده است که آنرا«زند» نامیده‌اند و این تفسیررا تفسیر دیگری است‌که آنرا «پازند» نامند[۲]

اردشیربرای اینکه جنبشی راکه درکار دین پدید آورده بود ، استوار سازد به سررشته‌داران دین نیروی بسیاری بخشید وایشان را در فرمانروایی شرکت میداد . و در هر جای کشور موبدانی گماشت تا بر روان‌شدن کارها برابر دستورهای دینی نگرا باشند.

۱- مروج‌الذهب ۱:۲۲۹-۲۳۰ البدء والتاریخ۳:۱۴۶. واژه «اسناد» که دراینجا از روی نسخه‌های عربی نقل گردیده است صورت شکسته‌ای‌ازواژه « یسنا » است‌که بمعنی آیه ودعا است .ت

۲- غررالسیر : ۴۸۵، مروج الذهب ۱:۲۳۰

اردشیر به مردم گوشزد میکرد که دین و دولت توأم‌اند. یا چنانکه در اندرزنامه‌اش آمده است: بدانید که دین‌وشهریاری دوبرادر توأم‌اند که هیچیك بی‌همزاد خود نتواند سرپا بایستد. دین بنیاد و ستون شاهی بوده و پس‌ازآن شهریاری نگهبان‌دین شده است. بس شهریاری ناچار به بنیاد خود نیاز دارد ودین به نگهبان خود. زیرا آنچه نگهبانی ندارد تباه است وآنچه‌بنیادی ندارد ویران.»[۱]

اردشیر نامه‌های بسیار بکارگزاران خویش می‌نوشته و ایشان را به نگهداری دین و روان‌کردن دستورهای آن فرمان می‌داده است.[۲]

اردشیردر گرما گرم بازاری که برای دین پدیدآورده‌بود، دانش را از یاد نبرده است. او فرمان داده بود نسخه‌های کتاب های پزشکی و ستاره‌شناسی را جمع‌آوری‌کنند و برای فراهم‌ساختن آنها پولهای بسیاری خرج کرده است.

اگر اردشیر ارتش را ویژه عنایت خود ساخته بود جای شگفتی نیست. زیرا وی درجنگهای بسیارش‌که خود درکانون[۳] آنها میافتاد، ارزش ارتش‌را ازراه تجربه دریافته بود. ازاین‌رو می‌کوشید دولت دارای ارتشی‌نیرومند وانبوه باشد. «پس‌فرمان داد خداوند هرکس را پسری داد باوآیین سپاهی‌گری‌وسواری یاد دهد وچون هنر سپاهی‌گری و گونه‌ها و فن‌های‌آنرا یکایك بیاموخت، اورا بدرگاه پادشاه بفرستند، تا دبیر سپاه نام اورا در دفتر ثبت کند و حقوق و روزیش را بفراخور دهد. و چون

۱ــ اندرزنامه بند : ۴

۲ــ البدء والتاریخ ۳:۱۵۶

۳ــ مروج‌الذهب ۱ :۲۳۰ البدء والتاریخ ۳:۱۵۶

پیشامدی رخ‌دادیا جنگی برپا شد درزیر درفش سپاهبد به‌میدان جنگ‌شتابد».

«اردشیر برهرهزار تن از این اسواران، موبدی که در کارها آزموده و بر احوال مردم آگاه بود برگماشت. واین موبد نگرای ارزشمندی اسواران بود وبیدار دلبری‌ها وجانبازی‌های ایشان، وشاه راآگاه میساخت که کدام‌یك ترسو وکدام دلیراست و شاه پس ازآگاهی برحال ایشان، دلیران راگرامی میداشت‌و نامشان در دفتر سپاه نوشته میشد. و نام کسانی راکه ترس نشان داده بودند از دفتر می‌انداخت وایشانرا ازکاری که کرده بودند بازخواست می‌کرد. اردشیر چندان این شیوه را دنبال کرد تا ارتشی فراهم‌آوردکه جهان را پرمیکرد وازشمار برترشده‌بود»[1]

سرافرازی ایجاد کارهای عمرانی زیاد و استوارکردن آیین‌ها و روشهای اداری نیز به‌اردشیر بر میگردد. او هشت شهر بنیاد نهاده و کشور را به‌شهرستانهایی چند بخش کرده و در آنها آیین‌های مالیاتی را بسامان ساخته بود.

مسعودی می‌گوید: اردشیر هفت پایگاه مقرر داشته بود. پایگاه نخستین، وزیر (بزرگ فرمذار) بود. پس موبد موبدان که سررشته‌دارکارهای دین بود ودادوردادوران«قاضی‌القضاة» که برهمهٔ هیربدان نیز سروری داشت. ونیز چهار اسپاهبذ‌معین کرد که هرکدام مأمور اداره‌کردن بخشی ازکشور بود و هر اسپاهبذ را جانشینی بودکه آنرا مرزبان می‌خواندند.[2]

---

۱. شاهنامه ۲:۵۶. التاج فی‌اخلاق‌الملوك: ۱۶۷-۱۶۸. این موبدان بمنزله ماموران‌سیاسی‌ارتشها بوده‌اندکه امروزنیزدربرخی‌دولتها وجوددارند.

۲. مروج‌الذهب ۱:۲۴۵ - ۲۴۶. در سازمان حکومت اسلامی پایگاه اسپاهبذی را «امارةالحرب» و پایگاه مرزبانی را «امارةالصلوة» ترجمه کرده بودند. ت

چون اردشیر نگه‌داری نیروی دولت و گستردن داد را برای خود والاترین آرمان گرفته بود، همواره در بدست‌آوردن این آرمان بیشتر بجاسوسانی تکیه داشت که آنانرا نهانی بهمد جای کشور گسیل کرده بود.

اردشیر در روان‌ساختن دادگری روشی داشت که هرگز از آن رو بر نمی‌تافت. روش اورا این گفته‌اش بما باز می‌گوید: «بر شهریار است که بسیار دادگر باشد. زیرا دادگستری پایه همهٔ نیکیهاست. داد باروی استواریست که زنجیره‌شهریاری را از گسیختن و تباه‌شدن نگه میدارد. بدانید که نخستین نشانه سست شدن هر شهریاری زدوده شدن دادگری از آن شهریاری است».

ما نمی‌توانیم‌چنین گیریم، کردار اردشیر از گفتار او بدور بوده است. زیرا نیك‌رفتاری اردشیر درزمان خودش نیز بسیار مشهور بوده وپادشاهانی که پس‌ازوی آمده‌اند،می‌کوشیدندرفتار اردشیر را سرمشق رفتار خود گیرند.[۱]

دلبستگی اردشیر بدادگری باحکومت نیرومند او واینکه اردشیر چنین باور داشت که نماینده خدا برروی زمین است، و شهریاری او یك بخشش خداوندی است، منافاتی ندارد.

اردشیرمردم‌رادرچهارگروه‌سامان‌بخشیده‌بودکه‌اینهایند[۲]:

۱- ثمارالقلوب: ۱۸۷. ابان لاحقی کارنامه اردشیررا ازپهلوی‌به عربی ترجمه کرده بوده است. الفهرست ابن‌الندیم: ۱۱۹. ابان لاحقی از شاعران روزگار عباسی ومعاصرهارون ومأمون است و متهم به مانیگری‌بوده وابونواس اهوازی‌که خود نیز به این‌آیین‌شهرت دارد اورا باین اتهام هجوکرده .شعر ابونواس در باره آبان از سندهایی است‌که باور پیروان مانی‌رانسبت‌به موسی و عیسی نشان میدهد .ت

۲- منظور از اسواران که در عربی بشکل « اساوره » جمع بسته می‌شود افسران و فرماندهان سپاه است نه هرسوار عادی .ت

ا. اسواران.[۱]

ب. موبدان و هیربدان که اداره کردن آتشکده‌ها با اینها بود.

ج. پزشگان و دبیران و اخترشناسان.

د. کشاورزان و پیشه‌وران و مانندگان ایشان.

اینان گروههایی‌اند که اردشیر در اندرزنامه‌اش از ایشان نام می‌برد و از انتقال گروهی به گروهی دیگر بیم نشان می‌دهد. اردشیر بیم خود را از جابجاشدن این گروهها دراین سخن نشان داده است.

هیچ چیز در آسیب‌زدن بشهریاری چون جابجاشدن افراد یکی از این گروهها به پایگاهی جز پایگاه گروه خود، زیانمند نیست. زیرا جابجا شدن مردم از پایگاه ویژه ایشان سبب جابجا شدن زودبزود پادشاهی یا ازراه کشتن یا بر کنار کردن شاه خواهد شد.»[۲]

اندیشه پابندی اردشیر بجدا گرفتن گروههای مردم از یکدیگر، پایه دید سیاسی اورا برایمان آشکار می‌سازد.

اردشیر این دید طبقاتی را درسامان‌بخشیدن بجایگاه ندیمان خود نیز بکار بسته است. او ندیمان خود را در سه گروه سامان بخشیده بود: در گروه نخستین شاهپوران و اسواران بوده‌اند و در گروه دوم بزرگان و دانشمندان و در گروه سوم دلخکان و بازی‌گران جا داشتند. میان جایگاه او وندیمان پرده‌ای «ستاره» میآویختند و جوانی که از فرزندان اسواران برگزیده می‌شد و اورا «خرمباش» می‌نامیدند برپرده شاهی گمارده شده بود.

اردشیر درباره ندیمان نظری دارد که سخنان او در باره برگزیدن ندیم آنرا روشن تواند کرد. ازجمله گفته است:

۱- به پاورقی صفحه پیش نگریسته شود.

۲- اندرزنامه بند: ۱۲

«از کسانی که همنشین شهریارانند و با ایشان آمیزش دارند هیچکدام باندازه ندیم در خور این نیست که دارای همه نیك خوییها و ادب‌دانی‌ها و آگاه بر نکته‌های نمکین و سخنان شگفتی آگین باشد. ندیم نیازمنداست با دارابودن شکوه شاهی فروتنی بندگان را نیز دارا باشد و با سنگینی پیران سبکروحی جوانان را. نیکی ندیم کامل نخواهد بود مگر آنکه دارای آراستگی و جوانمردی نیز بوده باشد...[۱]

اردشیر درآیین شهریاری نیز روشهایی پدید آورده‌است. مثلا هر زمان تاج برسر می‌نهاد هیچکس در کشور حتی یك شاخه گل بنام مانندگی‌باو، بسر خود نمی‌زد. هر زمان رختی می‌پوشید هیچکس دیده نمی‌شد که مانندهٔ آن را پوشیده باشد.[۲]

اردشیر دو جوان هوشمند را برگماشته بود که هرچه را که در بزم باده‌گساری بر زبانش می‌رود، بدقت یادداشت کنند وفردا بر او برخوانند. اردشیر برای مرخص کردن ندیمان از بزم، این نشانه را مقرر داشته بود که پاهایش را درازمی کرد. هر زمان چنین میکرد حاضران بیدرنگ ازمجلس برمیخاستند. اردشیر تا از جامه‌اش بوی خوش برمیخاست بوییدنی بکارنمیبرد.

اردشیر درزندگی روزانه نیزآیینی نهاده بود که گمان‌داریم خویشتن‌را برآن نگه می‌داشته‌است و گفته نویسنده کتاب «الغره» ما را برآن آیین آگاه می‌سازد.

«درکتابهای ایشانست (ایرانیان) که اردشیر شبانروزخود را به چهار بخش بهر کرده بود. در یك بخش مرد با خدای خویش سخن می‌گفت واورا بیاد میآورد ومی‌ستود ونمازمیبرد[۳]

۱ـ گفته‌های گوناگون شماره: ۱۲

۲ـ التاج: ۲۷ـ۴۷ـ۱۱۸ـ۱۵۵. مروج‌الذهب ۱: ۲۴۶

۳ـ الغره: ۳۸.۳۷

و می‌نیایید . این ازگاهی است که سپیده بامدادان دیده شود تا برآمدن آفتاب . بخش دیگر که درآن بدر خانه شاهان میروندو بادای حقوق برادران برمی‌خیزند ودنبال نیازمندیها رامیگیرند و بچاره گری آنها می‌پردازند . و این از برآمدن آفتاب بود تا نزدیك نیمروز که در آن هنگام درگرمای نیمروز بخانه‌ات بازه‌یگردی[۱]

بخش دیگر برای درنگریستن بکارهای خانواده ومهربانی نمودن بدایشان وخویشتن را واداشتن برآنچه مناسب حال‌ومایه شادی ایشان است ازنرمگویی وشوخ‌طبعی وشیرین‌زبانی تا روز سپری گردد . بخش دیگر ویژه خود آدمی است که به چیزی دلخوش گردد یا بی‌شادخواری و بی‌اندوه زمان را بگذارند. از خاندانش کسانی راکه دوست دارد ، بپذیرد . و اگرزمان فزون آمد بدوستان پردازد. لیکن درآن حال که غم بخود راه نمیدهد باید ازنیك‌اندیشیدن نیز باز نایستد . اگردرین بخش بازفرصتی بدست‌آمد ، بایدآنرا در بهترین راههای شادی و سرگرمی بکار برد ازگونه خوردن یا نوشیدن یا دیدار دوستان یا همنشینی با بزرگان . این‌کارها تا زمانی است‌که روزبگذرد وشب فرا رسد. زیرا درشب‌هنگام، خانوادهٔ‌آدمی‌دربهره گیری ازاو سزاوارترند تا دیگران . در همهٔ این بخشها یك واجب برگردن‌آدمی‌ازدین هست که بایدآیینها و سنتهای‌آنرا درهرحال بجای‌آورد .

۱ــ دراصل نیز خطاب ازسوم شخص یك بار به دوم شخص برمیگردد . در عبارت الغره در اینجا آشفتگی دیده میشود کــه پژوهنده متن عــربی نیز بآن اشاره‌کرده است . ما مطلب را نزدیك به مقصود در قالب فارسی درآورده‌ایم. ت

مسعودی دیگر کردن سال‌شماری را که میان ایرانیان روان بود به اردشیر نسبت داده است. زیرا باور ایرانیان چنین بود که پایان پادشاهی ایشان هزارسال پس ازظهور زردشت است. چون اردشیر برخاست و زمانرا برشمرد، دید نزدیك به دویست‌سال از آن بازمانده‌است. ترسید که کوتاهی زمانه سبب‌چیره‌شدن‌نومیدی بر دل مردم شود. از اینرو تاریخ ملوك طوایف (اشکانیان) را بگونه‌ای نگاشت که بمردم وانمود کند ایشان پس ازاسکندربیش از دویست وشصت سال شاهی نکرده‌اند و تفاوت را بر بازمانده تا سر هزاره برافزود.

خود اردشیر دربنداخیراندرزنامه‌اش به‌این باورخستو یده است وچنین گفته :

«اگر به بلای بزرگی که سر هزارسال فرودمی‌آید، یقین نداشتنیم ...»

تا اینجا آنچه را اردشیر کرده است شرح دادیم. اکنون شایسته است ازکس دیگری که تأثیرفکری وعملی بزرگ او در پیشرفت‌کارهای اردشیر نمایان‌است، نیزنام بریم واورافراموش نکنیم.

این‌مرد هیربدی‌است‌بنام «تنسر» که اردشیررا یاری‌کرده و مبلغانی بسود او بشهرستانها فرستاده است و در استوارکردن تخت شاهنشاهی اردشیر کمك بسیارنموده.

تنسر نامه‌هایی مینوشت و به‌شهرستانها میفرستاد ودرآنها از دیگرگونیهایی که اردشیر دردین وشهریاری پدیدآورده‌بود، دفاع می‌کرد.

تردیدی نیست که در منش اردشیر ویژگی‌هایی بوده که

۱ـ التنبیه‌والاشراف: ۱۰۰. تجارب‌الامم ۱:۹۸. غررالسیر:۴۸۱

همانها سبب کامیابی او شده است . اردشیر بدلیری بسیار وحزم و سختگیری بر بیدادگران وبسیار شور کردن وبسیاراندیشیدن و خردمندی مشهوربوده است . اگراین گونه خوبیها دراونبود، تنسر نمی‌توانست دلهای مردم را بسوی اوکشاند و هواخواه اردشیر سازد .

اردشیر درپایان عمر خویش گوشه گیری را بر شهریاری برگزید وبآتشکده‌ها پناه برد وپرداختن به‌نیایش‌را برشهریاری ترجیح داد وفرمانروایی را به پسرش شاهپور واگذاشت . این مطلبی‌است که مسعودی در مروج‌الذهب آنرا یادکرده است.[1]

لیکن‌طبری ازگوشه گیری‌اردشیر وپرداختن او به‌نیایش نام نمی‌برد وتنها گفته است که اردشیر تاج شاهی‌را به‌سرشاهپور نهادوشاهپورپس‌ازآنکه اردشیر پور بابك‌درگذشت، بشهریاری پرداخت.[2]

باری خواه داستان این گوشه گیری درست‌باشدیانادرست، بی‌گمان اردشیر در آخرهای عمر خود پسرش شاهپور را در شهریاری شرکت داده. چنانکه‌رخساره این‌فرزندرا برسکه‌هایش نگاریده است[3] واندرزنامه خویش راکه معروف به«عهداردشیر» است بنام او نوشته‌وآنرا ازپندهای‌سیاسی سرشارکرده تاشاهپور وشاهانی که پس ازاو میآیند ازآن بهره برگیرند .

دقت درآنچه دراین اندرزنامه‌آمده است ، درظاهر جای

۱ــ مروج‌الذهب ۱ :۲۴۷

۲ــ تاریخ طبری ۲ :۴۴-۴۶ . منظورطبری آنست که‌آیین تاجگذاری شاهپور اول (۲۴۰-۲۷۰.م) (مهرماه دویست و چهل و سه میلادی) پس از مرگ اردشیر انجام گرفته است .ت

۳- Rawlinson p 64 ، اندرزنامه اردشیرراهنگام‌ترجمه‌به‌عربی(عهد) نامیده‌اند .

شکی در انتساب این کتاب به‌اردشیر بازنمی‌گذارد. اندیشه‌هایی که دراین اندرزنامه دیده میشود، با مطالبی کـه درسرچشمه‌های دیگر از شخصیت اردشیر دردست داریم ، سخت با هم سازگاری دارد .

تاریخ‌نویسان همداستانندکـه اردشیر به انگیزهٔ نیـروی سخنوری که داشت در نامه نویسی‌ها وگفتگوها ، همواره سخن را بدرازا میکشانید . لیکن درازگری او خالی از سود نبود . همین‌نکته می‌تواندرازتکرارپاره‌ای‌ازسخنان‌رادراندرزنامه‌اش، برایمان روشن کند.

ازگفته‌های‌اردشیردرکتابهای‌عربی جمله‌های‌پراکنده‌ای بازمانده‌است که من همه را ازسرچشمه‌های خودگردکرده ودر پایان اندرزنامه‌آورده‌ام تا خواننده‌بآسانی باین سخنان‌دسترسی یابد وآنها را با اندیشهٔ اردشیر دراندرزنامه‌اش بسنجد .

ونیزازاردشیر کتابی بنام‌کارنامك[۱] «کرنامج» یعنی‌داستان کارهای اردشیر بازمانده است ومسعودی درمروج‌الذهب ازاین کتاب نام می‌برد ومن نمی‌دانم‌آیا ازتـرجمه عربی این‌کتاب تا امروزنسخه‌ای مانده است یا نه؟. مرحوم دکترعبدالوهاب عزام زمان تألیف کتاب‌کارنامه اردشیررا سده هفتم میلادی می‌داند.

بسیاری ازداستانهایی‌راکـه درکارنامه اردشیرآمده است فردوسی درشاهنامه یادکرده ونگه داشته است . وهمچنین استاد نولدکه این‌کتاب را ازپهلوی بآلمانی ترجمه‌کرده است.[۲]

۱ـمروج‌الذهب ۱:۲۴۸

Brown 'Literery History of Persia vol I pp 134,150

۲ـ شاهنامه ۲:۵۲ (حاشیه)

نگاهی به اندرزنامه اردشیر

دانشمندان ایران‌وباز گویان‌اخبارایشان، چنانکه‌نویسنده کتاب «الغره» نیز یادکرده گفته‌اند :

«توجه اردشیر بکار کشورداری ونیکو راه‌بردن‌مردم‌بآنجا رسیده بودکه میل داشت شیوه او در جهانداری پس ازخـودش پایدار ماند، وشهریارانی که پس‌ازاو می‌آیند،درشاهی‌با اوهمباز باشند. ازاینروبهمان اندازه‌که درباره پیشرفت شاهی خود می کوشیده،درحق‌ایشان‌نیزمیکوشیده‌است‌وآنچنانکه‌برای‌فرمانروایی خویش تلاش میکرده، برای ایشان نیزمیکرد وآرزوداشت‌صفای حکومتی راکـه پس ازاو باز میماند هیچ لکه‌ای تیره نکند[1].

اردشیرچنین می‌دانست‌که تا شاهنشاهی که اوبنیاد نهاده پایدار است ، شهریاری از او جدا نشده اگرچه بادست خویش روز خود را نزدیك‌کرده باشد.[2] شادی اردشیر از بازماندن نام نیك،بهمان‌اندازه بودکه ازکامیابی در زندگی شاد میشد» .

« درایران هرگاه شهریاری برای شاهان پس از خـود اندرزنامه‌ای مینوشت ، برشاهان آینده بایا بودآن اندرزنامه را بسیاربخوانند ودرآن ژرف بیاندیشند . هیچگاه نبایستی شکوه شاهنشاهی‌سبب خردشمردن‌آن اندزنامه شود. پسینیان‌اندرزنامه

۱- الغره: ۳۹-۴۰. پیداست نویسنده الغره سخن را از سرچشمه کهنی برداشته است هرچند به این مطلب اشاره نکرده .

۲- درعبارت‌الغره‌چنانکه پژوهنده متن‌عربی‌نیز یادداشت‌کرده اشاره‌ای بخودکشی دیـده میشود و حال آنکـه در آیین زردشت خودکشی گناه بـسیار بزرگی است .ت

پیشینیان راسر آغاز هر کامیابی می دانستند و تباه ساختن آنرا نخستین مایه تباهی و بدبختی».

«هر زمان در رده شهریاران بزرگوار، پادشاهی زشت کردار بشهریاری می‌رسید، و این پیش آمد از اینجا روی داده بود که پدرش به انگیزه مهر فرزندی او را ولیعهد خود ساخته یا از وابستگی و هواخواهی بزرگان بشهریاری رسیده بود، و این شاه زشت کردار نیکی‌ها را بیك‌سو میافکند، جبران کردن بدیهای چنین شاهی بمنزله وامی بود بر گردن پادشاهی که پس از او بر تخت می‌نشست. و بر گردن یاران شهریار زشت کردار که بایدآن وام را پس ازوی بپردازند»[1]

همین نکته است که اردشیر را واداشته برای شهریاران پس ازخود اندرزنامه‌اش را بنویسد. این نکته برخاسته از چند آرزوی درونی است که یکی از آنها میل بجاودانی ماندن و پایدارشدن نام نیك است که باردشیر دل شادی می‌بخشیده است. دیگری یك آرمان عمومی است و آن آماده کردن یك دستور رهنما برای جانشینانش بود که بتواند ایشان‌را از گرایش بستمگری‌ودلبستن به سخنان وزیران بدخواه بازدارد وهر زمان دادوران و اندرز-گویان از انجام باپای خویش بازایستادند، آن رهنمابتواندشهریاران را ازافتادن در لغزشگاهها نگه دارد.

درمیان، ایرانیان از آیین بود که هرزمان شهریاری اندرز-نامه‌ای نوشت و باز گذاشت، آن اندرزنامه را بسیاربخوانند ودر آن فراوان درنگرند. زیرا این آیین روح ارثی بودن شهریاری

۱ ـ درعبارت‌الفره چنانکه پژوهنده متن عربی نیز توجه کرده است در اینجا اندك آشفتگی دیده میشود ولی مطلب همین است که در قالب فارسی ریخته شد. ت

راکه سرچشمه نیرومندی دولت است ، نگه می‌داشت . از اینجا بودکه هیچ پادشاهی اندرزنامه شاهان پیش از خود را خوار نمی‌گرفت و بدور نمی‌انداخت . زیرا پابندی باندرزنامه‌ها در مصلحت شهریاری بود وخوار گرفتن آنها مایه تباهی آن.

به‌ویژه اگر اندرزنامه از بنیادگذارحکومتی باشدکه همه تجربه‌های خودرا ، تجربه‌هایی که‌درراه بدست‌آوردن شهریاری پس‌ازچشیدن‌رنجهای فراوان‌بدست‌آورده وآنها راغربال کرده وبایکدیگر هماهنگ‌ساخته‌ودراندرزنامه‌ای‌نوشته‌است،بوده‌باشد.

بویژه‌اگرچنین کسی‌دارای‌تیزهوشی ودوراندیشی‌فراوان و داددوستی بسیار باشد مانند اردشیر، طبیعی است که اندرزنامه چنین شهریاری برای رفتارشهریارانی که پس ازاوخواهندآمد، مانند دستوری‌میشدکه‌گذشت روزگار هاله‌ای ازشکوهمندی‌بر گرداگردآن درکشیده است .

ازهمین‌جا بودکه اندرزنامه اردشیر بشکل یك سند سیاسی درخور اعتماد درآمده بود . یا چنانکه باز گویندگان‌سرگذشت ایرانیان گفته‌اند، بمثابه رهنمای ایشان درکشورداری‌بوده‌است.

درارزشمندی‌اندرزنامه اردشیر بابکان‌درشیوه کشورداری ایرانیان، همین‌بس‌که ایرانیان‌آنرا تا روزگاران درازنگه‌داشته بودند . ونیزهمین ارزشمندی‌است‌که انگیزه‌برگردانیدن‌اندرز-نامه به‌زبان عربی شده است واندیشه‌هایی‌که درآن فراهم آمده مایه‌پختگی‌اندیشه فرمانروایان وسیاستگران بویژه گروه دبیران در روزگار عباسی بوده است .

باری اگرهم چنین گیریم‌که این اندرزنامه نوشته خود اردشیر نیست ودیگرانی‌آنرا بنام او نوشته‌اند ، باز اندیشه‌های

ارجداری که درآن فراهم آمده است ، اندرزنامه را بشکل يك سند بسیارمهم‌در کشورداری جلوه میدهد که درآن بخش‌بزرگی ازاندیشه‌های ایرانی درزمینه کشورداری گنجانیده شده است. و نیزترجمه عربی آن‌بویژه پس‌ازپدیدآمدن حکومت‌عباسی، تأثیر بسیار دراندیشه‌های سیاسی اسلامی دارا بوده .

دراین نکته که اندرزنامه اردشیر درکشورداری ایرانیان ازدیدگاه عملی تا چه اندازه بکاربرده‌می‌شده است وفرمانروایان تا چه اندازه خود را پابند دستورهای‌آن میشناخته‌اند ،داستانی است که نیاز به‌جستجو وپژوهش دراحوال‌دولت ساسانی پس از مرگ اردشیر دارد .

اردشیر دراندرزنامه‌اش آنجا که ازآزمایشهای خودسخن می‌گوید ،افزوده است که چگونه‌رویدادها تکرارمیشودوهمانند یکدیگرپیش خواهدآمد . «پس ازمن کارها چنانکه به‌من روی نموده بشما روی خواهدآورد وازهمان‌راهها که درکشورداری غم وشادی برایم پیش‌آمده است ، برایتان پیش خواهدآمد».

اردشیر آنگاه‌آغازمیکنددشواریهای‌بزرگی که‌درراه‌بردن کشورپدیدتواندآمد،شرح‌دادن.اما درشیوه نوشتن‌پابندبه‌تسلسل نیست .

نخستین چیزی که اردشیر فرمانروایان را ازآن برحذر می‌دارد ، پیرامونیان بداندکه درراه صلاح شخص خـود تکاپو می کنند وهریك‌ازایشان‌نیکخواهیشان‌برای‌شاه‌پس‌ازنیکخواهی ایشان برای‌خودشان‌است ودرنزدایشان بهترین‌چیزها،آن‌چیزی

۱ـ اندزنامه بند : ۲

است که برای خودشان بهتر باشدو بدترین بدیها آن‌چیزی‌است که زیان‌آن بخود ایشان رسد .

چون پیرامونیان شاه ازهر کس به‌او نزدیکترند، احتیاط کردن از ایشان بایسته‌ترین گونه‌های احتیاط‌کاری است .

اردشیر آنگاه ازپیوستگی‌هایی که میانه شاهی و دین‌هست سخن می‌راند وآنرا ارجدارترین‌چیزهامی‌شمارد.اردشیر گفته:[1] پادشاهی ودین‌دوبرادر همزادانده که همگام ومددکاریکدیگرند. درهمان حال با ژرف‌بینی‌ویژه خود افزوده‌است: دین‌دریچه‌ای است که ازراه‌آن می‌توان بر ضد حکومت درنگریستن گرفت و چنین گفته : «در پیشاپیش چیزهایی که ازآنهـا درکارتان بیم دارم ، آن‌است که فرومایگان بکار دین درآیند و سرداری‌های نهانی پدیدآورند»

زیرا پیشوایی دینی همیشه نیرومندترین دشمن شهریاری است وهمانست‌که تواند نیروی شاه را ازدست او بگیرد . چنین پیشوایی زود در میان مردم یارانی بدست خواهدآوردکـه بآن بگروند و پیروش شوند .[2]

اردشیر برای جلوگیری ازاین آفت به نیرنگی که شاهان پیشین‌بآن‌دست‌یازیده‌اند،اشاره می کند وآن‌چنان‌است که‌بآرمان آشوبگران دینی درنگرند وآنرا تباه سازند . ازین‌راه که ایشان را«بدعت گذار»نامند . در حقیقت شاهان باید ابزار دین را بر ضدکسی که ازراه دین بآشوبگری برخاسته است بکار برند و با ابزار دین اورا نابودسازند تا شاه از شر اوآسوده گردد ،

۱- اندرزنامه بند :۲

۲- اندرزنامه بند :۴

شاه باید همواره چنان خود را هواخواه دین وانماید که هیچزاهد یا نیایشگری به‌پای او نرسد .

و نیز از آفتهای شهریاری‌است که پادشاه‌اجازه‌دهدزاهدان و نیایشکاران بکار فرمانروایی پردازند . ازاینجا بود که اردشیر با اینکه در حکومت خود به‌سررشته‌داران دینی نیروی بسیاری بخشیده بود ، چنان آنان رادرآیین‌های دولتی پابسته می‌داشت که دیگر بیمی از سرکشی ایشان نمی‌رفت. اردشیر ازآن (دانای بی‌برگ‌ونوا)سخت‌می‌ترسید که‌جامه‌زاهدی‌درپوشیده‌ومی کوشد از راه دین برای خود در دل مردم جا بازکند .

بنظر اردشیر آن هنگام که کشور از بیم‌آن زورمندان کـه خواستار دیگرگونی‌ها بنام دین‌اند ایمن گردید ، باز همیشه در آماجگاه دوخطر بزرگ نهاده است: خطر درونی. خطر بیرونی.[۱]

اردشیر درباره خطر بیرونی که چیره‌شدن ملتهای دیگربر کشوراست، دراندرزنامه‌اش سخنی نگفته است. اما خطر درونی بنظر او پست‌شدن اخلاق سررشته‌داران ومردم‌است واین‌میدانی است که اصلاحات ازهمانجا بایدآغازگردد . زیرا هیچگاه نمی توان مردمی را با اندیشه‌های گونه‌گون و دلهای پر از کینه به یکدیگر به جنگ دشمن بیرونی برد . بویژه‌آنکه در منش آدمی تنفر ازجنگ همواره نهاده است .

بنظر اردشیربزرگترین چیزی که در انبوه رعیت انگیزه فساد گردد، بیکارگی‌است و «رهاساختن مردم‌بی‌وظیفه‌ای‌مشخص و کاری معین»

بیکاری مردم را در خرده گیری برحکومت وباریک‌شدن

۱- اندرزنامه بند : ۱۲

درکارهای آن و آگاه گردیدن بر عیبهای نهفته ، دلیر می‌سازد. این راهی‌است‌که خطرهای دینی نیز ازهمان راه بشهریاری‌رو می‌آورد .

مردم فرمانروایان خــود را همیشه به چند سبب دوست ندارند وهرزمان بیکارماندند، بدگویان به‌میان ایشان اندرشوند و بدگفتن آغاز کنند و از همین راه است کــه پیوسته بر شماره ناخشنودان افزوده گردد تا آنجا کــه شاه از درافتادن با ایشان ناتوان ماند .

زیرا، «درافتادن شاه با همه رعیت بازی‌کردن او باجان و شهریاری خودش است . دراین هنگام است‌که مرزها شکسته شود وشکوه‌آیین ازمیان رود ودو خطر که خطر بیرونی‌ودرونی است ، برای برانداختن پادشاهی و شکستن نیروی دولت با هم روی‌آورد. گویی اردشیر بیکاری وآرامش‌طلبی را یگانه عاملی میداندکه همه‌آفتهــا از آن سرچشمه خواهدگــرفت . بیکاری سررشته‌داران دین و دبیران و حسابگران را« آسوده‌ماندن دل‌و زبان» نامیده است و بیــکاری اسواران را« آسوده‌ماندن دست»و بیکاری پیشه‌وران وبازرگانان را «آسوده ماندن تن».[۱]

بیکاری درنزد اردشیر یك بیماری است‌که به شاه و مردم هردو آسیب می‌رساند .

«بدانیدکه بر پادشاه و رعیت بایا است‌که برای بیــکاری جای‌خالی بازنگذارند . زیــرا تباهی شهریاری در بیکارماندن پادشاهان است و تباهی کشور دربیکارماندن رعیت».

جلوگیری از بیکارماندن رعیت بهترین راهی است‌که از

۱- اندرزنامه بند : ۱۲

آن می‌توان مردم را از درآمدن بکارهای دولت بازداشت. ونیز پایندانی است که از رخنه کردن فساددر گروههای مردم جلو گیرد».

اردشیر دراینجا می کوشد اندیشه خود را درباره جامعه و گروههای آن روشن سازد. اردشیر چنین می‌بیند که وادارساختن هر گروه از مردم بکاری، نباید باساس گروه‌بندیهایی که جامعه برآنها بنیاد نهاده شده است، برخورد کند. اردشیر برتری‌جویی و بلندپروازی هر کس‌را در میدان گروه خویش سزا میشمارد. لیکن درنزد او جابجاشدن از گروهی به گروهی دیگر، بنیاد جامعه را خواهد لرزانید.

گروههای اجتماعی چهاراند: گروه سررشتهداران دین. گروه جنگیان. گروه‌دانشمندان‌واندرزگران. گروه‌خدمتکاران. درنظر اردشیر خطرجابجاشدن گروهی بگروه دیگر بمنزله بیکار ماندن است که زیانهای آنرا بازنموده «..پس هیچ چیز بیم‌آورتر از آن نیست که سری بن گردد و بنی سر، یا دست مشغول بکاری بیکار ماند»[۱]

اگر پادشاه دید که رعیت درآغوش بیکاری افتاده و یا کارهای اجتماعی آشفته گردیده است وبر چاره گری تواناست، باید زودبه‌این‌کارهمت گمارد اگرچه‌یگانه‌راه‌چاره بکاربستن‌زور باشد. زیرا بکاربردن زور در باره برخی از مردم به مصلحت بازمانده ایشان است.

پادشاهی که خودرا دراین چاره گری ناتوان دید، چه‌زود که جامه شاهی‌از تنش کنده شود، همچنانکه‌خود جامه شوخگین را از تن کند.

۱- اندرزنامه بند: ۱۳

هر کس در چهار گروهی کـه اردشیر مقرر داشته بود ، درنگرد خواهددانست که سه گروه نخستین در ترازگاهی نزدیك به‌یکدیگر جا دارند وروبهمرفته آنان طبقه بزرگان‌را درجامعه پدید می‌آورند و ازجابجاشدن افراد درمیان این سه گروه‌زیانی پدید نمی‌آید زیرا جایگاه هریك از ایشان نماینده آن شیوه از زندگی است که برای دارنده‌اش والایی بنظر می‌آمد.

اما گروه خدمتگذاران آرزومیداشتند روزی فرزندانشان در رده دانشمندان وحکیمان و سررشته‌داران دین درآیند تا از آن شیوه زندگی که در آن بار آمده‌اند بالاتر شوند. نومید کردن ایشان ازچنین آرزویی روش بسیار سختگیرانه‌ای بود که فروغ هرگونه امیدواری را در دل ایشان می کشت . ازاینجا است که می‌بینیم اردشیر به‌اصل «فرصتهای نیك» گردن می‌نهد. این‌اصل اگرچه در نام تازگی دارد ، لیکن درزندگی عملی آدمیان چیز تازه‌ای نیست .

پس ازآن اردشیر آغاز می کند روش گروههای مردم را نه از جهت طبقه اجتماعی ایشان ، بلکه ازجهت برخورد آنها به فرمانروا، روشن سازد و گروههای زیررا می‌شمارد وهمه‌آنهارا برای شهریاری خطری می‌داند .

۱ـ یك دسته کسانی‌اند کـه از بدگفتن به فرمانروا لذت می‌برند واین ازعشقی‌است که به‌چیزهای تازه دارند. لذت‌بردن از اخبار تازه از خویهای زشت عامیانه است . این دسته همواره دل مردم را از پراکندن خبرهای دروغ و چواندازی آشفته می سازند . این یك بیماری است کـه ازبیکاری سرچشمه می گیرد و درمانی جز سرگرم کردن مردم بکار ندارد .

۲- دسته دیگر کسانی‌اند که ازفرمانروا بدگویی می کنند وخود را ازاو بر کنار میگیرند . این گونه کسان نیز نه پاکدلند واینان هم درحق فرمانروا وهم درحق‌مردم هردوخیانت‌میکنند وچون پرده از رازشان برافتند ، از دیده مردمی که ازایشان‌نیرو گرفته‌اند ، نیز فروخواهند افتاد .

۳- دسته سوم کسانی‌اند که یکراست بدشاه پیوسته نمیشوند ووزیران‌را راه رسیدن بخواست‌خود می گیرند. اینان‌نیز پاکدل نیستند زیرا در نیکخواهی خود ، وزیررا برشاه برترشناخته‌اند.

٤- چهارمین دسته کسانی‌اند که خـواستار والایی از راه بلندآوازگی نیاکان خویشند. هرچند پادشاه گه گاه ایشان‌را بنام همین‌ویژگی‌والا میدارد، لیکن اینان نیزازدسته‌بدخواهان‌اند.[1]

۵- گروهی دیگر کسانی‌اند که در ظاهر برای فریفتن دل مردم ساده فروتنی می‌نمایند ودردل تکبر دارند. اینان میکوشند ازراه‌پند دادن، خود را بدشاه نزدیك کنند . بیمناکترین مـردم برای شاه این‌دسته‌اند که دین‌را ابزاری برای رسیدن بآرزوهای خویش‌ساخته‌اند . گرامی‌داشتن ایشان تحصیل حاصل‌است. زیرا خود خویشتن را ازراه پایگاهی که به خود بخشیده‌اند ، بلندپایه انگاشته‌اند. بی‌اعتنایی به‌ایشان‌نیز خطرناك.زیرا ازچنین‌رفتاری بوی تنفر ازدین برمی‌خیزد.

راه رهاشدن ازگزند این گروه ، روان‌ساختن سیل مال‌و کالای این‌جهانی بسوی ایشانست. زیرا با این‌کار از پلکانی که بر آن برآمده‌اند زود فروخواهند افتاد«.. وچون‌به‌مال دنیا آلوده شدند بدی‌هایشان آشکارخواهدشد». اردشیر دراینجا به« کشتن»

۱- گویا اشاره اردشیر دراینجا به بازماندگان دودمان اشکانی است .ت.

نیز اشاره میکند و کشتن را پس‌ازرسواشدن ایشان ، بهترین راه برای رهاشدن از گزندآنان میداند .

۶- دسته‌ای دیگر درنزد شاهان به‌نیرنگ‌سازی میپردازند وگزیری میکنند واین‌کاررا نیکخواهی به شاه وانمود میکنند . این دسته نیز بنظر اردشیر دشمن شاه ومردم هردوهستند .

اردشیر در اندرزنامه‌اش به‌مشکلی پرداخته است که داستان جانشینی پادشاه است وچنین میبیند که آشکارشدن نام ولیعهد در زمانی که پادشاه زنده است، انگیزه پدیدآمدن دشمنی‌است. زیرا چون ولیعهد همواره درآرزوی مرگ‌کسی خواهد بود که اورا جانشین خود ساخته ، وهریك ازاین دوتن ازآن دیگری‌بیمناك خواهد زیست ، درنتیجه مردم بدودسته شوند : گروهی‌هواخواه پادشاه و گروهی‌دیگر ازولیعهد هواخواهی کنند. وچون‌ولیعهد برتخت شاهی برآمد از کینه‌ای که دردل دارد ، سرکسانی راکه ازشاه درگذشته هواخواهی کرده‌اند ، خواهدکوفت وبرخی از مردم را برخواهدکشید وبرخی را فروخواهد انداخت .

ونیز ولیعهدپیش‌ازآنکه بشاهی‌رسددچارمستی‌فرمانروایی گردد وچون‌به‌شاهی‌رسید به‌دومستی گرفتارآید:مستی‌ولیعهدی. مستی شاهی .

برای‌ازمیان‌برداشتن این دشواری، اردشیر پند خوبی‌داده که خود درهنگام برگزیدن فرزندش شاهپور به جانشینی ،آنرا بکارنبسته است . اوچنین می‌بیندکه : پادشاه پس ازژرف‌بینی و پژوهشگری،جانشینی برگزیند ونام اورا درچهار نامه بنویسد و آن نامه‌ها را به‌مهرخویش مهرکند وآنها را به چهار تن از برگزیدگان بسپارد وازنگاه و سخنی که با ازآن نام جانشین او شناخته گردد ، سخت به‌پرهیزد .

هنگامیکه پادشاه درگذشت آن نامه‌ها را آورند و مهر از آنها برگیرند و نام کسی را که در آنها نوشته شده است بخوانند.

اردشیر در برگزیدن جانشین شاه هیچگونه اشاره‌ای بشور ورایزنی نکرده وبرگزیدن جانشین شاه‌را باختیارشاه وامیگذارد. چنانکه گفته است. «فرمانروا دربرگزیدن جانشین باید خدا و رعیت وخود را درنظر گیرد»[۱]

سپس بااین‌سخن‌میدان‌را برخویشاوندان شاه که‌درآرزوی دست‌یافتن به‌شهریاری‌اند هرچه تنگتر میسازد. «چنین نهید که ازفرزندان شاه کسانی شایسته شهریاری‌اند که از شکم دخترعمو های شاه پدیدآمده‌اند واز فرزندان دخترعمویان شاه نیز کسان کم‌خرد وناقص‌اندام شایسته شهریاری نیستند. اگر چنین نهادید شماره آرزومندان شهریاری کم خواهد شد و چون آرزومندان کم‌شدند، هرکس‌با آنچه دارد خوشنودباشد وبآن‌دل‌بندد».[۲] راهی که اردشیر برای برگزیدن‌جانشین‌شاه نشان داده‌ازدیدگاه‌نظری نیکو بود. اما پیشامدهای تاریخ وارونه‌آن را بما نشان میدهد. زیرا بسیارشده که‌میان‌فرزندان‌پادشاه برسرجانشینی‌شاه کشمکش درگرفته است هرچند ازمـادران جداگانه نیز نبوده‌اند. ونیز سرپرستی‌یکی ازخویشان، گاهی‌راهی‌برای دست‌یافتن‌سرپرست به‌شاهی شده‌است، بااینکه میدانسته که‌آیین گزینش ولیعهد او را ازرسیدن به شاهی منع کرده وبرای او حقی نشناخته است.

چنانکه ازاندرزنامه فهمیده میشود، پایه‌کشورداری در نظر اردشیرهوشیاری و احتیاط‌کاری است. او شاه را درآغـاز شهریاری ازگرفتارشدن به‌مستی پادشاهی برحذرمیدارد و این

۱- اندرزنامه بند : ۱۷

۲- اندرزنامه بند : ۳۳

گفته پیشینیان‌را یادآوری می کند. «پیشامدها درهنگام‌خوشبینی به‌زمانه رخ مینماید».[۱]

اردشیر به‌شاه پند میدهد که‌همواره بیدارپیرامونیان خود باشد . اردشیر به سررشته‌داران دین ورعیت همگی بدیین‌است: «شاه باید ازچاپلوسان بیشتر برحذرباشد تاآنانکه خود را ازاو دورمیگیرند . ازپیرامونیان بد بیشترباید بترسد تا بدان ازتوده مردم»[۲]

سرانجام همه این اندرزهای سیاسی را درین گفته خلاصه میکند . «بدانیدکه خوش گمانی‌کلید باورکردن است».[۳]

ازآنجاکه درین شیوه ازحکومت بنیادکار بر پایه حزم و هوشیاری نهاده شده است ، شگفت نیست اگر اردشیر در هنگام لزوم بکاربردن زور وکشتن را روا بداند . زیرا هدفی کـه شاه برای رسیدن بآن میکوشد، ایمن نگه‌داشتن‌شهریاری ازهرگونه بیمی است

اردشیر سختگیری‌را درهنگام نیاز راهی ازراههای نیکی به رعیت میداند « فرمانروا چون بزیردستان خود دلسوز است گاهی برآنان سخت میگیرد واز دلبستگی به ایشان‌گاهی برخی را میکشد .[۴]

اردشیر همواره به توده مردم بدگمان است . « بدانیدکه ازخویهای توده مردم دل‌آزردگی ازفرمانروایان و رشك‌بردن به‌آنان است . زیرا در میان توده مردم،کسانی‌کتك خورده ویا

۱ـ اندرزنامه بند : ۲۲
۲ـ اندرزنامه بند : ۲۶
۳ـ اندرزنامه بند : ۵
۴ـ اندرزنامه بند : ۱۰

کسانی که خویشاوندی کیفر دیده دارند ، بسیار است . همه اینان دشمن فرمانروا خواهند بود».[۱]

اگر می‌بینیم اردشیر در اندرزنامه‌اش نامی از « داد » یا واژه هم‌معنی آن نبرده است ، می‌توانیم چنین بیاندیشیم : چون بالاترین هدف اردشیر بهبود شهریاری‌است ، توجه بسیار او باین نکته،اردشیر را از پرداختن صریح بدادگری که‌درسیاست‌حکومتها نقش بزرگی داراست ، بازداشته است .

پس سیمای اردشیر دادگر درین اندرزها کجاست ؟ . ما از اخبار اردشیر میدانیم که او بدادگری مشهور بوده است . از آن‌رو میدانیم که دربرابر گناهکاران بسیارسختگیر بوده‌وخوی اخیر در اندرزنامه‌اش نمایان است . گویی اردشیر باورداشته، آن‌چیزی‌را که«حزم» می‌نامد دراستوارداشتن بنیاد شهریاری‌تأثیر بیشتر دارد وهر گاه گردش‌کارها هر کدام برروال خود روان باشد ، همین شیوه بخودی خود پایه دادگری را آماده خواهد کرد،هرچنددر اندرزنامه از دادگری بصراحت سخن نگفته باشد .

در همه زمینه‌هایی که گفته شد دشواریهای بـزرگی دیده میشودکه اردشیر میکوشد آن دشواریها را نشان دهد و بـرای برطرف کردن هر کدام راهی بدست‌آورد. ازجمله این دشواریها این است : چگونگی رابطه شاه باپیرامونیان او. رابطه میان‌دین وشهریاری . رابطه شاه با رعیت . بیکاری و تأثیرآن در زندگی مردم وحکومت . دشواری تعیین جانشین شاه .

پس ازهمه اینها اردشیر ازنوشتن یك برنامه اخلاقی‌برای پادشاهی که‌آرزومند برانداختن این دشواریهاست ،غفلت نکرده است .

۱- اندرزنامه بند : ۱۲

درنظر اردشیر حال پادشاهی که شهریاری آماده‌ای را بی کشیدن رنج بارث برده‌است وچنین پندارد که وی برای پرداختن به عیش و نوش فرصت یافته است از هر شهریار دیگر بیمناکتر است. ازچنین راهی است که درهای بلا بازمیشود وسستی دردولت پدید می آید .

شاه باید عیبهای درونی خود را پیوسته جستجو کند ودر بهبود آنها بکوشد . شاه نباید دروغگو و چشم‌تنگ و تندخو و بیکاره باشد . نباید دردل او بیم راه یابد . براوست که زمان کارو کوشش وزمان بیکاری وآسودن را برهم نزند. زیرا برهم زدن سامان این کارها انگیزه فروریختن شکوه شاهی است . شاه نباید هیچگاه بترسد. تفاوت شاه با زیردستان درتوانایی او بر انجام دادن نیکیها وبخشندگیها است[1]

ونیز ازخویشتن‌داری وبردباری اوست که تواند رازخود را ازخویشاوندان کوچك وخدمتگذاران نهان دارد و بداند هر رازرا باید به کجا سپارد.[2] ونیز بزرگترین خوی پادشاه آن است که خرد را برهوس چیره بدارد .[3]

شاه باید برای کارکردن وآسودن وگوش‌دادن به‌موسیقی وخوردن ونوشیدن زمان خودرا چنان بهرکند که هیچکاری از زمان مقررخود بدورنیافتد .[4]

ازهمه‌اینهابالاتر، چیزی که اهمیتی‌بسیاردارد، بزرگداشت نیاکان است است وپرهیز کردن از بدگفتن به‌ایشان . اوهیچگاه

۱ــ اندرزنامه بند :۲ـ۱۵
۲ــ اندرزنامه بند : ۲۸
۳ــ اندرزنامه بند : ۳۱
۴ــ اندرزنامه بند : ۳۲

نباید بگوید: «من ازپدران وعموهایم که پیش از من بوده‌اند و شاهی را ازایشان ارث برده‌ام بالاترم». زیرا اینگونه سخنان به دیگران یارایی‌میبخشد که ازایشان بدگویی کنندوشاه ناچار باشد، ازرفتاراینگونه بدگویان چشم پوشد.[1]

درپایان اندرزنامه، اردشیر سخنان خود را چنین پایان میدهدوسفارش میکند که بآن سخت پابند باشند. زیرا بنظراو این اندرزنامه دستوری است که اگر بفرودآمدن بلا برسرهزارسال یقین نبود، هرآینه شهریاری را برای همیشه نگه میداشت. اردشیر پیشگویی فرودآمدن بلا را برسرهزارسال چون منسوب بەزردشت‌است، نفی نمیکند. لیکن میکوشد ازراه دست بردن به سال‌شماری ایرانیان اثرمنفی آنرا هرچه کمترسازد وتلاش‌میکند دردل ایرانیان، اثرآن کاهش یابد.

براستی باورداشتن باین پیشگویی واقعیت بیمناکی‌بود که همه کوششهای اجتماعی‌راکم‌اثر میساخت و شاه ودیگران را بر می‌انگیخت که تا پیش‌اززمان فرارسیدن پیشگویی،هریك بیشتر درراه سودهای شخصی بکوشند. از دیگرسو اعتقاد مردم را به سودمندبودن‌کاروکوشش، بسیار سست میکرد.

هرکس دراین اندرزنامه ژرف بنگرد، خواهد دید که‌در آن حاصل‌آزمونهایی‌ژرف واندیشه‌هایی بسیار درنهاده‌شده‌است. اردشیر با همه توان خود هرراهی‌راکه بازکرده است می‌پیماید وبهر وسیله از نیرنگ وبکار بردن زور وفریبکاری وگول‌زدن دست میازد تا پایه شهریاری را استوارکند. گویی اردشیر پیرو اصل «هدف وسیله را نیك میسازد» بوده وچنانکه دیدیم واژه داد را از فرهنگ سیاسی خود انداخته است وبا تکیه‌کردن به

۱ـ اندرزنامه بند: ۳۲

«حزم» از آن بی‌نیازی می‌جوید . او رابطهٔ فرمانروایان را با مردم برپایه بدگمانی و حزم می‌نهد و باور دارد که ویژگیهای طبقاتی همیشه پایدار خواهد ماند .

بسا همین اندیشه که در سر فرمانروایان ایران سخت جایگزین بوده ، یکی از انگیزه‌هایی است که در آخرهای سده پنجم میلادی روزگار شهریاری قباد ساسانی، راه را برای دعوت مزدك به‌جهت برابر گرفتن مردم و اشاعه مالکیت هموار کرده بوده است .

ارجی که در روزگار اسلامی به اندرزنامه اردشیر می‌نهاده‌اند

من معتقدم که اندرزنامه اردشیر در زمانی خیلی زود، به عربی برگردانیده شده است و تاریخ برگردانیدن آن به عربی بسا در آخر روزگار اموییان بوده باشد. این زمان عصر نخستین ترجمه است که ترجمانان بحکمت و فرهنگ ایرانی و مانندههای آنها روآورده بودند، پیش از آنکه بفرهنگ فلسفی یونان روبیاورند. بویژه در آن زمان که ـ به آیین‌های کشورداری و سپاه کشی و حکومت وقواعد سیاسی توجه بسیاری می‌نموده‌اند. گواه بر اینکه در این زمان زود، یعنی در سده دوم هجری، اینگونه ترجمه‌ها از فارسی وجود داشته است، اینها است :

آ ـ اینکه مسعودی گفته درسال ۳۰۳ (هجری) در استخر کتابی دیده مشتمل بر علوم بسیار از دانشهای ایرانیان و اخبار شاهان ایشان وساختمانهایی که برآورده‌اند وسیاستهای ایشان که در هیچیك از کتابهای دیگر ایرانی مانند خدای‌نامه وآیین‌نامه دیده نمی‌شد . تاریخ ترجمه کتاب سال ۱۱۳ هجری زمان خلافت هشام بن عبدالملك بوده و برای او از ایرانی بعربی برگردانیده شده بود . [۱]

ب ـ ابن‌ندیم از ترجمه های ابن‌مقفع کتابهایی نام میبرد مانند : خدای نامه و آیین‌نامه و کلیله دمنه و مزدك نامه تاج نامه

---

۱ ـ التنبیه والاشراف : ۱۰۶

درکارهای‌انوشروان. اینها ترجمه‌هایی‌است که نمی‌توان‌پذیرفت همه‌آنها در روزگار عباسی انجام گرفته است . بایستی ابن مقفع پیش از سرکارآمدن خاندان عباسی بـه ترجمه کردن این کتابها روآورده باشد .[۱]

ج‌ـ ازسالم نام پیشکار هشام بن‌عبدالملك نقل‌شده است که او نامه‌های ارسطورا خطاب به اسکندر بعربی ترجمه کرده‌است. هر کس این نامه‌هارا بررسی کند ، روح آنهارا باآنچه از زبان ایرانی‌ترجمه شده است، همگام وسازگارخواهد یافت .[۲]

ازروایتی که مبرد درکتاب «الفاضل» آورده‌چنین فهمیده میشودکه اندرزنامه اردشیردرزمان مامون عباسی (پیش از۲۱۸ هجری) شهرتی‌داشته است . دراین روایت‌چنین‌آمده .[۳]

گفته‌اند : مامون ازآموزگارالواثق بالله پرسید که باو چه چیزها می‌آموزد . پس فرمان داد پس‌از« کتاب‌الله عزوجل» که باو یاد می‌دهد ، اندرزنامه اردشیر را براوخواند واورا وادارد کلیله دمنه را ازبر کند».

ما میدانیم که واثق درسال ۱۹۹ هجری بدنیاآمده است و می‌دانیم کودك پیش ازآنکه بده یا دوازده سالگی‌برسد،نخواهد توانست اندرزنامه اردشیر را بخواند . ازاینجاست کـه میتوانیم تاریخ برگردانیدن اندرزنامـه را بعربی‌نزدیك بزمانی تشخیص دهیم که واثق برخواندن‌آن توانا شده است .

۱ ــ منظور پژوهنده‌آن است که‌مدت زندگی ابن مقفع در زمان‌عباسیان کفایت ترجمه‌کردن این همه‌کتاب را ندارد . الفهرست : ۱۱۷

۲ ــ الفهرست : ۱۱۸

۳ ــ الفاضل : ۴

اندرزنامه اردشیر درمیان گروه دبیران شهرتی بسیاردارا بوده . زیرا این کتاب جزء اصلی از سرمایه فرهنگ وفرهیختی بود که دبیران بایستی بیاموزند. گواه براین گفته سخن جاحظ در نامه‌ای است که در نکوهش دبیری نوشته است: «... او مثل‌های بزرگمهر را باز میگفت واندرز اردشیر را وچنین می‌پنداشت که فاروق اکبر است[1]».

همچنین می‌بینیم که مبرد (درگذشته بسال ۲۸۶ھ) در کتاب «الکامل» این‌عبارت را از اندرزنامه اردشیر بازگو کرده است. «پیشینیان‌ما گفته‌اند: «دادگری‌شاه از باروری زمانه برای‌مردم سودمندتر است» .

همین‌جمله نشان می‌دهد ، ترجمه‌ای که مبرد بر آن اعتماد کرده یااز آن‌نقل‌نموده است‌با ترجمه‌ای که بدست‌ما رسیده‌تفاوت دارد[2].درترجمه‌ای که‌دردست‌ماست‌عبارت‌چنین‌است.«خردمندی فرمانروا ازباروری زمانه برای رعیت بهتراست».[3]

بسیارشگفتی‌آوراست که‌ابن‌قتیبه (عبدالله‌بن‌مسلم‌دینوری) کسیکه‌در کتاب‌عیون‌الاخبارخود بسیاری‌از گفته‌هاوفرزانگیهای اردشیررا یاد کرده است،ازاندرزنامه اوغافل‌مانده . حتی‌درآنجا که سخنهایی‌مانند گفته‌های‌اندرزنامه یاد می کند،چنین‌می گوید:

۱ ـ نامه های جاحظ ۲ : ۱۹۱ ـ ۱۹۲. آنچه نظر پژوهنده دانشمند عهداردشیر را نیرو می‌بخشد شیوهٔ انشاء این کتاب در عربی است . زبان عهداردشیر با زبان عربی سده های سوم و چهارم که تحت تاثیر ترجمه علوم‌و فرهنگ نرمش یافته است، دارای تفاوت آشکاری است .

۲ ـ «عدل‌السلطان انفع‌للرعیه من‌خصب‌الزمان»

۳ ـ اندرز مانه آخربند : ۳ «رشادالوالی خیر للرعیة من‌خصب‌الزمان»

که سخن را از کتابهای ایرانیان برداشته است. بسا که شهرت بسیار اندرزنامه در نزد مردم او را از بردن نام کتاب هنگام باز گفتن چیزی از آن، بینیاز کرده بوده.[۱] همین بلندآوازگی است که طبری را واداشته از اندرزنامه نام برد بی آنکه مطلبی از آن باز گوید. و نیز مسعودی را برانگیخته که در کتاب مروج الذهب پس از سالها که از ترجمه شدن اندرزنامه به عربی گذشته بوده چنین بگوید « از او اندرزنامه‌ای در دست مردم است»[۲].

یکی از نویسندگان گمنام که تاریخ تألیف کتاب او از نیمه دوم سده چهارم نمی‌گذرد، اندرزنامه اردشیر را در شکل کامل آن میان تألیف خود گنجانیده است. او نویسنده کتاب «الغره» است که از کتاب او یك بهره دست نوشت هم اکنون در دست ما است.

نویسنده کتاب الغره درباره اندرزنامه چنین گوید: چه بسیار شکوهمندیها و شیواییها و خردمندیها و چاره گری‌ها و نیکو رهبریها که در آن توانی دید».[۳]

در همین زمان است که می‌بینیم مسعودی اندرزنامه را خوب می‌شناسد. این نویسنده هر چند در کتاب مروج الذهب به اندرزنامه اشاره‌ای کرده و گذشته است لیکن در کتاب «التنبیه والاشراف» در برابر اندرزنامه ایست درازی دارد و برخی از عبارتهای آنرا باز گو می‌کند. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است:

« اردشیر در اندرزنامه‌اش شاهان پس از خود را از سبك گرفتن آن هوشمندان توده مردم و سررشته‌داران دینی و ریاستی که

---

۱ ـ عیون‌الاخبار ۱ : ۱۳

۲ ـ مروج‌الذهب ۱ : ۲۴۷

۳ ـ الغره : ۳۸

درمیان انبوه مردم پدید تواندآورد ، برحذر داشته است و گفته هرزمان به چنین پیش‌آمدی‌چاره نشودکار بالا گیرد و سرانجام باتتقال شاهی‌وبرافتادن‌آیینهای‌آن‌خواهدانجامید»[۱].

عبارتهایی که مسعودی ازاندرزنامه گرفته وآنچه درکتاب الغره‌آمده است،بسیارنزدیك به‌یکدیگراست . با این‌حال‌میانه‌آن دوتا، تفاوتهایی‌نیزدیده میشود. اینك‌آنهارا بایکدیگرمی‌سنجیم:

نص‌الغره :

« اگر به بلایی که درسرهزارسال پیش‌خواهدآمد ، باور نداشتیم ،گمان دارم اگرچیزی‌را براین‌آیین‌که برایتان نوشته‌و گذاشته‌ام برترندارید، پابندی‌شما بآن تا جهان پایداراست،نشانه بقاء شما خواهد بود . ولی درآن هنگام‌که روزنابودی‌فرارسید فرمانبرهوسهایتان‌شوید وخردتان‌را بکارنبرید وازپایگاههایتان بازگردید وبه نیکان نافرمانی نمایید وفرمانبربدان‌شوید».

نص‌التنبیه والاشراف :

«اگربه‌بلایی که سرهزارسال فروخواهدآمدیقین‌نداشتیم، گمان میکردم چیزی ازاندرزهای خود برایتان بازگذاشته‌ام‌که تا بآن پابندی‌دارید ، تا شبانروزدوام دارد ، نشانه بقاءشما باشد. لیکن هر زمان روز نابودی فرارسید پیرو هوسهایتان شوید و خردمندی را دورریزید وبدان رافرمانروا سازید ونیکان‌راخوار دارید ».[۲]

چون به‌زمان‌ابن‌ندیم برسیم (درگذشته‌بسال۳۷۷هجری) ، می‌بینیم که وی اشاره کوتاهی بــه اندرزنامه کرده است بی‌آنکــه

۱ ـ التنبیه والاشراف : ۸۷

۲ ـ التنبیه والاشراف : ۹۸

بگوید چه کسی آنرا به عربی برگردانیده .[۱]

درسده چهارم به سه تن مؤلف دیگر روبرو هستیم که با اندرزنامه اردشیر ارج بسیار داده اند . ازمیان این سه تن آنکه کمتر به اندرزنامه اهمیت داده ، ثعالبی است که ازسخنان ارجدار نویسنده اندرزنامه چیزهایی را بازگو کرده و نیز از اندرزنامه تیکه هایی را آورده است که ازجمله آنها این گفته هاست. « دادگری پادشاه ازباروری زمانه سودمندتر است » . « کشتن، کشتن را بهتر برمی اندازد » .

دو نویسنده دیگر که تا آغازهای سده پنجم هجری زنده بوده اند ، مسکویه و ابوسعید آبی اند و هر دو نص اندرزنامه را کامل بازگو کرده اند . مسکویه اندرزنامه را در کتاب « تجارب الامم » و آبی در کتاب « نثر الدرر » آورده است.

فردوسی درشاهنامه اندرزنامه را در ۱۱۶ بیت سروده است. لیکن بنداری درترجمه عربی شاهنامه آنرا انداخته . دقت و امانت فردوسی در اندرزنامه هرچه باشد ، بی گمان قالب و وزن شعر اورا ناچارساخته است از نقل عین سخن سرباز زند. همیشه درنوشتن نثر شکل اصلی سخن را بهتر میتوان نگه داشت .

پس ازهمه این پژوهشها ، میتوان گفت نصی از اندرزنامه که هم اکنون تقدیم میشود، دقیق ترین ونزدیکترین سیمایی است به نص اندرزنامه اصلی . مگر در برخی جاها که محیط اسلامی دیگرگونی هایی را درترجمه ضرور می کرده است ، مانند نوشتن « بسم‌الله » در سر آغاز و « یوم‌القیامه » در پایان واین گونه دگرگونی ها درنصی که بآن اعتماد کرده ایم، بسیار کم است.

---

۱ ــ الفهرست : ۱۳۶ . او گفته ازکتابهایی است که همه در خوبی آن همداستانند : ۱۱۳. بلاذری بندادی اندرزنامه را به شعر ترجمه کرده بوده .

پژوهیدن اندرزنامه اردشیر

چون اندرزنامه اردشیر درتاریخ اندیشه‌هـای کشورداری دارای ارج بسیاری است ، برآن شدم تا آنجاکه بتوانم رخساره روشن وپاکیزه‌ای ازاندرزنامه بخواننده گرامی‌تقدیم کنم ودرکار این پژوهشگری برسه اصل‌تکیه کرده‌ام :

آ ــ نص اندرزنامه بشکلی که درکتاب الغره آمده است و پیش از این بـآن اشاره کرده‌ام . (به بند سوم ازدیباچه نگریسته شود) . این اصل‌چنانکه مـا تاریخ نگارش‌آنرا تخمین کرده‌ایم ، کهن‌ترین‌رخساره‌ایست که‌ازاصل‌عربی‌اندرزنامه‌به‌ما رسیده‌است،

آنچه از کتاب الغره باقی مانده ، نسخه‌ای است‌که دوست دانشمند ما آقای خیرالدین زرکلی مالك‌آن است و دارای ۲۹۰ صفحه است و درهرصفحه چهارده سطر نوشته شده و نگارش آن در سال ٥٨٤ هجری پایان یافته است . صفحه‌های کتاب پریشان است اما میشودآنهارا بسامان کرد .

آنچه ازکتاب بازمانده ازصفحه ۱٦۳ آغازمیشود که‌درآن اندکی از اخبار جزء پیشین کتاب نیزهست وازصفحه۱٦۳تا۲۸٤ فصلی ازکتاب درشعرواخبارشاعران‌آمده که شرح حال‌طبقه دهم ازشاعران عصراسلامی ازآن افتاده است .

پس ازآن‌خلاصه‌ای از نحو در آن هست‌که از صفحه یك تا دوازده است و آغـاز آن نیز افتادگی دارد و پس از آن فصل عروض میآید ازصفحه ۱۲ تا ۳٥ .

مؤلف کتاب پس‌ازپایان دادن بخش‌عروض گوید: «اکنون که از تقدیم انواعی از علوم فراغت یافتیم بانواع دیگر خواهیم پرداخت که ویژه برخی‌مردمان دردگر کشورهاست. اماآنچه در جزء اول‌این کتاب ازاصول‌علم‌دیانت واقسام علوم‌عرب‌برشمردیم ومشارکت‌ایشان‌بادیگر ملتهادرآن‌دانشهابوده. پس‌هندوستان..»

مؤلف کتاب دراین فصل ازمهمترین‌چیزهایی که ایرانیان سپس رومیان وهندیان وچینیان هریك به تنهایی دارا بوده‌اند، سخن‌می گوید تا صفحه ۱۶۲ .آنگاه کتاب‌را با فهرستی (ازصفحه ۲۸۵ تا ۲۹۰) بپایان‌میرساند که شامل‌نام‌بهترین کتابهایی‌است که خواننده را درپژوهیدن‌موضوعهایی که در کتاب‌الغره آمده‌است، یاری‌تواند کرد.زیرامؤلف‌الغره بنیادتالیف‌خود را بر کوتاه‌نویسی و گلچین‌اخبار ونکته‌ها نهاده‌است.» چنانکه گوید: «چون‌ماکتاب خود را بر بنیاد کوتاه‌نویسی و گلچین‌اخبار ونکته‌ها نهاده‌ایم:».

مؤلف در بخشی‌از کتاب که ویژه ایرانیان‌ساخته (ازصفحه ٤۰ تا ٦۲) اندرزنامه را با دیباجه‌ای که برآن نوشته (از صفحه ۳۸ تا٤۰) یادکرده است وپس‌ازآن گلچینی از کلیله دمنه‌آورده که برادر دکتر محمد یوسف نجم‌آنهارا بیرون‌کشیده و درمجله «الابحاث» منتشر کرده است .

آنچه از کتاب‌الغره دردست ماست، بخشی‌از آن کتاب است شامل‌خلاصه‌ای ازسه دانش‌عرب که شعر ونحو وعروض‌باشد . ونیز شامل چیزهایی‌است که ویژه چهارملت دیگر بجز عربها است . و شامل فهرست دامنه‌داری است ازنام کتابهایی که هر کس‌خواستار آگاهی بیشتربوده باشد ، تواند بآن کتابها درنگرد .

مؤلف‌الغره صریح گفته است کـه دربخش پیشین کتاب، از اصول‌علم دیانت وعلوم دیگری که عرب ودیگران درآن‌شریکند

سخن گفته است. چنانکه درهمانجا مقداری از اخباری را که روایت کرده‌اند، نیز یاد کرده بوده.

هر کس درفهرستی که مؤلف کتاب برای شاعران ترتیب داده وشرح حالی که از ایشان نگاشته است، درنگرد، تاریخ تالیف کتاب را نمیتواند از آغازهای سده چهارم هجری، سالهای زیادی پایین تر بیاورد و همین نکته است که ما آنرا دلیل ارزشمندی این نص گرفته‌ایم. زیرا چنانکه دکتر نجم گفته است: در این کتاب کهنترین نص عربی کلیله‌دمنه وجود دارد، همچنانکه کهن‌ترین نص اندرزنامه اردشیر موجود است. باری ما از تاریخی که تخمین کرده‌ایم بالاتر نتوانیم رفت. زیرا تاکنون چیزی از شرح حال کسانی که مؤلف کتاب از ایشان سخنانی میگوید بدست نیاورده‌ایم. مؤلف از یك کتاب دیگر خود نیز نام برده است بنام «دلائل الموحدین والردعلی الملحدین» واین کتابی بوده که درآن بگفتار سوفسطاییان پاسخ داده است. ما درباره این کتاب بسیار جستجو کرده وتاکنون از مؤلف دیگری در زمانی که حدس زده‌ایم، کتابی به این نام نتوانسته‌ایم بشناسیم.

برادرم دکتر محمد یوسف نجم هنگام بررسی درباره کتاب «المصنف» ازابن وکیع التنیسی بیك مطلب دلکش دست یافته که دارای ارزش بسیاری است. ابن وکیع درآنجا چنین گفته است: این مطلب را ازشعری برداشته‌ام که نیایم وکیع آنرا درکتاب الغره یاد کرده است.[۱]

هرچند بیتی که مؤلف کتاب المصنف یاد میکند، در بخش بازمانده ازکتاب الغره که دردست است دیده نمی‌شود، اما نسبت دادن این نام، در نسخه‌ای که در دست ماست نام کتاب ثبت است،

۱ ـ المصنف برگ ۳۹ نسخه خطی برلین

به این کتاب و نسبت دادن تالیف آن به وکیع قاضی کشف بزرگی است.

ما برای دانستن شرح حال وکیع قاضی بسرچشمه‌های گوناگون دست یازیده و دیده‌ایم که کتابی بنام اوبنام «الغرر» یادداشت کرده‌اند.[1] نام این کتاب درالفهرست چاپ فلوگل تصحیف شده وبشکل «الغزو» آمده است.[2]

دور نیست کتابی که اندرز نامه اردشیر را از آن برمیداریم، همان کتاب باشد که ابن وکیع از آن نام برده. آنچه چنین گمانی را نیرو می‌بخشد این است:

۱ـ اینکه تخمین زمانی ما درباره تاریخ تالیف کتاب بازمانی که وکیع میزیسته (وکیع ۳۰۶ هجری درگذشته) برابری دارد.

۲ـ یاد شدن کتابی بنام «الغرر» درسرچشمه‌هایی که شرح حال وکیع در آنها آمده است، گذشته ازاینکه گمان مارا سست نمی‌کند آنرا بـه پذیرش نزدیکتر می‌سازد. زیرا برگشت کلمه «الغره» به «الغرر» که اولی نام درست کتاب بوده، بسیار آسان است والغره درنسخه برداریها «الغرر» گردیده است.

۳ـ در آن سرچشمه‌ها گفته‌اند که کتاب درزمینهٔ اخبار نوشته شده است واین بـا موضوع کتاب یـا دست کم بخش نخستین آن سازگار است. چنانکه مؤلف آن گوید: «ما درپشت سر اخبار روایت شده به شعر باز گشته‌ایم. زیرا کـه شعر یکی ازدانشهایی است که از گونه دانشهای عرب بشمارمیآید».[3]

٤ـشیوه تالیف کتاب ازشیوه‌ای که قاضی محمدبن‌خلف بآن

۱ ـ از جمله الوافی بالوفیات ۳ : ۴۴

۲ ـ الفهرست : ۱۱۴

۳ ـ الغره : ۱۶۳

شهرت دارد، دور نیست. درباره این قاضی گفته‌اند. «او متفنن در همه آداب بود».[۱] ونیز گفته‌اند: «بسیره‌ها ورویدادهادانابود وچند کتاب پرداخته است[۲]

تالیفاتی که بنام او نوشته‌اند روآوری وکیع رابه‌موضوع‌های گوناگون نشان میدهد. باید درنظرداشت که درآن سرچشمه‌ها، نام همه تالیفات وکیع نیامده است و این نکته روشن می کندکه چرا ازکتاب اوبنام «دلائل‌الموحدین» نیز یادی درمیان نیست.

اینها نکته‌هایی‌است که من‌درباره این کتاب‌دانسته‌ام. مطلب هرچه باشد، کتاب‌الغره کهن‌ترین‌سندی‌است که ما برای‌پژوهیدن اندرزنامه اردشیر تاکنون در دست داریم خواه مؤلف‌کتاب‌الغره قاضی وکیع باشد یاکسی دیگر جزاو.

دواصل‌دیگر ما، درپژوهیدن اندرزنامه اینها است:

ب ـ اندرزنامه بشکلی کـه در کتاب تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه‌آمده است. این کتاب‌جزء اول‌ازنسخه عکسی‌است که در لیدن بسال۱۹۰۹ چاپ‌شده وازصفحه۹۹تا۱۲۷ کتاب‌را فراگرفته است.

ج ـ نص اندرزنامه چنانکه درکتاب «نثرالدرر» آبی‌آمده است. (نسخه دارالکتب قاهره شماره: ٤٤٢٨، جزء هفتم) وآن ازنسخه کتابخانه کوپرلی‌عکسبرداری‌شده وصفحه‌های۷٤٤تا۷۵۲ را فرادارد.

این دواصل به یکدیگر بسیارنزدیکند و میان آنها تفاوت چندانی‌نیست مگردرجاهایی که ازدست نساخان‌افتادگی‌یا افزون

۱ ـ الفهرست : ۱۱۴

۲ ـ الوافی بالوفیات ۳ : ۴۳ - ۴۴

کاری یا نادرستی رخ داده است .

چنین می‌نماید که نص‌الغره درپاره‌ای ازجاها مسوده‌ایست که‌آنرا برای ترجمه کردن آماده کرده بوده‌اند و پاکیزه نیست . ولی هریك از نصهای مسکویه وآ بی۔ این دو نص تاحدود زیادی بهم نزدیکند۔ یا یکی ازآنها یـا دیگرانی بجزایشان،کوشیده‌اند ترجمه را باکیزه کنند . این‌نکته از پژوهشهایی که میان نسخه‌ها کرده‌ایم ودر بخش (تعلیقات) آورده شده است ، روشن میشود .

و نیز روشن خواهد شد افزونیهایی که برنص‌الغره گاهی برافزوده‌ایم ، درهمه‌جا برای پر کردن شکاف کمیهایی که در نص این کتاب بوده، نیست . گاهی‌برای بهترساختن ورسا کردن سخن برافزوده شده‌اند .

نسخه مسکویه را بحرف (م) نشان زده‌ایم ونسخه نثرالدرر را بحرف (ر) و هرجا درعبارتی آن دوتا یکسان بوده‌اند ، آن عبارت را برنص‌الغره افزوده‌ایم وآن فزونی‌را بی‌آنکه‌شماره‌ای برایش‌درنظر گیریم،درمیان‌دو کمان‌نشان‌داده‌ایم.اماهر گاه فزونی از یکی‌ازآنها برداشته شده است ، بنام‌آن‌کتاب تصریح کرده‌ایم.

باز اگر هردو درعبارتی‌مخالف عبارت‌الغره ناهمداستان بوده‌اند، دربیشترجاها عبارت‌الغره را بجای خود باز گذاشته‌ایم. مگرآنکه نادرست بودن عبارت‌آشکاروهیچ گزارش‌پذیرنباشد .

دربرابراین‌سه نص‌ازاندرزنامه، نص‌چهارمی‌هم‌هست که‌در کتاب«ادب‌الصغیر»ابن‌مقفع همراه سخنان‌حکمت‌آمیزبر گزیده بسال۱۳۱۸ هجری‌درشانزده صفحه نشر گردیده است واندرزنامه ازصفحه یك تا هشت‌آنرا پر کرده است .

درآن کراسه نوشته شده است : ازکتابی کـه در سال ۷۱۰

هجری نوشته شده بوده،آنرا برداشته‌اند .

این نص باردیگر بکوشش آقـای محمد کردعلی در کتاب «رسائل البلغاء» چاپ شده‌است.[۱] این نسخه خلاصه‌ای از اندرزنامه اردشیر است و آشکاراست که خلاصه کردن همیشه انگیزه دیگر گون شدن اسلوب نگارش و واماندن مفهومها از دلالت کردن برمعنی اصلی آنها است. من درباره کسی که به این خلاصه کردن دست یازیده است، آگاهی درستی ندارم. لیکن آنرا با اصل اندرزنامه سنجیده‌ام ودرهرجا که سخن او درخورد مطلب بوده ،آنرا درمیانه تعلیقات یادکرده‌ام .

پس از آنکه نص اندرزنـامه را پژوهیدم ، گفته‌های دیگر اردشیر را که درسرچشمه‌های گوناگون عربی در دسترس بود، جستجو کردم . آنچه را از اندرزنامه برگرفته شده بود در جای خودش زیر تعلیقات یاد کرده‌ام. وآنچه از رده سخنرانیها ونامه‌های اردشیر است ، همه را دریك‌جا فراهم آورده وبرای بهره گیری بیشتر بر پایان کتاب مانند دنباله‌ای افزوده‌ام .

دوست دارم درپایـان این پیشگفته، سپاس فراوان خود را بدوست گرامی آقای خیرالدین زرکلی که بمن اجازه داده‌اند از نسخه منحصر بفرد کتاب الغره، اندرزنامه‌را بیرون کشم، تقدیم کنم.

و نیز از دوست خود آقای محمد ابوالفضل ابراهیم که عکسی از اندرزنامه اردشیر را که از کتاب تجارب الامم برداشته شده است،

---

۱ ــ به کتاب رسائـل البلغاء چاپ دوم صفحه ۳۸۲ نگریسته شود .
استاد کردعلی می‌گوید : این برگزیده‌ای از اندرزنامه اردشیر است که آنرا دانشمند بزرگ احمد تیمورپاشا از یك نسخه خطی کـه بسال ۷۱۰ هجری نوشته شده است برداشته ،

برایم فرستاده‌اند سپاسگزارم . ونیز ازدوست خودآقای فؤادالسید که نص اندرزنامه را ازکتاب نثرالدرر رونوشت کرده، برایم فرستاده‌اند و توجه مرا به خلاصه منتشر شده اندرزنامه در سال ۱۳۱۸ هجری، جلب کرده‌اند ، تشکر میکنم .

احسان عباس

این اندرزنامه اردشیرشاه است

بنام خداوند بخشنده مهربان.[1] ازاردشیرشاه‌شاهان به‌شهریارانی که پس‌ازاوشاه ایرانند.درودوتندرستی باد.[2]

۱ ـ منش شاهان جز منش رعیت است. در مزاج شاهی بزرگی وایمنی وشادی و نیرومندی، وبرتری‌جویی و بی‌باکی وخودپسندی‌وخرده‌گیری ازدیگران نهاده‌است وهرچند سال برشاهی افزوده گردد وشاهی اودرازترشود این چهارخوی درمنش او نیرو گیرد.تا آنجاکه اورابمستی شاهی گرفتار سازدکه آفت آن از مستی شراب پرزورتر است. پس بدبختی‌ها و لغزیدنهارا از یاد برد تا آنجاکه پیشآمدها و ناکامیها وسرزنشهای زمانه را فراموش کند.

درآن‌هنگام‌است که دست‌وزبان خویش‌رابرگفتار وکردار آزاد سازد. پیشینیان ماگفته‌اند: «دیگرگونیها

---

۱ ـ در نسخه (ر) بسم‌الله افتاده و در نسخه (م) بجای آن «باسم‌ولی‌الرحمه» آمده است.

۲ ـ در نسخه (ر) و (م) از شاه شاهان اردشیر و در رسائل‌البلغاء «از شاه شاهان اردشیر پور بابك به‌کسانیکه جانشین او خواهند شد از شهریاران. درود برشما باد».

در هنگام خوشبینی بزمانه روی می‌آورد » . برخی دیگر از این شاهان بوده‌اند که ایشان‌را والایی بیاد فروافتادگی میانداخت و ایمنی بیاد بیمناکی[۱] وشادی بیاد غم. وتوانایی بیاد درماندگی. اینگونه‌شهریاران دل شاهان واندیشمندی فرو دستان را با هم می‌داشتند . حزم جز درباهم داشتن این دو نخواهد بودن .

۲ـ بدانید پیشآمدهایی که پس ازمن باآنها روبرو خواهید بود ، همانهاست که من بـا آنها روبرو بوده‌ام و برشما همان روی‌خواهد داد که برمن روی‌داده است. در کشورداری آسودگی ورنج ، ازهمان راهی که برایم‌پیش آمده است، برای شما پیش‌خواهدآمد .

برخی از شمـا شاهی را بدشخواری بدست گیرید . از اینرو ازسرکشیها و بدگمانی‌ها و فرولغزیدنها ، همان رنجهارا بینیدکه من باآنها گلاویز بوده‌ام . برخی دیگر پادشاهی‌را ازگربزانی ارث می‌بریدکه باره‌ی آنرا برای

۱ ــ در رسائل البلغاء چنین آمده است : بهترین شاهان آن کسی است که درنیرومندی، درماندگی را بیادآورد ودرتوانایی، ناتوانی‌را وشکوه‌شاهی را با اندیشمندی رعیت فراهم داشته باشد .

بر نشستن شما رام کرده‌انـد . ازاینرو بسا برزبان چنین شاهی رود و بردلش افتد که پادشاهی برایش آماده شده و آنچه باید کوشیده شود برای او کوشیده‌اند . پس او باید بشادخواری و شوخ کاری بس کند . زیرا آنچه در استوار ساختن پادشاهی باید کرده شود، پیش از او کرده‌اند و در رام کردن توسن ملك کوشیده و او بچیزهایی ویژه است که آن شهریاران از آنها بی‌بهره بوده‌اند! چنین پادشاهی چه بسا نهانی یا آشکارا بگوید : آنان ویژه رنج بردن بوده‌اند و من ویژه آسودن . آنـان در سرپنجه خطرها گرفتار بوده‌اند و من بر تخت ایمنی نشسته‌ام . این گونه حالتها ، دری از درهایی است که آفتهای گوناگون در آن بسیاراست و بینادل را ازدیدن آن ریزه کاریهای نهانی که کارهارا آشفته تواند ساخت ،کورمیکند .

ما چنان دیده‌ایم کـه شهریـار خردمند خوشبخت پیروزگر توانای بیدار دل آگاه برنهانیها و ژرف بین در تاریکیها، آنکه دانش وسال آزموده‌اش ساخته‌است، همواره همی کوشددمی از بهبودی بخشیدن بکشور خویش باز نایستد.

مگر آنکه ماننده خودش یکی پیداشده باشد.[۱]

باز دیده‌ایم پادشاهی که زمانش کوتاه و مرگش نزدیک است، همه میکوشد تاز بانش راآزاد کند که هرچه خواهد بگوید ودستش راکه هرچه خواهد بکند. بی‌آنکه بیاندیشد و خرد بکار برد. چنین شاهی زود تباه‌گردد و همه آنچه راکه برایش نهاده‌اند تباه کند و پس‌ازخودش کشوری بازگذارد ویرانه.

۳ـ چنین دانم که‌شما بادردست داشتن کارشهریاری بزنان و فرزندان و همالان وکنیزکان و و زیران و یاران و یاوران وکومك‌کاران و اندرزگویان و پیرامونیان و دلخکان و آرایشگران گرفتارخواهید بود. همه اینان‌جز دسته اندکی، همواره برآنند تا مگر برای خود چیزی بدست آرند تاازخودچیزی دهند. کوشش‌هر یك‌ازایشان برای‌گرمی بازار امروز خود اوست وبهتر کردن زندگی فردایش. و نیکی‌را برای شاه از بهرنیکی‌خویش و پس

۱ ـ اشاره اردشیر در این سخن به شاپور اول پسر اوست‌که در زمان شهریاری پدر درکارهای‌کشورداری همکام پدر بوده و اردشیر در آخر های عمر خود شهریاری را باو سپرده است.

از نیکی خویش میخواهد. نزد چنین کسان، آن کاری نیکو است که سود آن بخود او رسد و بدترین کارها آنست که از آن باو زیانی درافتد. او همواره خودرا بجای توده مردم می‌نهد و توده مردم را بجای بزرگان. اگر خود او از یك نیکی بهره‌ای دید، آن نیکی دردیده‌اش نعمتی همگانی است. اما اگر از پیروزی بر دشمن وداد گری دولت وایمنی خاندانها واستوار کردن مرزها ومهربانی پادشاه واستواری شهر یاری، بخود او چیزی نرسد که وی راخشنود سازد، همه اینهارا نعمتهای ویژه نامد وازدست روزگار گله دار باشد و بدگفتن از روش کارهارا پیوسته افزون کند.

او بازار مهرداشتن به‌شاه‌را تا زمانی گرم نگه میدارد که بازار بهره‌برداری خودش گرم باشد وشگفتا که وزیران و مانندگان ایشان ندانند، بهره گیری از پرتو نام شاه از فرومایگی است.[1] پیشینیان ما گفته‌اند: «خردمندی فرمانرا برای مردم، از باوری زمانه نیکوتراست».[2]

۱ ـ در نسخه (ر) و (م) آمده : بهره‌برداری از نزدیك بودن بشاه انگیزه تباهی همه کارها است.

۲ ـ در رسائل البلغا آمده است : «زیرا خردمندی شاه از باروری روزگار بهتراست». مبرد درالکامل ۱ : ۲۶۹ گفته است : دراندرزنامه ←

در پیشاپیش چیزهایی که از آنها بر شما بیمناکم، یکی آنست که فرومایگان بخواندن دین و پژوهیدن و دریافتن آن دست یازند. وشما چون بر نیروی شاهی تکیه دارید، کارایشان را سبک گیرید واز این راه درمیان زیردستانی که باآنان خونی شده‌اید وایشان‌راتومیدساخته وبیم داده وکوچك کرده‌اید، سرداریهای نهانی پدیدآید.

بدانید دریك کشورهیچگاه یك سرداری‌دینی نهانی با یك شهریاری آشکار، هرگز با هم نسازد جزآنکه سرانجام آنچه‌راکه‌دردست سررشته‌دارشاهی بوده،سردار دینی ازدست اوگرفته است. زیرا دین‌بنیاد است‌وشاهی ستون وکسی که بنیاد را در دست دارد بهتر تواند بر کسی که ستون را دارد چیره شود وهمه بنارا بدست‌گیرد.[1]

درمیان پادشاهان گذشته‌ما کسانی بوده‌اند که‌مبهم‌را

←— اردشیر آمده : پیشینیان‌ما گفته‌اند : دادگری‌پادشاه ازباروری‌زمانه برای مردم سودمندتر است. در غررالسیر : ۴۸۳ و محاضرات الراغب ۱ : ۱۶۲ بی‌آنکه سخن بکسی نسبت داده شود آمده «دادگری فرمانروا از باروری زمان بهتر است.»

۱ ـ در رسائل البلغا چنین آمده است : زنهارکارکسانی را که اظهار زهد میکنند و دلسوزی برای دین مینمایند و از این‌کار ریاست میخواهند، سبک نگیرید. چه هیچگاه مردم دورکسی بنام دین فراهم نشده‌اند، مگر ←

باگزارش کردن و انبوه شدن را با پراکندن و بیکاری را با بکار گماردن چاره میکردند. همچنانکه درتنشان فزونی ناخن و مورا با چیدن و شوخگنی و پلیدی را با شستن چاره میکردند و بیماریهای نهان و آشکار را با درمان کردن. برخی از این پادشاهان بهبود شهریاری شان را از بهبود تنشان بیشتر دوست میداشته‌اند و نام نیکی راکه پس از ایشان درجهان بیادگار خواهدماند، دل‌انگیزتر و شادی بخش‌تر از سخنانی که در زندگی بگوش خود میشنیدند. این پادشاهان چنان بر همین شیوه، یکی پس‌ازدیگری میرفتند که گفتی جان همه ایشان یکی است و پیشینیان برای پسینیان راه را هموار میسازند و پسینیان همه گزارشهایی را که‌از پیشینیان بازمانده و میراث نیاکان و درج خردمندیهای ایشان است، براست میدارند. تا آنجاکه گفتی شاه کنونی

آنکه شاهی را از دست شاه بدرکرده است . مردم برئیس دینی بیشتر دل‌ـ می‌بندند .

در لباب‌الاداب : ۴۳ آمده : باید شاهان برکاردین چیره‌تر باشند تا مدعیان دین داری و ازروآوردن‌فرومایگان بخواندن دین وگزارش ودریافت آن برحذرگردند تا اینکه درمیان فرومایگان و اوباش سرداریهای نهانی‌پدید نیاید . زیرا هیچگاه سرداری دینی و شهریاری در یك زمان با هم‌بدبنیامده جز آنکه سردار دینی چیزی راکه در دست شاه بوده از او گرفته است .

با شاهان پیشین همی نشسته است و با ایشان سخن میگوید و رای میزند. شهریاری چنین بود تا بدارا پور دارا رسید واسکندر بر کشور ما چیره شد.

کاری که اسکندر در تباه ساختن کارمان و پراکنده ساختن همداستانی‌مان و ویران ساختن کشورمان کرد، برای آن چیزی که او آرزو داشت، سودمندتر بود از ریختن خون ما. چون خداوند خواست کشورمان باردیگر یگانه شود و نژادمان بالیده، مارا بر انگیخت وشد آنچه میدانید،

چون از لغزشها با پند گرفتن بهتر پرهیز یده میشود. بسا کسانی که جانشین ما خواهند شد هنگامیکه باین شگفتی گاریها که بر سر ما آمده است بنگرند، بهتر پند گیرند.

۶ ـ بدانید که فرمانروایی‌تان بر تنهای مردم است وشهریاران بر دل مردم فرمانروایی نتوانند داشت. بدانید اگر بر آنچه‌مردم در دست‌دارند چیره شدید، باز بر آنچه درسر دارند نتوانید چیره شدن. بدانید که زبان خواهنده نومید بر شما درازاست و آن برنده ترین دو تیغ اوست.

بدانید بیمناکترین گزندها که از زبانها بر شما رسد ، زیرنگ دینی‌است . وچون‌زبانی که‌نام دین و برای دین دلیل‌آوری کند وچنین وانماید که برای دین تفته شده و بر دین‌می گرید ، و بسوی‌آن‌میخواند ، چنین کسی پیروان و براست دارندگان نیکخواه و یاوران دلسوزفراوان بدست آورد . زیرا فرمانروا بیش‌ازهر کس‌دیگرآماج تیرهای کینه توزی مردم است و مهر و دلسوزی مردم بسوی فرو-افتادگان و زیردست شدگان همیشه روان .

ازاینجا بوده که برخی ازشاهان پیشین‌ما برای‌تباه ساختن اندیشه اینگونه‌کسان که از ایشان بیم میداشتند، نیرنگهایی‌بکار میبردند . زیرا هرزمان اندیشه‌کسی‌تباه شد و ناباورگردید، دیگر والایی نژاد سودی باو نتواند داد.ایشان‌کسانی‌راکه‌ازراه دین‌بدشمنی‌شاه برمی‌خاستند « بدعت‌گذار » می‌نامیدند ومرگ ایشان دراین بدنامی بودکه شاه را ازآسیب ایشان‌آسوده میکرد .

شاه نباید پرگ دهد که زاهدان و نیایشکاران و و گوشه گیران بیش‌ازاوهواخواه دین نموده شوند و نگهدار

آن جلوه کنند. نباید بگذارد سررشته داران دین و جز یشان ازراه پرداختن بدین و نیایشکاری، ازفرمان بیرون باشند. زیرا بیرون ماندن نیایشکاران وجز ایشان ازفرمان نقصی، برشهریاران است و شکافی درکشورداری. شکافی ست که مردم ازروزنه آن بزیان شاه وجانشینان او درخواهند نگریست.[۱]

۷- بدانید گوش فرادادن فرمانروا بسخن کسانی که از بستگانش نیستند و نزدیك گرفتن کسانی جز وزیران خود را، راهی است برای آگاهی او ازخبرهایی که ازشاه

۱ ـ درکتاب لباب‌الاداب: ۷۲ بی‌آنکه سخن بکسی نسبت داده شود آمده است: چیرگی پادشاه برتنها است نه بردلها. اگر پادشاه برآنچه‌مردم دردست دارند چیره‌شودبرآنچه درسردارند، نتواند چیره شد. درنهایةالارب ۶: ۱۶ آمده است: اردشیر بیاران خود گفته: من اختیار تنهارا دارم نـه دلهارا. بدادفرمان‌رانم‌نه برای‌خرسندی‌کسان. ازکردارهامی‌پژوهم‌نه‌ازاندیشه ها. ابن‌قتیبه این عبارت را در عیون‌الاخبار ۱: ۸ یادکرده وگفته است کـه آنرا در آئین نامك خوانده است و افزوده‌که آن ازگفته های یکی از شاهان ایران‌است‌که درسخنرانیش گفته. همچنین درالعقدالفرید ۱: ۲۵. طرطوشی در سراج الملوك: ۲۰۰ گفته چون گزارشی بدست اردشیر دادند که برخی پیرامونیانش با او دل بدکرده‌اند اردشیر این جمله را در پـای آن گزارش نوشته است. و نیز غررالخصایص: ۶۲ و محاضرات الراغب ۱: ۱۶۷ دیده شود ونیز این گفته یـا گفتار بزرگ‌مهر درکتاب الحکمة الخالده: ۴۷ سنجیده شود. در آنجاآمده: بدان چیرگی پادشاه جهان برتنهای زیردستان و بر آن چیز هایی است‌که از ظاهر ایشان دریافته میشود. اما به اندیشه‌ها و آنچه ازکار ایشان نهان ماند راهی ندارد زیرا آنها نهانیهای پوشیده است.

پوشیده مانده . چنانکه گفته‌اند اگر فرمانروا از کسانی که با یشان آنس ندارد بترسد ، تاریکی بی‌خبری بر او پرده اندازد .

زیرا نترسیدن وزیران از شاه بیمناکـ تراست ، از نترسیدن توده مردم ازاو .[۱]

۸ ـ بدانید شهریاری از دو جا آسیب پذیر است : یکی چیره شدن ملتهایی که دشمن‌شمایند . دیگری‌تباه شدن فرزانگی در شما . بدانید تا فرمانروایان خود را بزرگ میدارید، مرزهایتان از گزند ملتهای دیگرایمن است و دین‌تان از چیره شدن دینهای دیگر. بزرگداشت فرمانروا درسخن نگفتن مردم با او نیست و نگهداشتن پاس او در دوری گزیدن از وی نه . و نیز مهرورزی باو

۱ ـ در رسائل البلغا چنین آمده : هرگاه شاه به نیك خواهان‌خردمند کشورش اجازه دهد ، رویداد هایی راکه پیش می‌آید و ویـژگان او و از آنها ناآگاه‌اند یا آنها را پوشیده میدارند باوگزارش دهند ، دری برای دانستن خبرهای پوشیده‌بروی او بازشده است. ودیگر وزیران و ویژگان‌ازهمداستان شدن‌در پوشیده نگهداشتن خبر ها بترسند و برکارهایی‌که شاه دوست نـدارد دست نیازند از بیم اینکه مبادا شاه بـر آنها آگاه شود . پس شاه از نیرنگ ایشان ایمن گردد و رعیت ازستم ایشان . شاهی‌که ویژگانش براو چیره‌شدند و او را از مردم بریدند وجزکسانی‌که‌ایشان دوست میدارند ، کسی باودسترس نداشت ، پرده های سیاه ناآگاهی براوکشیده شده است .

نه درآن است کـه آنچه را دوست دارد دوست داریـد. بزرگداشت فرمانروایان درآن است که دین وخردشان را بزرگ دارید و پایگاهی را کـه نزد خداوند دارند بالا گیرید. مهرورزی بایشان در دوست داشتن راست‌کرداری ایشان است وباز گفتن کارهای نیکوی ایشان[۱].

۹ـ بدانید برای والاشدن فرمانروا جز نیکورهبری راهی نیست و سرآمد نیکو رهبری‌ها آن است کـه فرمانروا برروی زیردستانش دوراه را گشاده دارد: یکی ازآن دوتا راه دلسوزی و مهربانی ونرمی و بخشندگی و نرم‌گویی وهمگامی و خوش‌رویی و چشم‌پوشی و گشاده‌رویی است. دیگـری راه تندی و زمختی و سرکشی و سختگیری و ستمگری و چشم تنگی و دوری‌گزینی و راندن و دشمن‌داشتن و بازداشتن و ترش‌رویی کردن و

۱ـ در رسائل‌البلغا این بند چنین آمده است: شاه را نشاید کـه گمان کند بزرگ داشتن مردم مراورا در سخن نگفتن با اوست و والا داشتن او در دوری کردن ازاو ودوست داشتن او همداستان شدن مردم با همه چیزهائی‌است که او دوست دارد. بلکه بزرگداشت فرمانروا ارج نهادن بخردمندی ونیکو رهبری اوست و والاگرفتن او والا داشتن پایگاهی‌که در نزد خداوند دارد، که خدا با دست وزبانش داد میگسترد.
دوست داشتن فرمانروا درآن است‌که مردم را با رفتار نیکوبخود کشد و مردم اورا با اندرزهای راست در دادگستری و رفتار نیك یاری کند.

گره با بر وافکندن ودل تنگ داشتن و کیفر دادن و کوچك کردن است تا بکشتن انجامد.

بدانید که من این دو در را نرمی و درشتی نمی نامم و هر دو را نرمی میخوانم. بدانید باز نگهداشتن در بر ناخوش آیندها با خوش آیندها، بستن در بر روی ناخوش آیندها است تا کسی به ناخوش آیندها گرفتار نشود.

۱۰ـ بدانید در مردم کسانی هست که هوس را بر خرد چیره ساخته‌اند و دین را باری سنگین پندارند. و فرومایگانی که از رشك و هم‌چشمی همواره خشمگین‌اند. برای این گونه کسان بناچار باید نرمی را با درشتی درآمیخت وجان بخشیدن را باگشتن.

بدانید هر فرمانروایی که به نیکوراه‌بردن زیردستان سخت دل بسته است، گاهی برخی از ایشان را

۱ـ در رسئائل البلغا چنین آمده است: گاهی در رعیت وجنگیان هوسها و زشت‌کاریهایی پدید آید که شاه ناچار گردد درشتی را با نرمی درهم‌آمیزد و خشم پوشی را با کینه جویی. زیرا کیفردادن بیدان انگیزه زنده ماندن دیگر مردمان است کسی که کیفرهای خدایی را آنجا که واجب است بکار نه بندد، شکوه او دردل بزرگان ومردم جایگزین نشود. شاه نتواند توده مردم را بر راه دارد مگر آنکه بزرگان‌را برراه بدارد.

تباه سازد و از روی مهرورزی، گاهی سخت‌گیری نماید وچون جان مردمش را دوست دارد، کسانی را میکشد.

۱۱ ـ بدانید پیکارتان با ملت‌های دشمن پیش از آنکه با خوی‌های زشتی که درمردم خودتان است پیکار کنید، نه از نیکورهبری بلکه زیانکاریست. چگونه می‌توان با دلهای ناهمداستان و دست‌هایی که دشمن یکدیگرند به پیکار دشمنان شتافت؟.

بدانید که آنچه همه آدمیان بر آن روال ساخته شده‌اند و خیم ایشان بر پایهٔآن نهاده است مهربزیستن و دل‌آزردگی از مرگ است وجنگ مردم را از زیستن دور و بمرگ نزدیك میسازد. در برابر چنین منشی جز ازدوراه نتوان پایداری کردن.یکی نیکوباوری بفرمانروا چنانچون درآغاز دولت بوده است وهمیشه نتوان آن را درمردم پدیدآوردن. دوم: خوش‌رفتاری ودرست‌راهبری.

۱۲ ـ بدانید که برافتادن حکومت‌ها نخست از بیکار رهاکردن مردم و سرگرم نساختن ایشان بکارهای سودمندآغازشده‌است. اگر بیکاری درمردمی رواج یافت

از بیکار ماندن درنگریستن بکارها و باریك‌شیدن درکار فرمانروایی برخیزد. مردم چون در این گونه کارها به پژوهش گری برخاستند، بکارها با اندیشه‌های رنگارنگ درنگرند و از اینجا شیوه‌های گونه‌گون پدید آید و از شیوه‌های گونه‌گون دشمنی و ستیزه‌کاری. درچنین‌حالی باز همه ایشان در دشمن‌داشتن فرمانروا، هم‌داستان‌اند وهر کدام آرزو دارد برشهریار فرمانروا گزندی رساند و برای‌رسیدن باین آرزو پلکانی کوتاهتر و بسیارپیرودارتر و خلل‌ناپذیرتر و در مغز مردم رخنه‌کننده‌تر از دین نیابند. این گونه‌کسان چون با یکدیگر نیز دشمن‌اند، شاه نمی‌تواند ایشان را بر یك خواسته گردآورد. چه اگر یکی از ایشان راه تکروی پیش گرفت دیگران دشمن او شوند.

دشمنی بافرمانروا درخوی بیشترمردم نهفته است. بانگیزه این دشمنی نهانی، در پیروان اینگونه‌کسان زود فزونی پدیدار گردد. در میان انبوه مردم نومید و کتك‌خورده وکسانی‌که بخود یا بیکی از بستگانشان

کیفری چشانیده شده است ، یا کسانی که از والاشدن شاهان بخود یا بستگانشان خواری رسیده ، فراوان‌است. همه‌ایشان درراه‌کینه‌توزی با فرمانروا خیلی زود فراهم آیند و انگیزه فراوانی پیروان ایشان‌گردند تا آنجاکه فرمانروا ازسرکوفتن‌آنان بیمنالـ گردد.زیرا سرکوفتن پادشاه همه مردم‌را ، بازی‌کردن او با جان وشهریاریش خواهد بود .

سپس از ترسی که کیفر دادن بانبوه مردم در دل فرمانروایان پدیدار گردد، مرزهایی‌که درآن سوی‌آنها مردمی دلیر و دیندار نشیمن دارند شکسته شود . اگر شاهی توانست مرز را با ویژگان پاکدل خویش استوار سازد ، از توده بدخواه رشکبر کینه‌توز ، خودرا آسوده کرده است . و اگر بر آن شود که با دست توده رشکبر مرزها را به‌بندد ، هرچند ایشان را با ورزش‌های جنگی و دادن زین‌ابزار نیرومند کند و نیر نگ‌های جنگی به ایشان آموزد ، چون دل پر از کین دارند ، هرآینه خود ایشان در چنین حالی زیان‌کارترین و کینه‌جوترین

دشمنان خواهند شد واگر آن چیزی که در آغاز گفتم تباه باشد، همه این کوشش‌ها را باید بدور ریخت.

۱۳ـ هر کس از شما که پس از من فرمانروا شود و مردم بر همین چهار گروه که: سررشته‌داران دین و جنگیان و فرزانگان و کارورزان باشند، از این چهار گروه: یك دسته اسواران‌اند و یك دسته موبدان و نیایشگران و پرستاران آتشکده‌ها و یك دسته دبیران و اخترماران و پزشکان و یك دسته کشاورزان وصنعتگران و بازرگانان، پس آن فرمانروا نباید بتندرستی خود بیشتر پردازد تا زنده‌نگهداشتن همین روش و پژوهش در هر دیگرگونی که در آن پدید تواند آمد[1]

۱ـ در رسائل‌البلغا ترتیب طبقه‌ها چنین آمده: شاهانی‌که پیش از ما بوده‌اند مردم‌رادرچهارطبقه سامان‌داده‌اند: گروه فرماندهان ولشکریان. گروه نیایشکاران وفقیهان. گروه دبیران وفرزانگان. گروه بازرگانان وکشاورزان.

دراین باره جاحظ درکتاب التاج: ۲۵ از زبان اردشیر چنین بازگو کرده‌است: ونیزمردم را درچهارگروه بخش‌کرد وهر گروه را برپایگاه خود داشت. بخش نخست:

اسواران‌ازدودمان شاهان. بخش‌دوم: نیایشکاران‌وپرستاران آتشکده‌ها. بخش سوم: دبیران و پزشکان و اختر ماران. بخش چهارم: کشاورزان و پیشه‌وران‌ومانندگان ایشان. ونیزدرکتاب‌السعادة والاسعاد اززبان انوشروان ۲۰۹ چنین آمده: او زاهدان ونیایشکاران و اندرزگران را درطبقه نخستین نهاد و جنگیان‌را طبقه دوم و دبیران را درطبقه سوم وکشاورزان وشبانان و پیشه‌وران وبازرگانان را درطبقه چهارم.

نباید برآمدن یکی از این گروه‌ها را به گروه دیگر از رفتن شاهی خویش سبکتر گیرد. زیرا جابجا شدن پایگاه مردم در رفتن شاهی او زود سرایت خواهد کرد یا از راه‌کشته شدن یا از راه برکنار گشتن. نباید هیچ چیز را از دمی که سر یا سری که دم شده است یا دست‌کاروززی که بیکار گردیده یا بزرگی که فروافتاده یا فرومایه‌ای که برآمده است، ترسنال‌تر داند. زیرا هر زمان مردم از پایگاهی که دارند جابجا شدند، هر کدام از ایشان پیوسته بپایگاهی بالاتر از آنچه دارد چشم دوزد و با دیگران بهرشکبری برخیزد.

میدانید در زیر دستانتان مردمی هست که پایگاه ایشان بشاهان نزدیکتر از دیگران است. جابجا شدن مردم از پایگاههای ایشان، سبب شود کسانی که پس از شاه‌اند درآرزوی شاهی‌افتند و کسانی که پس‌ازایشان‌اند، درآرزوی پایگاه ایشان. و این نخستین انگیزهٔ تباهی شهریاری است.

۱۴- بدانید آنکه از شما پس از من رشته‌کارمردم

را بدست گیرد زمانی که سامان کشور بهم خورده و چند دستگی در دین و پایگاهها پدید آمده و تودهٔ مردم دچار آشفتگی شده‌اند ، اگر تواند بر این گونه آشوبها چیره شود ، بی‌درنگ باید بکوشد تا از افزونی که دارد بر کمی که در ایشان است پیروز گردد و تا خشم خود را نهان میدارد از آن بهره گیرد بیش از آنکه ایشان از خویشتن‌داری او بهره گیرند .

او نباید بگوید از بکار بردن زور بیم دارم . کسی از بکاربردن زور بیم دارد که از بکار رفتن زور به زیان خودش همی ترسد. بکار بردن زور در بارهٔ دسته‌ای از مردم در چنین حالی به مصلحت بازماندهٔ ایشان است و

۱- دررسائل البلغاء دراین باره آمده است : نباید اجازه داد گروهی از اینان (چهار گروه) در گروه دیگر درآید تا آنکه هر گروه تنها بآن‌پردازد که ویژه گروه اوست و هیچ چیز برای شاهی زیانمندتر از دمی‌که سر شده یا دست گرفتاری که از کارش آسودگی یافته است نخواهد بود . در غررالسیر : ۴۸۳ودرالتمثیل‌والمحاضره: ۱۳۴ وثمارالقلوب: ۱۷۸ وعین‌الادب‌والسیاسه: ۱۶۰ آمده : نزد شاهان بیمناکترین چیزها سری است‌که دم شده یا دمی‌که سر گردیده است .

درالتاج : ۲۵ آمده : اردشیرمیگفت : هیچ چیز را درانتقال‌حکومتها وویرانی‌کشورتندترازانتقال این طبقه‌ها از پایگاه خویش اثرنباشدکه بزرگ بجای فرومایه افتد و فرومایه بپایگاه بزرگ برآید . در غررالخصایص :۶۳ آمده : بدان‌که باید در نزد شاه و نزد رعیت جایی برای بیکار ماندن نباشد. زیرا تباهی‌شهریاری در بیکارماندن شاه استوتباهی‌کشور دربیکارماندن رعیت.

کسانی را که با او مانده‌اند از دغلی و دغلی و زیانکاری نگه خواهد داشت. پس در چنین حالی جز بزور، بچیز دیگر نباید روآورد زیرا اوزور را بزیان خود و همدستانش بکار نبسته و بر ضد دشمنان بکار برده است.

اگر یکی در هنگام فرمانروا شدن با مردمی دشمن روبروشد، و نیرویی که‌ایشان‌را بصلاح آورد در خویشتن ندید، شاهی را زودتر از یك پیراهن شپش‌دار از تن خواهد کند. وچون ناکامی و تباهی روی‌آورد، بایدآنرا پذیره شد بی‌آنکه به فرومایگی مشهور گردید یا نام را به زشتی آلوده کرد، یا پرده‌آنچه را در دست اوست بدرد.

۱۵ - بدانید برخی از شما دنبال خوش گذرانی و لذت گیری خواهید افتاد و اگر در پی این کارها بروید تا در شما خوی و عادتی شود، ازآن پس خوشی‌ها رنگ کارجدی بخود گیرد نه‌مایهٔ شادی‌شود. وازآنها رنج پدید آید نه‌آسایش. وانگیزهٔ تباهی خرد شود وزشتی‌آوازه. پیشینیان ما گفته‌اند: خوشی راستین رعیت در ستودن

شاهان است، و خوشی راستین شاهان در مهرورزی به رعیت.

۱۶ ـ بدانید هرکسی از شما بخواهد رفتاری دارا شود که مردم او را بستایند، تواند. چنین کسی باید بر خویشتن جاسوسانی گمارد تا بتواند منش خود را پاکیزه کند. چنین کسی بر زشتی‌های خویش پیشتر از مردم آگاه خواهد شد[1].

۱۷ ـ بدانید هیچ پادشاهی از شما نخواهد بود، جز آنکه بسیار یاد کسی افتد که جانشین او خواهد شد. و یکی از آفتهای شهریاری آشکار شدن نام جانشین پادشاه است. نخستین زیانی که از آشکار شدن نام جانشین شاه برخیزد، کینه‌ایست که میان شاه و جانشین او پدید تواند آمد. هیچ دشمنیی از دشمنی دو تن که یکی میکوشد شکوه آن دیگری را براندازد، سخت‌تر نیست. درباره پادشاه و جانشینش، آنکه بالاتر است هیچگاه دوست ندارد

۱ـ دررسائل البلغا چنین آمده : بهترین شاه کسیست که برخود جاسوسان گمارد تا عیبهای خودرا بداند و خود برعیب خود آگاه‌تر از مردم شود. آنگاه بدرمان آن عیبها یکی پس از دیگری بکوشد تا آنکه دراو جایی برای بدگویی نماند. وچنین فرمانروایی مردی کامل خواهد بود.

آنکه پایینتر است بامردن اوزودتر باآرزویش برسد. وآنکه پایینتراست دوست ندارد بالاتری از دراز زیستن بهره‌مند گردد، و شادکامی هرکدام در مرگ آن دیگری است. واگر در دل هرکدام از آن دیگری بیم افتاد، ناچار در خوراک و پوشاک اورا سخت خواهد پایید.

اگر دل آن دو تن از نیرنگ بدگویان، ازیکدیگر دور شد، هرکدام (برای خود) دوستان و همراهان و همرازانی خواهد گرفت. و هر یك خواهد کوشید به پیرامونیان آن دیگری آسیب رساند. این کشمکش سرانجام بنابودی یکی ازایشان کشیده خواهد شدوهنگامی رشته کار بدست یکی خواهد افتادکه بر گروهی از مردم خشمگین است و ایشان‌را خونی خود میپندارد. اگرهمه آن کسان رانومید نسازد وبرنیاندازد، باری، به‌ژرفگاهی فرو اندازد که اگر ایشان سررشته‌دار شده بودند، نیز چنان میکردند.

چون سررشته‌دار نوین، برخی از مردم را برکشید و برخی را فرو افکند، از این کار او در گروهی از مردم

خشم و کین پدیدآید و سرانجام کار بآنجاخواهد کشید که از آن همواره بر شهریاری شما بیمناکم.

فرمانروا باید نخست خداوند، پس ازاو مردم، سپس خویشتن را در نظر گیرد وجانشین خود را برگزیند و نام او را در چهار نامه بنویسد و همه را با مهر خودمهر کند و آن چهار نامه را نزد چهار تن که برگزیدگان کشور اویند، بسپارد. پس از آن هیچگاه نباید با نزدیك ساختن یا دور کردن، نهان یا آشکارا، کاری از او سرزند که نشان دهد جانشین او کیست، یا از رفتاراو چنین گمانی برآید. شاه باید این نکته را در نگریستن و سخن گفتن خویش سخت بپاید.

چون شاه از این جهان در گذشت، همه آن نامه‌ها را که رونوشت از یکدیگراست، درآورند و مهر از سر آنها برگیرند و نام کسی را که در همه آنها نوشته است بخوانند. پس کسی که نام او در نامه‌ها یاد کرده شده، زمانی فرمانروایی را بدست خواهد گرفت که در حال

فرودستی است و باچشم‌وگوش‌واندیشه فرودستان، بشاهی درمی‌نگرد. ومستی شاهی، چنانکه گفته‌ایم، برایش بس باشد. نه‌اینکه مستی‌ولیعهدی‌را با مستی شاهی درآمیخته دارد.

نه‌اینکه پیش‌از رسیدن بشاهی‌درزمان ولیعهدی، از کبر شهریاری و نیرنگ بدکاران و سرکشی دروغزنان و افسونگری سخن‌چینان و بددلی که میان او و آنکه بالادستش‌بوده، پدیدآورده‌اند، مست باشد وچون بشاهی رسید برکری وکوریش افزوده گردد.

۱۸ ـ بدانید نسزا است‌که شهریاربخل ورزد، چه‌بخل‌مایه حرص‌است. نسزاست‌دروغ گوید، چه‌هیچ‌کس نتواند اورا بکاری‌که‌نمی‌خواهد وادارکند. نسزاست خشم گیرد،چه‌خشم وستیزه کاری‌مایه بدکاری وپشیمانی‌است. نسزاست شوخی وریشخندکند، چه‌شوخی کردن‌وریشخند نمودن‌کاربیکارگان‌است. نسزاست‌بیکارماند، چه‌بیکارگی کارفرومایگان است. نسزاست رشك برد مگر برشاهان

آنهم در نیکوراهبری . نسزاست بترسد ، چه ترس مایه ننگ‌آوری است . ۱

۱۹ - بدانید آراستگی شهریاری دربسامان داشتن زمان‌کار و کوشش وآسایش و خوشگذرانی و برنشستن و بگردش پرداختن است آشفته شدن زمان این کارها از سبکسری است و شاه نباید سبکسر باشد . ۲

۱ . در رسائل‌البلغا چنین آمده : شاه نباید بخل ورزد زیرا از بی‌نوایی نترسد و اگر مشهور به بخل شد، مردم امید نیکی از او ببرند و از فرمانبری او بگریزند و کسی در خدمت او نکوشد . و رشته نیکخواهی اندیشه‌ها با او گسیخته شود . سزاوار نیست‌شاه خشم‌گیرد زیرا خشم‌گرفتن اوبا توانایی‌سبب زیاده روی در کیفرها خواهد شد و علاوه برتفتیدگی‌وسبکی وبدنامی، انگیزه پشیمانی است . سزاوار نیست شوخی‌کند زیرا شوخی و ریشخندکاربیکارگان است وبیکارگی ازخوی فرومایگان . چنین‌رفتاری‌گذشته از برباد دادن‌شکوه وفروریختن هیبت . ضد والایی سروری است .

شاه نباید رشك برد مگر برشاهان ملتهای دیگر در نیکوراهبری‌وبیدار دلی وخوبهای پسندیده . شاه نباید درآنجاکه باید بکار برخیزد، بیم بخودداه دهد. زیرا دلیری بزرگی است ویکی ازشرطهای شهریاری

دراین باره لباب‌الاداب ص ۷۰-۷۱ دیده شود . درکتاب ادب‌الکبیر ابن‌مقفع ص ۵۱ از رسائل‌البلغا سخنی در همین زمینه بازگو شده است . ونیز جعفر بن شمس‌الخلافه درص۲۶ این‌سخن ابن‌مقفع را بازگو کرده است .

(۲) در رسائل‌البلغا آمده :آراستگی شاه درآنست‌که سامان وقتهایی‌را که برای‌کار وسواری وآسایش تن مقرر است، نگه دارد. و وقت هرکار چنان معین باشدکه هیچ دیگر نشود . زیرا آشفته شدن این زمانها سبك سری است وشایسته نیست شهریارسبك‌سر گردد .

۲۰ - بدانید شما نخواهید توانست برزبان مردم لگام زنید و نتوانید زشت را خوب سازید.

۲۱ - بدانیدجامه‌وخوراک شاه‌ازگونه جامه‌وخوراک زیردستان او است. پس چه بهتر که شاه و ایشان در بهره‌گیری از لذت خوراک و پوشاک همباز باشند. بزرگواری شاه در توانایی و فراهم ساختن خوبیها و بهره‌گیری ازجوانمردی‌هاست. زیرا هرزمان‌او بخواهد نیکی کند تواند و زیردستان او چنان نتوانند.[1]

۲۲ - بر شاه است که هرچه نرمخوتر باشد، شکوهمندتر باشد. و نیکو رفتاری او باز زیردستان بیم‌او را از دل ایشان نزداید. شاه را نباید کارهای امروز از کار فردا بازدارد. باید پرهیز کردن او از چاپلوسان بیش از

۱- در رسائل‌البلغا آمده: برخی ازرعایا درخوراک و پوشاک وزن‌جویی بپادشاه مانده‌اند. اما در ایشان هیچ‌کس در برگزیدن نیکی‌ها و بهتر ساختن رعیت از راه دادگری وایمن‌کردن راهها و نگهداری ناموسها وکوتاه‌کردن دست ستمگران، توانایی‌شاه را ندارد. این عبارت درآن‌کتاب پیش‌ازعبارت نهی پادشاه ازخشم وریشخند ورشك یاد شده است. ونیزدرکتاب‌سراج‌الملوك: ۱۳۱ آمده: برتری شاهان برزیردستان درتوانایی ایشان است دربرگزیدن نیکیها و بهره‌گیری از جوانمردیها. وهرچه آثار اینها از او بیشترپدیدآید شایستگی او بشهریاری برفرودستان بهتر هویدا شود و هرچه دراینهاکوتاهی نماید بفرومایگان نزدیکتر گردد.

پرهیز کردن‌اوازدور راندگان‌باشد. بایداز پیرامونیان‌بد، بیش از بدان توده مردم بترسد. هیچ پادشاهی را نه سزا است، آرزوی نیك‌کردن توده مردم را درسر بپرورد، اگر از خود و خویشان و ویژگان خویش نیاغازیده است.[۱]

۲۳ ـ بدانید هرشاهی پیرامونیانی دارد و هر یك از پیرامونیان‌او پیرامونیانی. وبازهرکدام‌ازپیرامونیان پیرامونیان او پیرامونیانی، و این رشته تا همه مردم کشورکشیده‌است. پس اگر شاه پیرامونیان‌خودرا برراه راست بدارد، آنان نیز پیرامونیان خودرا بدارند و ازاین

۱ـ این بند و بند پیش از آن درسراج‌الملوك: ۱۱۹ـ۱۲۰ چنین‌آمده است.

برشاه است‌که هرچه نرم خوتر باشد با شکوهتر باشد و خوش رفتاری او برعیت بیمش را از دل ایشان نزداید. اندیشه امروز، اورا از اندیشه فردا باز ندارد. احتیاط او از چاپلوسان بیش از احتیاط او از دور راندگان باشد از پیرامونیان بد بیش از بدان توده مردم بپرهیزد و باصلاح توده مردم جز با اصلاح ویژگان خود آرزو نبندد. هر شاهی پیرامونیانی دارد و این رشته شامل‌همه مردم کشورمیشود پس‌اگرشاه پیرامونیان خود را برراه راست‌بدارد، هرکسی مانند او پیرامونیان خود را بدارد و رشته تا همه مردم کشور کشیده شود. بکتاب‌الشهب‌اللامعه: ۶۴ نیز نگریسته شود. دررسائل‌البلغا چنین‌آمده است: شایسته است شاه ازکسانی‌که خود را دور میگیرندکمتر احتیاط‌کند تا کسانی‌که خود را نزدیك میدارند و از پیرامونیان بد سختتر از بدان توده مردم بپرهیزد.

راه همه مردم کشور براه راست درآیند. [۱]

۲۴ ـ بدانید بسا برخی از شاهانتان چون عیبهایش را برویش نمی‌آورند، عیبهای خود را کوچك گیرد و یکی از نشانه‌های پیروی ازهوس آنست که کسی چنین پندارد که چون مردم عیبهایش را در روی او نمیگویند، آنها را در میانه خودشان نیز نهان میدارند. پیروی ازهوس انگیزه چیره شدن هوس گردد و اگر هوس بر کسی چیره شد، درمان چنین بیماری در فرودستان دشوار است، چه‌رسد به‌شاهان فیروزگر.

۲۵ـ از یك‌راه، سخت بپرهیزید که هر زمان ازآن ایمن بوده‌ام، مرا زیان بسیار رسانیده و هر زمان آنرا پاییده‌ام از آن سود برده‌ام. از هویدا کردن رازها نزد خویشان کوچك و وابستگان خود سخت بپرهیزید. زیرا هیچیك از ایشان توانایی نگهداری بارسنگین هر رازی

۱ ـ در عیون‌الاخبار ۱ : ۱۳ چنین آمده : ای فرزند سخن گوییت با پایگاهداران باشد. بخشش برای کوشندگان وخوشرویی‌ات برای‌ارباب دین. و رازت نزد خردمندانی که‌گرفتاری تو، گرفتاری ایشان است . به‌نهایةالارب ۶:۳۴ والعقدالفرید ۱:۲۳ وسراج‌الملوك: ۱۰۳ وعین‌الادب والسیاسه:۲۵۸ نگریسته شود .

را ندارد و سرانجام یکی از ایشان ندانسته راز را بیرون دهد یاازخیانتگری، کار رابجایی کشاندکه‌دوست ندارید.

سخن گفتنتان را ویژه پایگاهداران کنید وبخشش خود را ویژه رزمندگان و گشاده‌رویی را ویژه سررشته داران دین و راز خود را بدل کسی سپاریدکه سودوزیان وسرافرازی و بدنامی آن، باو نیز خواهد رسید.

۲۶ ـ بدانید گمانهای درست کلید یقین است. شما بیقین از برخی مردم کشور نیکی و از برخی بدی خواهید دید. به‌برخی گمان بدی و ببرخی گمان نیکی خواهیدبرد. از ایشان،آنکه را به‌یقین بدی یا نیکی‌ازاو دیده‌اید باید به‌یقین از شما بدی یا نیکی ببیند.وآنانرا که‌گمان بدی یا نیکی‌بایشان میبرید، بگذاریدایشان‌نیز درباره کارشان بشما چنین گمانی ببرند. در چنین حالی نیکی نیکوکارپدیدآید و اگرخلاف‌گمان او بود شادان گردد و بدی‌بدکار آشکار گردد و ازبدی‌پشیمان شود.

۲۷ـبدانیداهریمن درزمانهایی‌امید می‌بنددبرشما چیره گردد. در زمان خشم گرفتن، حرص ورزیدن،

برتری جستن. در این زمان نباید با چیزی جزاو بنبرد برخیزید، تااو را دور سازید.

گفته‌اند: از نزدیك شدن با آزمند توانا بپرهیزید. زیرا اگر ترا در نداری دید، زشترین حالت‌را دیده، اگر در توانگری، دست از تو و مالت نخواهد برداشتن.

۲۸ـ خرد رابرهوس چیره سازیدکه‌راه فرمانروایی خرد همین است. بدانید از نیکیهای خرد یکی آنست که‌چون هوس ازروی عادت بازآید، آنرا زبون گرداند. چه‌بسیار کسانی‌رامی‌شناسیم که چون خودراتواناوبزرگ می‌پنداشتند، گمان میکردندهرزمان‌هوس باانگیزه‌عادت پیش‌آمد، توانند آنرا دور سازند و با تکیه زدن‌برعزم خویش، خرد را هرچند دوریش بدرازا کشیده است، بازگردانند. لیکن چون هوس بر گردن ایشان‌سوارشده، چنان زبون شده‌اندکه مردم‌ایشان‌راکم خردشناخته‌اند. روشن‌دلان‌ازخردخویش چنان‌بهره‌گیرندکه‌کشاورزان از زمین خوب.

۲۹ـ بدانیددسته‌ای ازمردم از بدی‌کردن‌بفرمانروا

بیشتر شاد شوند تا نیکی کردن باو ، هرچند فرمانروا بایشان خوندار نشده‌و روزگار بایشان گزندی نزده‌است. این دسته مردم از چیزهای هیجان‌انگیز لذت میبرند. لذت بردن‌ازچیزهای‌هیجان‌انگیز، یکی‌ازخویهای‌شناخته مردم فرومایه است. این دسته از مردم جز چیزهایی را که زودبرزبانها افتد، قشنگ نشمارند واز این‌خوی‌زشت دشمنان‌خود دشمنانی راکه باایشان خونی‌اند وملت خود و فرمانروای خود را ، شاد سازند.این بیماری چاره‌پذیر نیست مگر با سرگرم ساختن این‌گونه‌کسان بکار .

دسته دیگری‌درمردم‌هست‌که با همه ملت‌خویش خونی شده‌اند . اینان کسانی‌اند که برضد فرمانروا سر برمی‌دارند. اینان‌نه مرزی‌را توانند بست و نه‌نیکخواهی توانند نمود.آنکه‌به‌پیشوای خودخیانت‌کند، بتوده مردم خیانت‌کرده هرچند خودش به‌پندارد‌که نیکخواه مردم است. گفته‌اند :آنکه بکارگزار بدی‌کرد، به‌پیشرفت‌کار نیکی نکرده است .

دسته دیگری از مردم ، درگاه پادشاه را ترك

گفته‌اند، اما از راه وزیران با آن روی دارند. پادشاهانتان بدانند: آنکه یك‌راست بدرگاه‌شاه پیش آید، اگر اندرزی گفت، نیکخواهی نموده‌است و آنکه‌ازدروزیران درآمده، وزیررادرهمه‌آنچه‌گوید و کند، برشاه برتر گرفته‌است.

دسته دیگر از مردم ناخواستاری و دیرپذیری را، راهی برای رسیدن بجاه گرفته‌اندو این راه را در نزد ساده دلان سودمندتر یافته. و بسا شده که شاه یکی‌از ایشان را بی‌داشتن ویژگی دراندیشه، یا نیکی درکردار، از نزدیکان خودساخته‌و ناخواستاری ودیرپذیری آن مرد، شاه را فریفته است.

دسته‌دیگری‌هست که بظاهر فروتنی نماید و دردل تکبر دارند. برخی از ایشان با ظاهری دلسوزانه بشاه اندرزدهند. واین‌ساده‌ترین‌راه‌آسیب رساندن‌بشهریاری است. این مردمان و گروه بسیاری‌که پیرو ایشان‌اند، خود را نگهدار دین وانمود می‌کنند. اگر شاه بخواهد برسرایشان بکوبد بزه‌آشکاری از ایشان سراغ ندارد، تا بنام‌آن بزه، ایشان‌را گرفتارسازد. اگر ایشان‌راگرامی

دارد ، این همان پایگاهی است که خود بخویشتن بخشیده‌اند .

اگر ایشان را بخاموشی وادارد ، چنین وانمایندکه پادشاه هواخواهی ایشان را از دین ، خوش ندارد . اگر فرمان دهد هرچه بخواهند بگویند ، چیزهایی خواهند گفت که نیکی بار نیارد و تباهی بارآورد . اینان دشمن حکومت وآفت شهریاری‌اند [1] .

در چاره‌گری بایشان ، راه آنست‌که شاه آنان را بخواسته‌های این جهانی گرفتارسازد. زیرا ایشان دراین راه دویده وبرای همین کوشیده‌اند وچون بخواسته آلوده شدند، رسوایشان هویدا گردد وگناهانی از ایشان پدید آیدکه شاه تواند بنام آن گناهان خون ایشان بریزد .

۱ـ در رسائل‌البلغا آمده : گروهی از مردم ازجاه بیزاری نشان‌میدهند ودعوی‌فروتنی دارند و حال‌آنکه در نهان تکبر میورزند و برای رسیدن بجاه باندرزگویی شاهان پردازند و این رفتار از ظاهر آراسته‌ای کـه دارند نزد ناآگاهان برای‌ایشان سودمند افتد . وآنان را بزرگ دارند هرچند درخرد ناقص و بنده هوس و دل باخته سروری‌اند . اگر شاه او را خاموش سازد ، اندرزش را نپذیرفته است .

اگر زبان او را آزاد گذارد چیزهایی در نزد مردم گویدکه شهریاری را گزند رساند. ازخردمندی‌است‌که شاه‌کار این دسته از مردم را سبک‌نگیرد زیرا اینان دشمنان حکومت و آفتهای بزرگ برای شاهانند .

برخی شاهان ما گفته‌اند: کشتن، کشتنها را کمتر کند[1].

دسته‌ای دیگر: با نیک‌خواهی نمودن میکوشند خود را بدرگاه شاه نزدیک سازند. اما بهتر شدن پایگاه خویش را در تباه ساختن پایگاه دیگران، دانند. این گروه دشمن شاه و مردم هر دواند و آنکه بشاه و مردم هر دو دشمنی کند، باخویشتن دشمنی کرده است.

۳۰ـ بدانید زمانه شما را بچند حال در میآورد: حال بخشندگی تا بنزدیک اسرافکاری رسد. حال چشم تنگی تا به بخل گراید. حال بردباری تا کودنی نماید. حال بهره‌گیری از فرصتها، تا بسبکسری انجامد. حال زبان‌آوری تا به پریشانگویی نزدیک گردد. حال خاموشی تا بگنگی ماند.

شاه باید در همه این حالها اندازه نگه‌دارد. واگر بر مرزی که آن سوی آن زیاده روی‌است ایستاد، خویشتن را از فروغلتیدن بآن سوی مرز، نگهداشته است.

۱ـ در غررالسیر: ۴۸۳ و نیز ثمارالقلوب: ۱۷۸ در میان سخنان اردشیر چنین آمده: کشتن، کشتن را بهتر براندازد. ثعالبی در ثمارالقلوب افزوده: در این معنی گفته گرامی‌تر سخن خدا است: «ولکم فی‌القصاص حیاة یا اولی‌الالباب».

۳۱ ـ بدانید گاهی در شاهتان میل بچیزی ، نه به هنگام خودش، پدید آید . اگر شاه زمان کار وآسودن و خوردن و نوشیدن وشادخواری‌را اندازه‌نهاد وبسامان کرد، دیگر کسی بیهوده‌ازاوچشم ندارد، زمان‌این کارها را برهم زند و نابسامان کند . زیرا از نابسامان شدن زمان این کارها، دو زیان بزرگ پدیدآید: یکی کم شدن خردکه بزرگترین آنها است . دیگری زیان رسیدن بتن از راه کم شدن خوراك وجنبش‌های تنی .

۳۲ ـ بدانید کسانی از میان شاهان شما بدستاویز کارهای نیکی که کرده‌اند، خواهندگفت: من از پدران و عموهایم که پیش از من بوده‌اند و شاهی‌را از ایشان یافته‌ام، برترم . اگر یکی چنین گوید و در این سخن پیروانش یاری او کنند، این شاه و پیروانش باید بدانند، که نادانسته دست و زبان خویش را در خوار ساختن پدران شهریار خودگشاده‌اند . سزاست برخی پیروان باین اندیشه ژرف درنگرند و از آن بگونه‌ای که شاه دل‌آزرده نشود ، درگذرند .

۳۳ ـ بدانید : بسا پسرشاه و برادرشاه و پسرعموی شاه بگویند: نزدیك است شاه بشوم . بهتراست نمیرم تا شاه بشوم .

اگر کسی چنین سخنی گفت بداند چیزی گفته که شاه راخوش نیاید . اگر این اندیشه‌رانهان دارد خطر، خطربزرگ دراین نهان داشتن است. و اگرآنرا آشکار سازد، دردل شاه زخمی پدیدآورده که نخستین اثرآن جدایی ودشمنی است .

درآینده میان زیردستانتان کسانی خواهید دیدکه چنین سخنی خواهندگفت . هرکس چنین سخنی گویدو چنین خیالی‌درسر پرورد، یاداین‌آرزو، هوای شاهی‌رادر اوهردم‌تیزتر کند.چون‌چنین‌آرزویی دردل‌اوجای گزید، رسیدنش‌باین‌آرزو،جز ازراه‌پاره کردن رشته‌فرمانبری ودرافتادن‌باتخت‌شاهی‌ومردم‌کشورش‌شدنی نباشد. واگر چنین راهی‌را برگزید ،زیانکاری را پلکان‌کامیابی‌خود ساخته و بداندکه زیانکاری هیچگاه‌برستکاری نیانجامد

در این باره‌آیینی‌برایتان نهاده‌ام‌که ازاین‌بیماری

جز با آن نتوانید رهیدن. چنین دانید که شهریاری جز بشاپورانی نرسد که مادرشان دختر عموی شاه است. واز ایشان نیز کسان کم‌خرد و ناقص اندام نسزاوارشهریاری‌اند. اگر چنین گیرید خواستاران شاهی کمتر خواهند شد و هر گاه خواستاران شاهی کمتر شدند، هر کسی بچیزی که دارد بس کند و حال خودرا والا شمارد و دیده از آن دیگران بر بندد و زمانه راشادی‌بخش داند.

۳۴ ـ بدانید در آینده بسا یکی‌ازهمردگان رعیت یاخویشاوندانتان بگوید: اگر پادشاهی داشتم کسی از من بالاتر نبود. اگر کسی چنین گفت، بی‌آنکه خودبداند آرزوی شاهی کرده‌است و بسا که پس از آن دانسته آرزو شاهی کند و این کار رابزهی نپندارد و لغزشی در گفتار نشمارد. سرچشمه چنین آرزویی بیکار ماندن اندیشه و زبان ازچیزهایی است که سررشته‌داران دین ووزیران و دبیران باید بآنها سرگرم باشند. یابیکار ماندن دستها از کارهایی که اسواران باید بآنها پردازند. یا بیکار ماندن تن از کارهایی که بازرگانان و صنعتگران و

خدمتگزاران باید بآنها به پردازند.

بدانید که شاه وهمه مردم نباید بگذارند بیکاری بایشان راه یابد. زیرا تباهی حکومت در بیکارگی شاه است و تباهی کشور دربیکار ماندن مردم.

بدانیدما باهمه نیرومندی که‌داریم وکامیابی در کارها و برندگی در فرمانروایی و دلیری یاران و نیك خواهی وزیران، زمانی توانستیم مردم را رام کنیم، که سختی فراوان چشیده‌وخویشتن‌رابکارهای سخت گمارده‌بودیم.

۳۵- بدانیدگاهی بناچار از برخی یاران نیکخواه شما لغزشهایی سرخواهدزد وازدشمنانی که‌درکینه توزی شما بنام‌اند، خرسندیها آشکار گردد. در چنین حالها بازازنیکی کردن‌درباره کسانی که‌معروف به‌نیکخواهی‌اند، بازنایستید وآسانگیری را درباره‌کسانیکه معروف‌به بد دلی‌اند، روا دارید[1].

۳۶ ـ من چون تن خود را نتوانستم در میانتان

۱ ـ در رسائل البلغا چنین‌آمده : بدانید بسا بناچار گاهی برخی از یاران و اندرزگویان وباوران خویش خشم‌گیرید وگاهی برکسانی‌که مشهور بدشمنی شمایند خرسندی پدیدآورید . اگرچنین شد برآنکه مشهور به نیك‌ـ خواهی است سخت نگیرید وآنکه‌را مشهور بخیانت‌گری است آزادی ندهید

جاویدان کنم، اندیشه هایم‌را برای‌شما باز گذاشته‌ام. بشما همان چیزی رابخشیده‌ام که بخود بخشیده بودم و با این اندرزگویی، تکلیفی‌راکه‌بگردن داشتم بجاآوردم. شما نیز در پابندی باندرزم، تکلیف‌خودرا بجاآورید. من‌این اندرز را که مصلحت شهریاران ومردمتان دربکاربستن آنست، برایتان نوشته‌ام. پس‌آنرا رهانسازید وآیینی‌را که نهاده‌ام، نگه‌دارید.

اگر ببلایی که در سرهزار سال فرود خواهد آمد، باور نداشتم، گمان دارم چنانچه چیزی‌رابراین‌آیین که برایتان نوشته و گذارده‌ام‌برتر ندارید، پابندی‌شماباین اندرز، نشانه پایداری شما درجهان خواهد بود.

اما درآن هنگام که روز نابودی فرا رسد، پیرو هوسهایتان شوید و خرد را از کار اندازید وپایگاه‌ها را بهم‌ریزید واز رهبران خویش فرمان نبرید و لغزشهای کوچکی که در آنها فرو خواهید غلتید، پلکانی برای لغزیدنهای بزرگتر شود، تاآنچه را بهم پیوسته‌ایم‌پریشان کنید وچیزی‌راکه استوار ساخته‌ایم پست گردانیدوآنچه

را نگه داشته بودیم، تباه سازید.

نسزاست که ما یادگار بدبختیها و بازمانده تباهی‌ها شویم. زیرا چون زمانه چیزی راکه چشم براه آنید فرا آورد، بسرکوبی سران بس می‌کند.

خداوندرا برای والایی پایگاهتان و پایدار ماندن فرمانروایيتان نیایش میکنم. نیایشی که مرگ نیایش گر آن، آن‌نیایش را نمیراند تا روز رستاخیز. از پروردگاری که روز مارا نزدیك کرده و شماراجانشین ما ساخته‌است، خواستارم که شمارا در پناه خویش گیردو چیزی راکه در زیر دست خود دارید، نگه دارد و شما را چندان والا سازد تاهر کس را باشما دشمنی نماید، ازآن والایی فروواندازد و نیز شمارا چندان بزرگ کند تا هر که راباشما ستیزه کرد، خوارگرداند.

شمارابخدا می‌سپارم، آن‌چنانکه‌ازروزگار که کارش دگرگون کردن ونابود ساختن وفروانداختن وستمگری است، ایمن‌تان‌بدارد.

درود برهمداستانهایی ازملت‌ها که این اندرزنامه بدست ایشان خواهد رسید تاروز رستاخیز.

***

پایان اندرزنامه اردشیر

۱ـ در رسائل البلغا چنین آمده : من‌چون نتوانستم تنم رابرشماگمارم خردم رابرشما گماردم . پس پاس‌مرا درپابندی باندرزم نگه دارید و نسبت بعبارت الغره خیلی کوتاه تراست .

۲ ـ درکتاب التنبیه والاشراف مسعودی : ۹۸ چنین آمده: اگر به بلایی فرودآینده درسرهزارسال، یقین نداشتیم ، هرآینه گمان میکردیم چیزی میان شما گذاشته‌ام که تاآن پابندی دارید نشانه بقای شماست تاشبانه روز باقی‌است. اما هنگامی که روزنابودی‌در رسید ازهوسهایتان اطاعت‌کنید وخردتان رابدور اندازید وبداتتان را فرمانروا سازید ونیکان راخوارکنید .

۳ـ در رسائل البلغا آمده : درود برهمدلان ازملتها ،کسانی که این اندرزنامه‌بدستشان برسد .

۱ـ عیون‌الاخبار۱ :۷ . نص این‌روایت درمروج الذهب ۱ :۲۴۸ باندك دیگر گونی درعبارت‌آمده است . ونیزدرغررالسیر : ۴۸۲ این عبارت برآن افزوده شده است . «برای درماندگان درراهها پناهگاهی باشیدتاازآن درروز رستاخیز نیکی بینید»

و نیز العقدالفرید ۱ :۳۱ و شرح‌البسامه : ۳۶ و عین‌الادب والسیاسه ۲۷۷والشهب اللامعه :۲۴۰ وزهرالاداب : ۵۰۰دیده‌شود .

سخنهای گونه گون از اردشیر

۱

اردشیر پور بابك نامه‌ای بملت خود نوشته‌که رونوشت آن چنین‌است:

از اردشیر، درخشنده[۱] موبد، شاه شاهان، جانشین بزرگان: به‌فقیهان که بار دین را بر دوش دارند، واسواران که نگهداری کشور باایشان‌است، ودبیران که آرایه‌دولت‌اند، وکشاورزان که‌آباد کننده‌روستاهایند درود بر شما باد. خدا راسپاس که‌ماتندرست‌ایم‌وازروی نیکخواهی باجی‌راکه‌بر رعیت بود، برداشتیم‌اینك‌اندرزهایی‌برایتان می‌نویسم: کینه‌جویی‌مکنید تا دشمن برشما چیره نشود. انبارداری مکنید‌تاگرانی بشماروی نیاورد. درخویشان‌زناشویی کنید که‌تبار را بهتر نگه‌داردوخویشاوندی‌رانزدیکتر سازد. این جهان‌رابچیزی مگیرید‌که‌بر کسی پایدار نیست‌وازآن پاك دل مکنید‌که بخوشبختی جهان دیگر جز باین جهان،

۱ـ چنانکه در گفتاری که‌زیر عنوان‌ـ پرتوی‌ازفرهنگ‌ایران‌در روزگار ساسانی‌ـ نوشته‌ام(مجله بررسیهای تاریخی‌شماره اول سال‌دوم) دربعضی‌نسخه‌ها مؤبد ذی‌البهاء» دیده نمی‌شود ودربرخی‌دیگر بجای «وارث‌العظماء» پوربهمن آمده‌است.

نتوان رسیدن .

۲

اردشیر بدست مردی که بالای سرش می ایستاده کاغذی سپرده و باو گفته بود: «هر زمان خشم مرا تفته کرد آنرا بدستم ده». در آن کاغذ چنین نوشته شده بود: «خویشتن را نگهدار. تو خدا نیستی. تنی هستی که هر پاره آن زود پاره دیگر را خواهد خورد و چه زود که کرم و خاک شود» . [۱]

۳

«شما را در بدی نادانی همین بس که هیچکس نادانی را بخود نمی پسندد و اگر او را با آن نسبت دادید، خشمگین شود . »[۲]

٤

« بهترین خویها خرسندی است و بالش خرد از آموختن است .» [۳]

٥

«اگر در خویهای کسی خرد او نیرومندترین خویها

۱ ـ عیون الاخبار ۱: ۲۷۴ الشهب اللامعه : ۲۴۰ دیده شود.
۲ ـ عیون الاخبار ۲: ۳۹
۳ ـ عیون الاخبار ۳: ۱۸۶

نباشد، مرگ او درخویهای نیکوی‌اوست»[۱]

۶

«گوش گاهی ناپذیراست ودل گاهی آزرده. این دوحکمت را از یکدیگر باز شناسید که سبب آسودگی است»[۲].

۷

«برای منش شاه هیچ چیز زیانمند تر ازهمنشینی بی‌خردان وسخن گویی بافرومایگان نیست. زیرا همان گونه که‌منش ازسخن گفتن با دانشمندان بزرگوار نژاده بهتری یابد، ازهم نشینی پستان فرومایه بدتری بیند و وچندان زیان بآن رسدکه‌هر نیکی ازآن زدوده شود. اگر باد بر چیزهای خوشبو گذرد باخود بوی خوش‌آورد که مغز رازنده‌کند واندام‌را نیرو بخشد. همچنین اگر بر گندیده گذرد با خود بوی گندآورد که به مغز و همهٔ ریشه‌ی‌آن زیان بزرگ رساند. همیشه با منش بدتریها

۱ ـ الکامل مبرد :۷۵
۲ ـ الکامل مبرد۲ : ۲۸۶ سرح‌العیون : ۳۷. درزهرالاداب : ۱۵۹ آمده «الاذهان کلالا»

تندتر از بهتریها درآفتد. چنانکه ویرانکاری تیزروتر ازسازندگی هاست. گاهی شده دانشمندی از هم نشینی یکماهه با فرومایگانی پست، تباه خردی را در همهٔ زندگیش برگرفته‌است».[1]

۸

«چه خونها که فرستادگان بناروا ریخته‌اند. و چه سپاهیان که بکشتن داده و چه لشگرها که دچار شکست کرده وچه ناموسها که بباد داده‌اند. چه‌مالها که از دغلی و دروغزنیهای فرستاده بتاراج رفته وپیمانها که شکسته است»[2].

۹

«برشاه است که‌چون فرستاده ای نزد پادشاه دیگر فرستاد، دیگری بدنبال اوفرستد واگر دوفرستاده گسیل داشت، دوتن دنبال ایشان گسیل دارد. و اگر بتواندکاری

۱ـ التاج : ۲۴. همه‌این نص وآنچه درمیان دوکمان یاد شده درمروج الذهب۱ : ۲۴۴ آمده‌است. سرح‌العیون: ۳۷. شرح‌البسامه: ۳۵ غررالخصایص ۴۴. عین‌الادب والسیاسه : ۱۶۰ الشهب اللامعه : ۶۵ دیده‌شود.

۲ـ التاج : ۱۲۲ المحاسن والمساوی : ۱۵۶ . صبح‌الاعشی ۱ :۷۳

کند که دو فرستاده در میان راه باهم فراهم نیایند و یکدیگر را نشناسند تا در سخنی همداستان شوند، باید چنین کند.

بر شاه است زمانی که فرستاده‌ای نامه‌ای از پادشاهی در نیکی یا بدی، آورد هیچ کاری از نیك و بد نکند تا اینکه آنچه در نامه‌است حرف بحرف و معنی بمعنی، بنویسد و با دست فرستاده دیگری نزد شاهی فرستد که نامه را فرستاده است. بساکه بفرستاده نخستین، چون برخی از چیزی راکه آرزو داشته است نداده‌اند، از این رو نامه‌ها راساخته و پیغام دهنده را بر پیغام گیرنده خشمگین کرده و یا از زبان او دروغ ساخته‌است تا شاه را بر او بشوراند.[1]

۱۰

سخنرانی اردشیر روزی که شهریار شد و اردوان را کشت و از ملوك طوایف آسوده گشت و تاج بر سر نهاد:[2]

۱ـ التاج : ۱۲۲ المحاسن والمساوی : ۱۵۶ صبح‌الاعشی ۱۰۱. ۷۴. پیش از این رسم بود که شاهان بفرستادگان شاهان دیگر گذشته ازدادن خرج سفر و زندگی مدتی که در کشور او بوده‌اند ، انعامی بفراخور حال نیز می‌بخشیدند . اشاره اردشیر دربخش اخیر این سخن باین رسم است.

۲ ـ مروج الذهب ۱ : ۲۴۳ در سرح‌العیون : ۳۶ با اندك تفاوتی آمده ودرعین‌الادب والسیاسه : ۳۶ از کتاب عیون‌المعارف مسعودی سخن باز گوشده

«بدانید : ما در راه گستردن داد و روان ساختن نیکیها واستوار داشتن یادگارهای خوب وآباد کردن‌سر زمینها ومهربانی کردن به بندگان و پیوسته‌داشتن نیکویی های کشور وباز گردانیدن آنچه ازآن در روز گاری جدا شده‌است ، خواهیم کوشید. پس‌ای مردم دل‌آسوده باشید که دادگری من تواناوناتوان و فرودست و زبردست را، هردو دربرخواهدگرفت . من‌دادگستری راآیینی ستوده وراهی بسوی ارمان‌خواهم ساخت ودررفتار بجایی‌خواهم رسید که ما را بستایید وکردارمان‌گفتار ما را براست دارد . درود».

۱۱

«شاه باید بسیار دادگر باشد زیرا همه نیکیها در دادگری فراهم است . داد باروی استواری است که از رفتن‌شاهی‌وپارگی کشورجلومیگیرد. نخستین نشانه‌های بدبختی درهر شهریاری زدوده شدن داد ازآن شهریاری است . هرزمان بر سرزمین مردمی درفشهای بیداد به جنبش درآید ، شهباز داد باآنها به نبرد برخیزدو بیداد

را دور سازد.»[1] .

۱۲

«هیچیك از کسانی راکه با شاهان هم نشین‌اند و با ایشان درمی‌آمیزند، نسزاست که باندازه ندیم‌خـویها و نیکو برتری درخیم و شوخیهای نمکین و نکته های شگفتی‌انگیز فراهم داشته باشد.» .

«ندیم نیاز منداست بابزرگواری شاهانه، فروتنی بندگان رادارا باشد وباپرهیزگاری نیایشکاران بی‌پروایی بی‌باکان را وباسنگینی پیران شوخ طبعی‌جوانان را. ندیم بهریك ازاین حالت‌ها دریك زمان نیازمنـد است کـه در آن‌حالت رفتار دیگری ازاو نه نیکواست.» .

«ندیم باید چنان‌تیزهوش باشدکه ازروی نگرشها واشاره‌های‌سروری که‌بااو همنشین‌است،ازروی آزمایش هایی‌که از خیم وخوی اوکرده، درهرحال دریابد او چه میخواهد وددررسیدن بخواستش اورا یاری‌کند» .

«هیچکس ندیم نخواهد بود مگر آنـکه آراسته

۱ـ مروج الذهب ۱:۲۴۴ ۲ـ مروج الذهب ۱:۲۳۵

وبزرگوار باشد. آراستگی ندیم در پاکیزگی جامه وبوی خوش وشیرین زبانی اواست وبزرگواری اودر بسیاری شرم و نیك‌خواهی و سنگینی در انجمن است، با خوشرویی نیالوده به بیخردی. بزرگواری کسی تمام نباشد، مگر اینکه بتواند ازلذتها درگذرد.»

۱۳

اردشیر به یکی از کارگزاران خود نوشته است:

«بمن گفته‌اند که نرمی‌را بر درشتی برترمیگیری و مهربانی‌را بر بیمناکی‌و ترس‌را بر یارایی. باید آغازرفتارت سخت و پایان آن نرم باشد. وهیچ دلی را نباید از شکوه خود خالی نگه‌داری واز مهربانی خود نومید سازی. آنچه را گفتم از خود دور مدار. زیرا درشتی و نرمی دو همراه‌اند»[۱].

۱۴

«تکلیفهایی که‌مردم باید بر آنها گردن نهند وبا آنها پابند باشند چهار تا است: نخست تکلیف در حق خدا

۱ــ مروج الذهب ۱: ۳۴۸

است . باید اورا برابر نعمتهایش سپاس گوییم و براهی که گفته است برویم و ازآنچه نهی کرده در گذریم و بآنچه فرمان داده و خوشنودی او درآن است خرسند باشیم .».

« دوم : تکلیف ما در حق پادشاه است . باید او را فرمان بریم و باو نیکخواه باشیم»

«سوم: تکلیف مادرحق خوداست. باید آنچه‌را برای مان سودمند است بخودرسانیم وآنچه رازیانمند است از خود دورسازیم.».

«چهارم. تکلیف مادرحق مردم‌است. بایدبهمه نیکی نماییم و مهر ورزیم و بهمه یاری کنیم و نیکخواهی نماییم» . [1]

۱۵

هنگامی که دسته های‌مردم‌برای خجسته بادگویی شهریاری، نزد اردشیرآمدند گفت:

«خداوند رحمتش‌رافرودآورد ومارا‌همداستان کرد

۱ـ السعاده والاسعاد :

و نعمتش راکامل ساخت ومرا جانشین خود بر کشور و بندگانش ساخت تا بکار دین و شهریاری که دو برادر توام‌اند، بپردازم و آیین داد و نیکوکاری را استوار سازم.»[۲]

۱۶

«نیرو جز باسپاه پدید نیاید وسپاه‌جز بامال ومال جز باآبادانی وهیچ آبادانی‌جز بدادگری و نیکو راهبری پدیدار نگردد.»[۳]

۱۷

«باید بودن عامه خاصان نیك نشوند. در هنگام نیرومندی‌غوغاییان،آیینی باز نماند. برای‌رعیت‌شهریاری که اوبترسند به ازشهریاری‌است که ازرعیت بترسد.[۱]

---

۱ ـ غررالسیر : ۴۸۱

۲ـ غررالسیر: ۴۸۲ التمثیل‌والمحاضره: ۱۳۶ ثمارالقلوب :۱۷۸ غرر الخصائص: ۶۲ الشهب السلامعه:۲۶. دراین‌کتاب عبارتی نزدیك باین‌منسوب بانوشیروان هست. درسراج‌الملوك: ۸۸عباراتی نزدیك بآن‌آمده. امادر کتاب زهرالاداب : ۳۷ عین این سخن بنام عمروعاص یادگردیده است.

۳ـ غررالسیر : ۴۸۲ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶ ثمارالقلوب : ۱۷۸

۱۸

«آنجاکه پادشاه ستم کند، آبادی پدید نیاید. شهریار دادگر به از پر بارانی است. شیر درنده از شاه ستمگر بهتر است و شاه ستم پیشه از آشوبی که دوام یابد بهتر.»[۱]

۱۹

«بخشندگی بر همه واجب است و بی‌بهانه‌ترین مردم در نبخشیدن، شاهانند که همیشه توانند بخشیدن».[۲]

۲۰

«بدترین پادشاه کسی‌است که بیگناه ازاو بترسد».[۳]

۲۱

«شهریاری از دین پاید و دین از شهریاری نیرو گیرد.»[۴]

۱ــ غررالسیر: ۴۸۲ این عبارت در محاضرات‌الراغب ۱:۱۶۹ بنام عمرو عاص ثبت شده.

۲ــ غررالسیر: ۴۸۳ ۳ــ غررالسیر: ۴۸۳

۴ـ غررالسیر: ۴۸۳

۲۲

«شاهان بار و بر تافتن ادب یاد دهند و با نومید ساختن کیفر ندهند.»[۱]

۲۳

«بدانید: من وشما مانند یك تن ایم که چون آسایش یا آزاری بیك اندام آن رسید به دیگر اندامها سرایت کند وبهمه جارسد. در شما گروهی مانند سرانند که پیوستگیها را نگه می‌دارند. گروهی مانند دستهایند که گزندها رادور کنند وسودها را فراهم آرند. گروهی مانند دل‌اند که بیاندیشد و چاره‌گری کند. گروهی چون اندامهای فرودین‌اند (۞) که تن را در رسیدن به‌برخی نیازمندیهایش یاری می‌دهند. باید بحکم این روال در دلهایتان‌همدستی‌و نیکخواهی پدیدآید و کشتن کینه‌ها.»[۲]

۲۴

«خراج ستون کشور است که با داد افزایش گیرد و از ستم کاهش».[۳]

۱- غررالسیر: ۴۸۳ ۲-غررالسیر: ۴۸۴ عین‌الاداب‌والسیاسة: ۱۴۷
۳- غررالسیر : ۴۸۴

۲۵

«مردم استخر از نیامدن باران شکایتی بدست اردشیر دادند. زیر آن نوشت: اگر آسمان از باریدن بخل ورزیده ابر ما خواهد بارید. فرمان دادیم شکست شما را جبران و بی‌نوایانتان را با برگ و نوا کنند».[۱]

۲۶

هر زمان شاه از دادگری سر پیچید، مردم از فرمانبری او سر پیچند.»[۲]

۲۷

«باردشیر گفتند: کیست که‌ازهیچکس نترسد؟ گفت: کسی‌است که در فرمانروایی داد کند و از ستم دست نگه دارد وحق رایاری دهد. مردم او رافرمان برند و بردلها پادشاه‌باشد واز کشاکشها ایمن. نخستین گام در دادگری آنست که‌آدمی، دادرا از خودآغاز کند و هرخوی نیك و

۱ ـ غرالسیر : ۴۸۴

۲ ـ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶ الشهب اللامعه : ۲۶ زهرالاداب: ۲۱۲

رفتار پسندیده وروش استوار و نیکخواهی رابخودآموزاند تا دراین جهان ایمن ودرآنجهان رستگار باشد.»[۱]

۲۸

«بر شاه‌است که درکار وزیر و ندیم و دربد ودبیر بد خود پژوهش کند. زیرا وزیر اوستون شاهی اوست ، وندیم اوزبان دانایی او ، ودبیر اونماینده دل آگاهی او ودربد او نشانی ازشیوه فرمانروایی او .»[۲]

۲۹

«هرکه مال را از راههای ستایش آور باز دارد ، مالش بدست کسی افتدکه اورا نستاید .»[۳]

۳۰

بیمناکتر از اینکه توده مردم نترسند ، آنست‌که وزیران نترسند .»[۴]

۱ ـ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶
۲ـ لباب‌الاداب : ۵۵
۳ ـ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶
۴ـ لباب الاداب : ۴۳۹ ـ ۴۴۰

۳۱

«رشکبر تباه است». [۱]

۳۲

«هوش یکی از یاران خرد است و پیروی از هوس دشمن حزم. نیازمندی راه چاره‌گری را بر می‌بندد.» [۲]

۳۳

«زیاده‌روی در شهوت‌ها از بزرگترین آفتهاست». [۳]

۳۴

«باگذشتن شبا نروز، درازی عمر چه ارزشی دارد؟. [۴]

۳۵

آنچه رادوست داری، در نگش را با نیك بکاربردن آن دراز کن.» [۵]

۳۶

«بدکردن از بیچارگی است.» [۶]

۳۷

«دادگر رستگار است وزورگو درراه نابودی.» [۷]

۱ ـ ازیك تاهفت لباب‌الاداب : ۴۳۹-۴۴۰

۳۸

«هر که در زمین بارور کارد، بار افزون بردارد و آنکه تخم فرزانگی را نزد پذیرندگان افشاند، بار آنها را بسیار کرده است». [۱]

۳۹

«آنکه قدر خود شناسد بزرگ شود» [۲]

۴۰

«از اندازه گذشتن در شوخی، آدمی را بخواری افکند.» [۳]

۴۱

«هر گمشده‌ای عوضی دارد مگر خرد.» [۴]

۴۲

«دسته‌ای از پیرامونیان اردشیر از بدی حال خود شکایتی باو نوشتند. اردشیر در زیر آن نوشت: آنکه شمارا نیازمند کرده تاشکایتی نویسید انصاف نداده است. (یعنی خودش. و مالی میان ایشان پخش کرد) [۵]

۱ـ ازیك تاچهار لباب‌الاداب: ۴۳۹-۴۴۰

۲- پنج سرح‌العیون: ۳۷

۴۳

«پندگونمایی باو نوشت : گروهی به بدگویی تو پرداخته‌اند. اردشیر زیر نامه او نوشت : اگر ایشان با زبانهای پراکنده بدی گفته‌اند، توهمه آنچه را گفته‌اند در نامه‌خود فراهم آورده‌ای.زخم توشگفتی آورتر وزبانت دروغگوتر است.»

۴۴

«اردشیر بملوک طوایف نامه‌درازی نوشته که آغازش چنین‌است: ازاردشیر پور بابك، کسی که فرودست پایین تر از خود شده بود و میراث نیاکانش را از دست او گرفته بودند. کسی که بسوی خدا میخواند و از اویاری میجوید. زیرا خداو ندستم‌دیده رابه‌پیروزی‌وسرانجام‌نیك‌نویدداده است . درود برشماباد بهمان اندازه‌که حق را می‌شناسید و ناروا وستم را بد دانید.»[1]

۴۵

«بخشی از یك‌نامه اردشیر که بوزیرانش نوشته‌بود:

۱- نهایة الادب ۱۶:۱۶۶ شرح‌البسامه : ۳۳

اگر بر آن باشید که جز از کسانیکه خویهای نیك و رفتار پسندیده در ایشان کامل شده، یاری نگیرید بدانید که به چیز دشوار نابوده‌ای چشم دوخته‌اید. ازدین داری و نیك‌منشی کسی بهمین اندازه بس کنید که از گناهان بزرگ دوری می‌گزیند واز پافشاری بر ستمگری و زور گویی بیمناك است. در امانت و پرهیزکاری یکی‌همین بس که اگر کاری سودآور باو روآورد که دست یا زیدن بآن برایش کمی وزیان دارد، ازآن پرهیز میکند. و از شایستگی و کاربری او همین بس‌که در کاری که باو سپرده‌اند، آزموده است و از کارهاییکه بگردن شماست، وظیفه‌ای را تباه نمی‌سازد.

«بدانید کارهایی‌دارید که زیر دستانتان توانندآنها را انجام‌دهند و کارهایی که‌جز خودتان کسی برانجامآنها توانا نیست. مرز این دوگونه کارها را از یکدیگر باز شناسید وخود را به‌آنچه زیردستانتان توانند انجام داد، گرفتارمکنید و کارهایی راکه خود باید درآنها بنگرید، بدیگران وامگذارید.»

«اگر پس از پرداختن به کارهایی که بر گردن خودتان است، زمان بیکاری برایتان پدید آمد، آنرا بر زمان آسودن و آرمیدن خویش بیافزایید.»[۱]

۴۶

سختی سرمه‌ایست که چیزی را که چشم در روز فراخ دستی نتواند دید با آن بیند».[۲]

۴۷

«در یك زمانی که سختی بزرگی سراسر کشور را فراگرفته بود اردشیر نوشته است: تا همه مردم غمگین اند اگر شاه شادان باشد دورازدادگری‌است.»[۳]

۴۸

«تکبر جز اضافه حمقی نیست که دارنده‌اش چون نمی‌داند آنرا کجا گذارد در تکبر نهاده‌است.»[۴]

۴۹

«چون اردشیر شهریاریش را استوار کرد ودشمنان

۱ - نهایه‌الارب ۱۶ : ۱۶۶ شرح‌البسامه : ۳۳
۲ - الوزراء والکتاب : ۸
۳ - المکافاه : ۱۴۷
۴ - العقدالفرید ۴ : ۲۲۲

خود را برانداخت گفت: هیچ فرمانروا مانند حرمداران فرمانروایی نکنند و هیچ استوار سازنده‌ای مانند آزمون دیدگان. هیچ‌چیز خرد را مانند بیم و نیاز درجلو دیدگان نیاورد تا با آن‌هر دو کسی تواند، بحال خویش درنگرد.

۵۰

«چون اردشیر نخستین سخنرانی خود را بر خواند یکی به پاخاست واورا ستود. اردشیر چون سخن او را شنید گفت: خوشا بحال ستوده اگر سزاوار ستایش باشد و خواهنده اگر سزاوار پذیرش.»[۳]

۵۱

«از اردشیر پرسیدند. ای شهریاری که زمانه را پیموده‌وآزموده‌ای. کدام گنج بزرگتر است؟ گفت: دانش که برداشتن آن سبك است و ازدست دادن آن دشوار و بار آن بسیار وجای آن نهان وازدزدیده شدن درامان. دانش درانجمنها آراستگی است ودر تنهایی همنشین. فرومایه

۱ ـ غررالخصایص : ۴۱ الشهب اللامعه : ۱۴۲
۲ ـ سراج الملوك : ۱۰۶
۳ ـ ازيك تادو زهرالاداب : ۲۰۷

بادانش سرور شود ورشکبر نتواندآنرا ازدست تو بگیرد.

«گفتند مال چطور؟ گفت: نه‌چون دانش‌است. بر داشتن آن سنگین است وغم آن بسیار. اگر درانجمن باشی اندیشه آن دلت رامشغول‌دارد و اگر درتنهایی، نگهداری آن ترا درمانده سازد.»[۲]

۵۲

«اردشیر چون گل را می‌ستود چنین میگفت. مروارید سفید و یاقوت‌سرخ بر کرسیی از زبرجد سبز است که در میانه آن شوشه‌های زر زرد در نهاده‌اند. پاکیزگی شراب و بوی‌عطر دارد.»[۳]

۵۳

«هرزمان اردشیر کارگزاری به یکسو ازکشور می‌فرستاد به‌اومیگفت. گوهر کسان‌را برای مال ناپایدار مفروش. جز بهبود بخشیدن‌و بسامان کردن کارچیزی بدیده مگیر. ازگمانگه فساد و حرص دوری کن. هیچکس را از فرزندان و خویشانت همراه مبر و کسانی که برای

۳ ـ زهرالاداب: ۵۲۴

یاریت بهمراهت میفرستیم ترا بسنده‌اند.»

«در هرماه برای بی‌نوایان مقرری بگردن گیر و سامان آنرا آشفته‌مساز. نیکیت را از کسی که بر تو رشک می‌برد، بازگیر.[1]

۵٤

«باز ایستانیدن بادافره‌ها، انگیزه درنده خویی ستمگران است. روزدادگیری از ستمگر، تلختر از آن روزی است که او ستم‌میکرده».[2]

۱ ـ شاهنامه ۲:۵۴

۲ ـ المحاسن والمساوی : ۵۰۴

حاشیه‌ها و سنجشها میان نسخه‌های اندرزنامه

سنجش دانشمندانه‌ای که پژوهنده ارجمند اندرزنامه میان نسخه های‌آن کرده وحاشیه هایی که برپاره‌ای ازعبارتها نگاشته‌است،بهمان نظمی که اوسامان‌داده در زیرترجمه میشود. چون برخی ازاین حاشیه‌ها دارای ارج بسیار بود و بسا که پیچیدگی و گاهی‌آشفتگی عبارت متن اندرز نامه را درکتاب (الغره) روشن میکند ، از این رو اینگونه حاشیه ها راکه از کتابهای رسائل البلغاء ودیگر سرچشمه‌ها گرفته شده است، در زیربند مربوط به‌خودآوردم.تاخواننده اندرز نامه بآسانی فرق میانه دو عبارت را دریابد و نیازمند نشود در هنگام خواندن، پیاپی کتاب را ورق‌زند واندی جستجوکند تا حاشیه مطلبی را که میخواهد بدست آورد .

درترجمه حاشیه‌ها که درزیرآورده می‌شود، هرکجاچنین کرده‌ایم بجای بازگفتن مطلب حاشیه، شماره صفحه کتاب و شماره پاورقی را یادکرده‌ایم .

١ـ به‌پاورقی شماره یك درصفحه ٦٢نگریسته شود .

٢ - به پاورقی (١) صفحه (٦٣) نگریسته شود.

٣ ـ در نسخه (ر) و (م) بجای «یخلف» «یخلفه»آمده است .

٤ ـ درنسخه (ر) و (م) «امابعد فان..»

۵ ــ درالتاج : ۸۹ آمده : سخن گفتن باشاهان چنین باید باشد زیرا منش‌شاهان جزمنش توده مــردم است . همچنانکــه اردشیر پوربابك در اندرزنامه اش به‌شاهان گفته‌است .

٦ ــ درنسخه ص ، «الاربعهٔ».

٧ ــ درنسخه (م) و (ر) . «العبث والبطر».

٨ ــ ازنسخه (م) : «له»افتاده است

٩ ــ درنسخه(م) :«زاده».

١٠ ــ درنسخه (ل) : «الاربعه»

١١ ــ ازنسخه (م) و (ر) :«ذلك‌منه» افتاده‌است .

١٢ ــ در نسخه(ر) و(ر) : «الشراب».

١٣ ــ درنسخه ص‌چنین‌آمده ودر (م) و(ر) .

١٤ ــ آنچه در دوکمان‌آمده ازنسخه‌های (م) و (ر) بی بردن‌نام سرچشمه‌یادگردیده وهرجاسخن ازیکی ازآنهابرداشته شده ازآن نام برده‌ایم.

١٥ ــ درنسخه (م) آمده: پس دست وزبانش را در گفتن و کردن‌آزادگرداند ، درنسخه (ر) آمده : پس دست‌رادرکردن وزبان رابه گفتن‌آزادسازد . دررسائل البلغاء آمده : از خوی شاهان خود پسندی ، یارائی ، خودبینی وریشخندکردن‌است و هرچه دریك‌شهرباری‌آسودگی‌به‌دارازاکشد، این‌خوبیها در او نیروگیرد تا اینکه مستی فرمانروایی‌که ازمستی باده سخت تر است براوچیره شود . وچنین پندارد که ازگزندها و بدبختیها ایمن شده است و دست وزبانش رابه بدی‌ها بیالاید وازغروربه ایمنی خویش ، همه‌آنچه‌را شاهان پیشین ساخته اند تباه‌کند و کشور را به‌ویرانی‌کشاند .

١٦ ــ در نسخه (م) و(ر) «اولئك» افتاده‌است.

۱۷ ـ ازنسخه (م) جمله «وقدرته . فکره» افتاده است.
۱۸ ـ به‌پاورقی (۱) صفحه (٦٥) نگریسته شود.
۱۹ ـ در نسخه (م) و (ر) : «لقینی».
۲۰ ـ در نسخه (م) و (ر) : «وهی بعدی».
۲۱ ـ از نسخه (م) جمله : «بمثل...علی» افتاده‌است
۲۲ ـ در نسخه ص : «وخطیه».
۲۳ ـ درنسخه (م) : «به‌منه» افتاده است.
۲٤ ـ درنسخه (م): «ومنکم».
۲٥ ـ درنسخه (م) : «المذلین».
۲٦ ـ درنسخه (ر) و (م) : «فلیسه».
۲۷ ـ درنسخه (ر) و (م) : «اللعب والملاهی».
۲۸ ـ درنسخه (ر) : «التوطئه»
۲۹ ـ درنسخه (ر) و (م) :«سراومعلنا».
۳۰ ـ درنسخه ص : «وقدموا قبلی للغدر وخلقت»
۳۱ ـ درنسخه (م) : «تکسربها سکور الفساد ویهاج‌بهما قربات‌البلاء» عبارت در نسخه (ر)نیزچنین است جزآنکه‌واژه «دواهم» بجای «قربات» آمده است.
۳۲ ـ درنسخه (ر) و (م) : «اللطیف» .
۳۳ ـ در نسخه (م) :«ینهتك» .
۳٤ ـ کلمه«للشبهه» ازنسخه (م) افتاده‌است .
۳٥ ـ زیادی‌ازنسخه (ر) گرفته‌شده‌است. منظور پژوهنده حرف«فی» دربند دوم است.
۳٦ ـ درنسخه (م) و (ر) : «به متشبه».
۳۷ ـ در نسخه (م) و (ر) : «بغیر تدبیر یدرك».
۳۸ ـ از نسخه (م) و (ر) جمله : «استفسد»افتاده‌است .

۳۹ ـ در نسخه (م) و (ر) : «من الصلاح، ویخاف».
٤۰ ـ در نسخه (م) و (ر) : الامن بعده «درحاشیه شماره پانزده بعبارت چنانکه در رسائل البلغاء آمده است، نگریسته شود.
٤۱ ـ در نسخه (ر) و (م) : «ستبلون».
٤۲ ـ درنسخه (ر) و (م) : «والانصار والاصحاب».
٤۳ ـ درنسخه‌ص: «والمتنصحین».
٤٤ـ درنسخه (م) و (ر) : «والمزینین»،
٤٥ ـ درنسخه (م) و (ر) : «وانما»
٤٦ ـ درنسخه (م) و (ر) : «الملوك»:
٤۷ ـ در نسخه (م) و (ر) :«والعامه»،
٤۸ ـ در نسخه (م) و (ر) :«شکیه».
٤۹ ـ به پاورقی (۲) درصفحه (٦٦) نگریسته شود.
٥۰ـ پاورقی (۳) درصفحه (٦٦) دیده‌شود.
٥۱ ـ ازنسخه (ر) کلمه :«اخوان»افتاده‌است.
٥۲ ـ درنسخه (م) و (ر) :«فا، ا ...وان‌ما» آمده‌است.
٥۳ـ این‌عبارت بصورتهای گوناگون دربسیاری ازکتاب های عربی‌آمده‌است. مثلا در سائل البلغاء آمده : « دین بنیاد شاهی است وشاهی نگهبان‌دین‌است وهیچکدام بی‌دیگری‌نتواند ایستاد. درعیون الاخبار آمده : «دین و شاهی دو برادرند که هیچکدام ازدیگری بی‌نیاز نیست. دین بنیاداست وشاهی‌نگهبان آنچه بنیادی ندارد ویران است و آنچه نگهبانی ندارد تباه ... تاآخر.»
٥٤ ـ درنسخه (ر) «وتناویله) و «والتفقه» . عبارت «و تلاوته .. السلطان» ازنسخه (م) افتاده است.

۵۵ ــ در نسخه(ر) : «الملك».

۵۶ ــ درنسخه (ر) : «فتحدث».

۵۷ــ درنسخه‌های (م)و(ر):«ولم یجتمع»وعبارت«واعلموا انه» نیامده است.

۵۸ــ به پاورقی شماره(۱) درصفحه(۷۱) نگریسته‌شود.

۶۹ــ درنسخه ص: «یجمع»

۶۰ ــ درنسخه‌ص: «قد».

۶۱ ــ «(ر) : «بالتفنیش» ودرنسخه(م) و (ر) «الجماعات بالتفصیل».

۶۲ ــ (م) و(ر) : «وفصل‌الدرن والغمر».

۶۳ ــ زیادی از نسخه (ر) است . منظور پژوهنده کلمه «المحمود» است.

۶۴ــ درنسخه(م) و (ر) : «افرح وابهج».

۶۵ ــ «ص». «وصناعات» .

۶۶ ــ (ر) و(م) : «الباقی»

۶۷ ــ (ر) و(م): «ویشاوروزنه».

۶۸ ــ درنسخه (ر)و (م) : «اراده».

۶۹ ــ در نسخه [ر)و(م) : «ابتعاثه»

۸۰ ــ » » (م) . «تتقی‌الغیر».

۷۱ - » » (م) و (ر) : «اعاموا».

۷۲ ــ درنسخه (ر): «علی مافی ایدیهم».

۷۳ ــ پاورقی شماره (۱) در صفحه (۷۳) دیده شود.

۷۴ - ازنسخه (م) و(ر) جمله : «سقطت» افتاده است .

۷۵- درنسحه (م) و (ر) : «بالضعفاء المغلوبین».

۷۶ - ازنسخه(م) کلمه : «جوده» افتاده است .

۷۷ ـ از نسخه (م) و (ر) : «مواتا» افتاده است

۷۸ - از نسخه (م) کلمه : المتبتلین» افتاده است.

۷۹ ـ در نسخه (ر) : «للملك »

۸۰ ـ از نسخه (م) کلمه «ودینهم» افتاده است.

۸۱ - درنسخه(م) کلمه : «اخدانه» ودرنسخه (ر) «اقرانه» است .

۸۲ - درنسخه ص : ابواب در(ر): »لابواب محجوب» و در(م) «لابواب المحجوب».

۸۳ ـ درنسخه ص: «ممایوطن».

۸۵ - درنسخه (م) و(ر) : «الجهاله»

۸۵ ـ درنسخه (ر) و (م) :«ان اخوف»

۸٦ ـ پاورقی شماره (۲) درصفحه (۷۲) دیده شود .

۸۷ـ درنسخه (ر) و (م) . «اعلموا»

۸۹ ـ در نسخه ص . «الولایه».

۹۰ـزیادی از نسخه(ر) است. منظور ریژوهنده کلمه«وعقولهم» است .

۹۱ ـ در نسخه (م) . «عزذکره» نیامده و در (ر) : «جل وعز» آمده است .

۹۲ - پاورقی شماره (۱) درصفحه (۷۵) دیده‌شود .

۹۳ ـ در(م)و(ر) :«بالاصابه فی‌السیاسه» آمده .

۹٤ - درنسخه(م) و(ر)، «لمن» آمده.

۹۵ ـ ازنسخه (م)جمله: «وتضرع...و موانسه» افتاده‌است وبذل ازنسخه (ر)و«عفو» از نسخه(م) افتاده‌است.

۹٦ - ازنسخه (م) و(ر) : «وجفا»و «عبوس» «وتضییق» افتاده است .

۹۷ - در نسخه (م)و(ر): «لان».

۹۸ - در نسخه(م) . «البشر».

۹۹ - در نسخه(م)و(ر) :«وفی الرعیه».

۱۰۰ - در نسخه(م) و (ر):«وقد یفسدالوالی».

۱۰۱ ــ در نسخه (م) :«ویغاظ»

۱۰۲- در نسخه (م) و(ر): «رقةلها».

۱۰۳ ــ در نسخه(م) «ویقتل»

۱۰٤ پاورقی شماره۲درصفحه (٥) دیده شود.

۱۰٥ - در نسخه (ر) «الطباع».

۱۰٦ ــ از نسخه (م) جمله: «وان الحرب... الموت»افتاده است.

۱۰۷ــ در نسخه (ر) :«فلادفع ولامنع ولاصدو لامحاماه».

۱۰۸ ــ در نسخه ص:«جهتین»

۱۰۹ ــ در نسخه ص:«نیه».

۱۱۰ ــ در نسخه ص: «علیها» ودر (م): «مالن یقدر».

۱۱۱ــ از نسخه (م) : «عندالناس» افتاده است .

۱۱۲ ــ در نسخه (ر) «فی اول»

۱۱۳ ــ در نسخه (ر) و (م) : «بدءذهاب الدول». ودر (ر) «یبداء» ودرص «تبدواء».

۱۱٤ــ آنچه میان دو کمان آمده از نسخه (ص) افتاده وجز تیکه اخیر از واژه «بطبایع» باز نمانده است.

۱۱٥ ــ در نسخه (م) و (ر) : «یولد» .

۱۱٦ ــ درنسخه (م) : «وتضاغنهم وتطاعنهم»

۱۱۷ - درنسخه (م) و (ر) :«فی»

۱۱۸ ــ درنسخه (م) و (ر) : «مجتمعون».

۱۱۹ ـ درنسخهٔ ص : «ضعیف».
۱۲۰ ـ » » (م)و(ر) : «لایجدون».
۱۲۱ ـ » » (م)و(ر) : ولااشد علی‌الباءس صبرا».
۱۲۲ ـ » » (م) : «جمعهم»،
۱۲۳ ـ » » (م) و(ر): «ببعضهم» .
۱۲٤ ـ ازنسخه(م) : «للملك» افتاده‌است .
۱۲٥ ـ در نسخه(م)و(ر) : «من‌شان».
۱۲٦ ـ « « (م)و(و) : «الاجتماع»،
۱۲۷ ـ « « (م)و(ر) : الملك».
۱۳۸ ـ « « (م)و(ر): «بتملکه وبنفسه».
۱۲۹ ـ « « (م)و(ر): «الدین .. البأس».
۱۳۰ ـ « « (م)و(ر): «وخلت» ودرص: بخلت».
۱۳۱ ـ «الحاسده والمعادیه».
۱۳۲ ـ ازنسخه (م)و(ر) : المنافسه...الحاسده» افتاده‌است
۱۳۳ ـ درنسخه (م)و(ر): «فی‌السلاح»
۱۳٤ ـ درنسخه ص : «المکایده» ودر(م)و(ر) : «المکیده»
۱۳٥ ـ ازنسخه (م) : «واخیرا»افتاده است . ودر(م) و(ر) «واخلقه بالظفر».
۱۳٦ ـ درنسخه (م): استظهار».
۱۳۷ ـ در نسخه (م)و(ر) : «منکم‌الرعیه».
۱۳۸ ـ پاورقی شماره (۳) درصفحه (٦) دیده شود .
۱۳۹ ـ درنسخه (م) و(ر) : «باحیاء»
۱٤۰ ـ « « (ر): «یکونن»
۱٤۱ ـ زیادی از نسخه (ر) است . منظور پژوهنده جمله «عن مراتبهم» است .

۱۴۲ – درنسخه (م)و(ر)« اوحش فیه »
۱۴۳ – درنسخه (م): «اوذنب»
۱۴۴ – پاورقی شماره (۱) درصفحه (۷) دیده شود.
۱۴۵ – درنسخه (ر): «صارضربرا».
۱۴۶ – « « (م) : «اشیاء فوق» ودرنسخه (ر): فوق :
۱۴۷ – « « (م) : «اشیاء ارفع» در(ر) الاشیاء ارفع.
۱۴۸ – « « (م)و(ر) : «من‌الملوک‌حالا» .
۱۴۹ – درنسخه ص :«یلون»
۱۵۰ – « « (م)و(ر) : «منکم‌الرعیه وقد اضیع».
۱۵۱ – « « ص:«فی» .
۱۵۲ – « « ص: «فلیکاثرهم»
۱۵۳ – « « (م)و(ر) : «یبادروا بالاخذ».
۱۵۴ – « « ص:«یقولون».
۱۵۵–یخافه.
۱۵۶ - درنسخه (م) : «یخاف»
۱۵۷ – « « (ر)و(م): «ولکنما»
۱۵۸ – « « (م)و(ر) صلاحاً.
۱۵۹ – « « ص : لنفسه.
۱۶۰ – « « ص: «سترا»
۱۶۱ – « « (م)و(ر) : «واعلموا»
۱۶۲ – « « (م)و(ر): «وتعب»ودرص:« حفظ »
۱۶۳ – « « (م)و(ر) : «ومن‌شاء منکم».
۱۶۴ – پاورقی شماره یک‌درصفحه (۸)دیده‌شود .
۱۶۵ – درنسخه (م)و(ر) : شم.

۱۶۶ – « « (م) :«الذکر».
۱۶۷ – « « (م) : «الامر بعده».
۱۶۸ – « « (م) :«الرعیه»
۱۶۹ – ازنسخه (ر) کلمه : «واحد» افتاده است
۱۷۰ – « « (م) و(ر) کلمه : «هذا» افتاده است.
۱۷۱ - زیادی ازنسخه (ر) است . منظور پژوهنده جمله «احباء» .... منهما» است .
۱۷۲ – درنسخه ص: «احب اصحابه»
۱۷۳ – « « (م) و (ر) : «جیل»
۱۷۴ – « « ص : انزالها بعدوهم لوولو بعدهم» .
۱۷۵ – « « ص: «أضیع».
۱۷۶ – « « (م): «لیختر الوالی... ثم‌لنفسه ولیا». درنسخه (م) و(ر) : «ثم‌للرعیه».
۱۷۷ – درنسخه (م) و(ر): «یکتب»
۱۷۸ – « « (م)و(ر) : «من ... اهل‌المملکه» درنسخه (ر) «عباد اهل» .
۱۷۹ – درنسخه (م)و(ر) : «لایکون»:
۱۸۰ – « « (م‌و(ر) : «التی‌عندالرهط الاربعه‌الی‌النسخه اللتی عندالملك ففضض جمیعاً » .
۱۸۱ – درنسخه (م)و(ر) : «ثم نوه‌بالذی».
۱۸۲ – « « (م)و(ر) : «فلیس».
۱۸۳ – « « (م)و (ر) : «سیناله ».
۱۸۴ – « « (م)و(ر) : «فیصم‌ویعمی»
۱۸۵ – « « ص: و«بین قومه».

۱۸٦ – جمله‌ای که از بخل حکایت دارد در نسخه(م) و(ر) نیامده لیکن در نص رسائل البغاء آمده‌است.

۱۸۷– در نسخه ص«بغیر قدره»آمده‌و از نسخه(م)درست‌شد. واز نسخه (ر)جمله : ولیس له ان یغضب.... والندامه: افتاده است.

۱۸۸ – در نسخه (ر) :«لان الحسدلا یحب ان یکون الاعلی الملوك ... تا آخر .

۱۸۹ – در نسخه ص: الثغور وکلمه «امر» از نسخه(م) و(ر) افتاده است .

۱۹۰ – در نسخه ص : یبسط» ودر(م) «اذهو معور».

۱۹۱ – پاورقی شماره (۱) درصفحه(۹) دیده شود .

۱۹۲ – درنسخه (م)و(ر) : «والنزهه» .

۱۹۳ – پاورقی شماره (۲) درصفحه (۹)دیده شود

۱۹٤ – در نسخه(م)و(ر) : اعلموا انکم لن تقدر واعلی ... من الطعن والازراء علیکم»

۱۹۵ – در نسخه ص: «اعلموا».

۱۹٦ – « « (م)و(ر) : ولیس فضل الملك ... الا بقدرته» .

۱۹۷ – « « (م)و(ر) : «واستفادةالمکارم».

۱۹۸ – « « (م)و(ر)«لیس السوقه کذلك».

۱۹۹ – پاورقی شماره (۳)درصفحه (۹)دیده شود

۲۰۰ ـ درنسخه ص : «وان لایکون»

۲۰۱ ـ فزونی ازنسۀ (ر) است.منظور پژوهنده جملـه : «حذره للمباعدین وان یتقی بطانه السوء اشدمن» .

۲۰۲ ـ در نسخه (م)و ر : «اذالم یبداء بتقویم الخاصه».

۲۰۳ ـ « « (م)و(ر) : «امریء».

۲۰۴ ـ از نسخه (ر)جمله : «حتی یجتمع... بطانته» افتاده است. ودر نسخه(م): حتی یجتمع فی‌ذلك اهل‌المملکه» .

۲۰۵ ـ پاورقی شماره(۱) درصفحه۱۰ دیده‌شود .

۲۰۶ ـ درنسخه (م) : «تهون».

۲۰۷ ـ « « (م)و(ر) : «حتی‌یری».

۲۰۸ ـ « « ص:«یتکاتموها».

۲۰۹ ـ « « (م)و(ر): «کمکاتمتهم»

۲۱۰ ـ « « (م) و(ر) : «داعیه».

۲۱۱ ـ « « ص : «لایصغر».

۲۱۲ ـ در نسخه ص:»لایصغر».

۲۱۳ ـ فزونی از نسخه (ر) است . منظور پژوهنده کلمهٔ حتی است.

۲۱۴ ـ در نسخه ص : «حتی‌یضیعه».

۲۱۵ ـ در نسخه ص و(ر) چنین است ودرنسخه (م)آمده: «غشاء».

۲۱۶ ـ در نسخه ص پس از واژه «ذلك» عبارت : حیث تکرهون»آمده‌است .

۲۱۷ ـ درنسخهٔ ص: «وحبالکم».

۲۱۸ ـ پاورقی شماره ۲ درصفحه (۱۰) دیده‌شود .

۲۱۹ ـ درنسخه(م)و(ر) : «شر»

۲۲۰ ـ « « (ر) :منه.

۲۲۱ ـ در نسخه (م)و(ر) : «بهما».

۲۲۲ ـ « « (ر) : به».

۲۲۳ ـ « « (م)و(ر) : ساعه» .

۲۲٤ – درنسخه (م)،(ر): «فلاتکونوا له فی‌شیء من‌ساعات الدهر».

۲۲۵ – « « (م) و(ر) : «اتق»

۲۲٦ – « « (م) : «القادر»

۲۲۷ – « « «اسعدوا» در (ر) : «بالرأی».

۲۲۸ – « « ص : «عرفتان»

۲۲۹ - در نسخه ص : ماتزیدوفی‌نفسه».

۲۳۰ – « « « : «واذا»

۲۳۱ – « « « : «ولقوه».

۲۳۲ – « « (ر) :«الهوی منه» ودرص«فی‌الهوی».

۲۳۳ – « « (م)و(ر): «صنفاوهی کذلک حیث‌وقعت».

۲۳٤ – « « (م) و (ر) : «اشتهر».

۲۳۵ – در نسخه (ر) : «الناس‌طرا» .

۲۳٦ – « « (ر) : «مناصح».

۲۳۷ – « « ص: «لن».

۲۳۸ – « « (م)و(ر) : «اتیان».

۲۳۹ – « « (م) «بنصیحته».

۲٤۰ – « « (ر) : «وزراء»

۲٤۱ – در نسخه (ر) : «نافقا».

۲٤۲ – « « (م) و (ر) : «اجزاء فی‌العمل».

۲٤۳ – « « (ر) . «یعتدوذلک تقریبا الیهم و یجـد ... تاآخر ».

۲٤٤ – « « (م) و (ر) : «ویسمی‌هوذلک وکثیرممن‌معه فحریا .

۲۴۵ ـ درنسخه (م) و (ر) : فان «ارادالملك» .
۲۴۶ ـ « « (م) و (ر): «اراد» .
۲۴۷ ـ « « (م) و (ر) : «قالوا انمانفسد ولانصلح».
۲۴۸ ـ پاورقی‌شمارهٔ (۱) درصفحهٔ یازده دیده شود .
۲۴۹ ـ درنسخه (م) و (ر) : «للملوك» .
۲۵۰ ـ « « (م) و (ر) : «من» .
۲۵۱ ـ درنسخه (م) و (ر) : « وفی‌ها عملوا و لهـا سعوا و اياها ارادوا » .
۲۵۲ ـ درنسخه (م) : «والافان» . درنسخه(ر) «وان‌امتنعوا معا فی‌ایدی الملوك فان فیما »
۲۵۳ ـ پاورقی‌شمارهٔ (۲) درصفحهٔ (۱۲) دیده شود.
۲۵۴ ـ درنسخه (م) و (ر) : «من‌قبل» .
۲۵۵ ـ « « (م) و (ر) « صلاح »
۲۵۶ ـ « « (ر) : « وجمیع‌الناس والرعیه» .
۲۵۷ ـ « « (م) و (ر) : «حتی یقرب» .
۲۵۸ ـ « « (م) و (ر) : «حتی یصیرالی» .
۲۵۹ ـ « « (م) و (ر) : «عما وراءها» .
۲۶۰ ـ « « (م) و (ر) : «الملك».
۲۶۱ ـ « « (م) و (ر) : «وساعة المشرب» .
۲۶۲ ـ « « (م) و (ر) : «وساعة اللهو» .
۲۶۳ ـ « « (م) و (ر) : «الاستخدام...الاستئخار».
۲۶۴ ـ « « (م) و (ر) : «السخف وهواشد الامرین» .
۲۶۵ ـ « « ص : «اقرانه» .
۲۶۶ ـ « « (ر) : «من‌کان» .

۲۶۷ ـ درنسخهٔ (م) و(ر) : «عنه» .
۲۶۸ ـ « « (م) و (ر) : «سوعد» .
۲۶۹ ـ « « (ر) ، «انما وضعوا» .
۲۷۰ ـ « «(ر):المتتابعین له».
۲۷۱ ـ « «(ر) : «فیض» .
۲۷۲ ـ درنسخه (م)و(ر) : علی‌مایحزنه»
۲۷۳ ـ « « (م)و(ر) : «واخاه وعمه وابن عمه» .
۲۷٤ ـ این عبارت درکتاب‌الکامل مبرد ۲ : ۳۱۰ گفته شده‌است .
۲۷۵ ـ درنسخه(ر):«کلم‌ذلك».
۲۷٦ـ « « ص: «ستجدوا» ودر نسخه(ر) و(م):«وستجد»
۲۷۷ ـ درنسخه (م)و(ر) : والمحتملین والمتمنین».
۲۷۸ ـ ازنسخه(ر) و (م): من‌ذلك «افتاداداست».
۲۷۹ ـ درنسخه (ر)و(م) :لم یرج».
۲۸۰ ـ درنسخه (ر)و(م) :«واهل».
۲۸۱ ـ « « (ر) و(م) : «منه الابه» .
۲۸۲ ـ « « (م) .«جعلوا اولادالملك من‌بنات عمومتهم
۲۸۳ ـ « « (م) و (ر) : «الکامل غیر سخیف العقل ولا عازب الرأی وناقص‌الجوارح ولامعیوب علیه فی‌الدین» .
۲۸٤ ـ درنسخهٔ (ر) :«استراح کل‌امریء الی‌مایلیه ونزع الی جدیلته وعــرف حاله درنسخهٔ (م) « استراح کل امریء علی جدیلته وعرف حاله» .
۲۸۵ ـ درنسخهٔ (م) و(ر) : «خطلا» .
۲۸٦ ـ درنسخهٔ (ر) : « این بند درپشت سر بند پس ازآن

یادداشت شده است .

۲۸۷ – درنسخهٔ (م) : «وجده» .

۲۸۸ – « « ص : «تبلغ» .

۲۸۹ – « « : «رضی» .

۲۹۰ – « « (ر) (م) : «علی بعض اعوانکم المعروفین بالنصیحة لکم» .

۲۹۱ – درنسخهٔ ص سفید است.

۲۹۲ – پاورقی‌شمارهٔ (۱) درصفحهٔ (۱۳) دیده شود.

۲۹۳ – در نسخهٔ (م) : «باصلاح» .

۲۹٤ – پاورقی‌شمارهٔ (۱) درصفحهٔ (۱٤) دیده شود .

۲۹۵ – درنسخهٔ (م) و(ر) : «وفیه صلاح جمیع ملوککم و عامتکم وخاصتکم» .

۲۹٦ – درنسخهٔ (م) و(ر) افزوده شده: مالم تضعوا غیره».

۲۹۷ – « « (م) : «الالف من‌السنین» .

۲۹۸ – پاورقی‌شمارهٔ (۲و۳) درصفحهٔ (۱۳) دیده شود .

۲۹۹ – درنسخهٔ (م) و(ر) : «تخصئون».

۳۰۰ – ازنسخهٔ (م) و(ر) جمله : «توهوا ما وثقنا » افتاده است .

۳۰۱ – درنسخهٔ (م) و (ر) : «بوحدتهٔ» .

۳۰۲ – درنسخهٔ (م) و(ر) : «لایفنیها ... فناء ودرنسخه (ر) لایمیتها موت داعیها» .

۳۰۳ – نسخهٔ (ر) : عجل بنا واخرکم وقدمنا و خلفکم .

۳۰٤ – ازنسخه (م) و(ر) جمله : « وان یرفعکم... عاداکم» افتاده است .

۳۰۵ ـ درنسخهٔ (م) و(ر) : زباله .

۳۰۶ ـ « « (م) و(ر) : «وعداوته» .

۳۰۷ ـ پاورقی‌شمارهٔ (۳) درصفحهٔ (۱٤) دیده شود .

۳۰۸ ـ از نسخهٔ (ر) (م) جملهٔ : « التی ... القیامه » افتاده است .

سرچشمه‌های دیباچهٔ پژوهنده

۱ـ الاخبار الطوال از ابی حنیفهٔ دینوری پژوهیده عبدالمنعم عامر (قاهره ـ ۱۹۶۰) .

۲ ـ البدء والتاریخ . ازمطهر بن طاهر مقدیسی (پاریس ـ ۱۹۱۹) .

۳ـ التاج فی اخلاق الملوك. ازعمرو بن بحر جاحظ پژوهیده احمد زکی (چ ـ دار الکتب قاهره ۱۹۱٤) .

٤ ـ تاریخ الرسل والملوك . از محمدبن جریر طبری ـ پژوهیده محمد ابوالفضل ابراهیم دارالمعارف مصر .

٥ ـ تاریخ سنی الملوك الارض والانبیاء . ازحمزه بن حسن اصفهانی (چ ـ دارالحیاة بیروت ۱۹۶۱) .

٦ ـ تاریخ یعقوبی. ازابن واضح یعقوبی(چ ـ صادر بیروت ـ ۱۹۶۰) .

۷ ـ تجارب الامم (مجلد اول) ازابوعلی مسکویه (عکسی بازنکوگراف) .

۸ ـ التمثیل والمحاضره . از ابی منصور ثعالبی پژوهیده عبدالفتاح محمد الحلو (قاهره ۱۹۶۱) .

۹ ـ التنبیه والاشراف. ازابوالحسن علی بن حسین مسعودی (چاپ اروپا بازاکسی ـ کتابفروشی خیاط ۱۹۶٥) .

۱۰ ـ ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب . از ابی منصور ثعالبی پژوهیده محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره ۱۹۶٥) .

۱۱- رسائل البلغاء . ازمحمد کردعلی (چاپ لجنه التألیف ۱۹٤۸).

۱۲ – رساله درذم دبیران . ازجاحظ (ضمن رسایل جاحظ چاپ شده) پژوهیده عبدالسلام هرون (قاهره ۱۹٦٥) .

۱۳ ـ زهرالاداب از حصری – پژوهیده بجاوی (چ ـ قاهره) .

۱٤ – سراج الملوك ازطرطوشی (چ ـ قاهره) .

۱٥ – شرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون پژوهیده استادمحمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره ۱۹٦٥).

۱٦ ـ السعادة والاسعاد ، از ابوالحسن عامری (ویسبادن ۱۹٥۷ ـ ۱۹٥۸) .

۱۷ ـ شاهنامهٔ فردوسی ۲،۱ . ترجمهٔ بنداری پژوهیده عبدالوهاب عزام (چ – دارالکتب قاهره – ۱۹۳۲) .

۱۸ – شرح القصیده البسامه ازابن زیدون (چ – قاهره) .

۱۹ـ الشهب اللامعه فی السیاسه النافعه . ازابن رضوان دست نوشت در کتابخانهٔ استاد خیرالدین زرکلی) .

۲۰ـ صبح الاعشی ازقلقشندی (بازعکسی ازچاپ پیشین) .

۲۱ – العقد الفرید از ابن عبدربه (چ . انجمن تألیف و ترجمه ونشر) .

۲۲ـ عین الادب والسیاسه . ازابن هذیل (درحاشیه غرر الخصایص چ . قاهره) .

۲۳ـ عیون الاخبار ازعبدالله بن مسلم بن قتیبه (چاپ عکس ازروی چاپ پیشین در دارالکتب قاهره ۱۹٦۳) .

۲٤ ـ غررالخصایص . ازوطواط (چ . قاهره) .

۲۵ ـ غررالسیر. ازابی‌منصورثعالبی (چ. پاریس‌بازعکسی درتهران) .

۲٦ – الفاضل . از ابی العباس المبرد . پژوهیده استاد عبدالعزیزمیمنی (چ . دارالکتب ۱۹٦٥) .

۲۷ – الفهرست . از محمدبن اسحاق ابن الندیم پژوهیده فلوگل (بازچاپ عکسی دربیروت کتابفروشی‌خیاط ۱۹٦٤) .

۲۸ـ الکامل. ازابی‌العباس‌المبرد پژوهیده محمدابوالفضل ابراهیم (قاهره - ۱۹٦٥)

۲۹– کتاب‌الاداب . ازجعفربن شمس‌الخلافه (کتابفروشی خانجی قاهره) .

۳۰ ـ کتاب الغره . از نویسنده ای گمنام بساوکیع قاضی محمدبن‌خلف‌بن‌حیان باشد دست‌نوشت در کتابخانه زرکلی .

۳۱ – لباب‌الاداب . ازاسامةبن منقذ پژوهیده احمد محمد شاکر (چ . قاهره گ) .

۳۲ ـ المحاسن والمساوی . ازبیهقی (چ . دارصادربیروت ۱۹٦۰) .

۳۳– محاضرات الادباء از راغب اصفهانی (چ . دارالحیاة بیروت) .

۳٤ – مروج‌الذهب . ازابی‌الحسن علی‌بن‌الحسین‌مسعودی پژوهیده شیخ محی‌الدین عبدالحمید (چ. قاهره) .

۳٥ – المکافاة وحسن‌العقبی . ازاحمدبن یوسف پژوهیده استاد محمود – محمد شاکر .

۳٦ – المصنف . ازابن وکیع تونسی (عکسی‌ازدست‌نوشت برلین) .

۳۷ ـ نثرالدرر . از آبی (نسخه عکسی دارالکتب قاهره شمارهٔ ٤٤٢٨) .
۳۸ ـ نهایةالادب . از نویری (چاپ عکسی از چاپ نخستین دارالکتب المصریه) .
۳۹ ـ الوافی بالوفیات . ازصفدی (جلدهای چاپ شده در زنجیرهٔ نشریه‌های اسلامیه) .
٤٠ ـ الوزراء والکتاب . از ابن‌عبدوس جهشیاری پژوهیده استاد مصطفی‌سقا و دیگران (قاهره - ۱۹۳۷) .

فهرست نام کسان

آبی :

ابوسعید[1]، منصور پور حسین آبی از مردم آبه ساوه است و او شاعر و کتاب نویس بوده . چندی وزیری رستم ملقب به مجدالدوله پسر فخرالدوله پسر رکن‌الدوله دیلمی را می‌داشته است. یاقوت حموی کتاب نثرالدر و تاریخ ری‌را ازتألیفهای اوقلمداد کرده است. معجم‌الادبا ج ۵ : ۵۵ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۵۳، ۵۸، ۵۹

ابان لاحقی :

یکی ازشاعران ایرانی عرب زبان است که وابسته به‌فضل برمکی بوده . اوکتاب کلیله و دمنه را از فارسی به شعر عربی برای یحیی برمکی ترجمه کرده‌بود. ابن‌ندیم ترجمه کتابهای کارنامه اردشیروکارنامه انوشروان وکتاب « بلوهر و بردانیه » وکتاب‌نامه‌ها «رسائل» وکتاب خواب‌نامه هندی‌را ازترجمه‌های او یادکرده است : درمیانه ابان‌لاحقی و ابونواس که هردو متهم بزندیقی بوده‌اند نکوهشگریهای بسیار رفته است . الفهرست : ۱۷۸ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۲۴

---

۱ ـ درکتاب یاقوت کنیت او «ابوسعد» چاپ شده .

ابن‌اثیر:

ابوالحسن علی‌بن ابوالکرم معروف به «ابن‌الاثیر» درجزیره‌ابن عمرموصل که دردجله است بدنیـا آمده وپس ازسفر شام بـاز بموصل بازگشته به پژوهش در«حدیث» وتاریخ پرداخته است .

ارجدارترین اثراو کتاب ـ الکامل فی‌التاریخ ـ است که ازهبوط آدم آغاز شده وبه‌سال ۶۲۸ هجری پایان پذیرفته . زادروز او چهـارم جمادی الاول ۵۵۵ هجری برابر ۱۱۹۵ میلادی ومـرگش درمـاه ۶۳۰ هجری برابر ۱۲۷۰ میلادی درموصل رخ داده است. وفیات‌الاعیان ۱: ۳۴۸ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۲۳، ۲۸

ابن‌الندیم :

محمد پور اسحاق معروف به «ابن‌الندیم الـوراق» از ناشران دانشمند ودرست نویس سده چهارم هجری است. کار او نسخه برداری ازکتابها وصحافی‌وفروش‌آنها بوده ازاینرو به«وراق» مشهورگردیده. از ابن‌ندیم کتابی مانده بنام «الفهرست» کـه شامل نام کتابهای بسیاری است وآن بمعنی«کاتالوگ» فرنگی است که امروز بیجـا آن را رواج داده‌اند . ابـن‌ندیم درسال ۳۷۸ هجری برابر ۱۱۰۲ میلادی درگذشته است .

صفحه‌ها :

۱۱، ۴۸، ۵۱

ابن دیصان :

این دانشمند درآخرهای روزگار اشکانیان‌کیشی پدیدآورده بود

ومانی درفلسفه خود ازاندیشه‌های اوبهره‌برداری کرده است.

فلسفه ابن دیصان برپایه دوگانگانکی ، روشنی و تاری ، استوار بوده و چنانکه نوشته‌اند باور داشته که نور زنده ، دریابنده وداناست و بوارونه آن، تاری نادان نادریاب ونـاآگاه است . پیروان او درباستان زمان درجنوب عراق وبطایح ، بوده‌اند و درچین و خراسان دسته‌هـای پراکنده‌ای ازایشان نیز بوده است. الفهرست : ۴۸۸ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۱۱

ابن‌قتیبه دینوری :

ابومحمد عبـدالله پورمسلم پورقتیبه دینوری یکی از دانشمندان بزرگ ایرانی درسده چهارم است که درزبان و ادبیات عرب وگونه‌های حدیث وقران ودشواریهای آن بسیار دانـا بوده وازکسانی است که به درست نویسی وراستگویی مشهور است .

پدرش ازمردم مرو بوده وخودش بنوشته ابن‌ندیم وابـن‌بنداری وابن‌اثیر درکوفه وبنوشته سمعانی دربغـداد بسال ۲۱۳ هجـری برابر ۸۴۱ میلادی دیده به‌جهان گشوده است وچون زمانی‌درشهر دینور (ماه الکوفه) دادور بوده به‌دینوری شناخته شده‌است .

ابن‌قتیبه دربغداد بالیده وفرهیخت یافته وازکسانی مانند ابراهیم ابن‌سفیان زیاد نحوی و ابن راهویه و ابوحـاتم سجستانی و ابوالفضل ریاشی دانش‌گرفته است. ازشاگردان او پسرش‌احمد پورقتیبه‌ودرستویه فسایی وعبدالله سکری را نام برده‌اند . ابن قتیبه از وابستگـان عبیدالله پوریحیی پورخاقان بوده وکتاب ـ ادب‌الکاتب ـ را بنام او نوشته‌است.

ابن قتیبه از فارسی‌دانان است ودرکتاب ارزنده او بنام «عیون

الاخبار»، مطالب بسیاری از کتابهای فارسی بعربی برگردانیده ومن آنها را بفارسی برگردانیدام ودرمجله بررسیهای تاریخی زیرعنوان. پرتوی ازفرهنگ ایران در روزگار ساسانی ـ چاپ شده است .

عبدالله بن مسلم بن قتیبه در شب اول ماه رجب سال ۲۷۶ هجری برابر ۹۰۵ میلادی درگذشته است.

صفحه‌ها :

۴، ۵۰، ۷۱

ابن مقفع :

روزبه پسر دادبه که پس از مسلمان شدن نام «عبدالله» و کنیت «ابومحمد»را برگزیده بود، دراصل ازمردم گور(جور)فیروزآباد کنونی درفارس، شارستان اردشیرخور بوده است . اونخست دبیر داود پسر عمربن هبیره بوده. سپس که امویان برافتادند دبیرعیسی پورعلی عباسی ونماینده اودر کرمان شد. روزبه درزبانهای فارسی و عربی بسیار توانا بوده واز مترجمان زبردست فارسی بعربی است . کتابهائی که ازفارسی بعربی ترجمه کرده یکی خدای نامگ است ودیگری آئین نامگ ودیگری کلیله ودمنه ودیگری مزدك نامگ ودیگری تاج نامگ دررفتارانوشروان وکتاب ادب الکبیر وادب الصغیراست .

روزبه با اشاره منصورعباسی بدست سفیان پورمعاویه والی بصره درسال ۱۴۴ هجری کشته و در تنور سوزانیده شده است. روزبه از پیشگامان پیشرفت دهندگان زبان عربی درعصرعباسی است وحق بزرگی بگردن عرب زبانان دارد .

صفحه‌ها :

۴۸، ۴۹، ۵۹

ابن وکیع تنیسی :

ابومحمد حسن پورعلی پوراحمد پورمحمد بن خلف قاضی مشهوربه‌ابن‌وکیع،شاعری بوده که شهرتی بهم‌زده بود وثعالبی‌درکتاب یتیمة‌الدهر از او ستایش کرده است .

زادگاهش شهرتنیس درمصرومرگش نیزهمان‌جا در روزسه‌شنبه هفت روزمانده از جمادی‌الاولی سال ۳۹۳ هجری برابر ۱۰۲۶ میلادی رخ داده است . وفیات‌الاعیان ج ۱: ۱۳۷ (چ قاهره).

صفحه‌ها:

۵۶

ابونواس :

حسن پورهانی اهوازی معروف به‌ابونواس ازشاعران نوسازدر زبان عربی است که درزمینه‌های غزلی بویژه ستایش شراب شعرهای بسیار سروده است . ابونواس نخست شاگرد و البة بن حباب اسدی شاعربوده سپس از اوبریده‌است . ابونواس ازشاعرانی است که متهم به مانیگری است. هرچند خود اوابان‌لاحقی شاعررا بابن اتهام‌نکوهیده است. مرگ ابونواس را در دهه بازپسین سده دوم هجری نوشته‌اند .

صفحه‌ها:

۲۵

احسان عباس

استاد احسان عباس پژوهنده دانشمند «عهد اردشیر» درماه دسامبر ۱۹۲۰ میلادی درفلسطین دیده به‌جهان‌گشوده وپس از بالیدن در آنجا بسال ۱۹۴۱ ازدبیرستان بیت‌المقدس ودانشسرای عالی آنجادیپلم گرفته است .

وی ازسال ۱۹۴۱ تا۱۹۴۶ در دبیرستان صفد دبیری کرده وچون دنباله دانش اندوزی‌را رها نمی‌کرده درسال ۱۹۴۹ از دانشگاه قـاهره موفق بگرفتن لیسانس درادبیات، پس بگرفتن‌پایه فوق لیسانس (M. S) سپس پایه دکترا ازهمان دانشگاه کامیاب می‌گردد .

استاد احسان عباس از سال ۱۹۶۱ تـاکنون استادکرسی ادبیات عرب دردانشگاه بیروت است ونزدیك به۲۸کتاب تألیف وترجمه‌کرده یا پژوهیده‌که ازجمله‌آنها همین‌کتاب ـ عهد اردشیر ـ است.

صفحه‌ها:

۹، ۶۱

احمد تیمور پاشا:

از اشراف دانشمند مصربوده‌که‌آثار تحقیقی بسیاری ازاوبـاقی مانده ونیز مقداری از دارائی خودرا وقف کارهای فرهنگی‌کرده‌که هم اکنون بادست انجمنی بنام ـ لجنة نشرمؤلفـات تیموریه ـ درکارهـای فرهنگی بویژه نشر آثار احمد تیمورپاشا بکار برده می‌شود . شادروان تیمورپاشا پژوهشگری دانشمند وازتعصب پاکیزه بوده‌است.

صفحه‌ها:

۶۰

اردشیر بابکان :

اردشیر پوربابك پورساسان ازسوی مادر بخاندان بـازرنگی‌که در روزگار اشکانیان شاهان فارس بوده‌اند می‌پیوسته‌است .

ساسان نیای اردشیر سرور پرستشگاه‌آناهید درشهر استخربوده. اردشیر درزمان پدرش بابك بسال ۲۱۲ میلادی درشهر دارابگرد پایگاه «ارگبدی» داشته و از آن زمان آغاز کرده است با امیران محلی پارس

ستیزه کردن و خاك ایشان را بقلمرو خود برافزودن[1].

چون شاپور برادر مهتر اردشیر در سال ۲۰۸ میلادی بناگاه درگذشت، از آن زمان اردشیر فرمانروای سراسر فارس میشود.

اردشیر به کرمان و کناره خلیج فارس لشکر کشیده و آنجارا بگرفته است سپس از راه اصفهان بخوزستان رو آورده و در کنار کانال مشرگان (مسرقان) که حمزه کندن آنرا باردشیر کیانی نسبت داده و چهره فارسی نام را «اردشیرگان» یاد کرده، نزدیك پل اربك «قنطرةاربق» ، با اردوان نام، شاه اشکانی خوزستان می‌جنگد واورا می کشد وبرخوزستان‌ومیشان درجنوب عراق چیره میشود .

پس از آن بلشکرگاه اشك بیست وهشتم ، اروادن پنجم رومی‌آورد ودرجنگی که دردشت هرمزدگان رو داده‌در روز آخر مهرماه با اردوان پیکار میکند واورا می کشد وبیدرنگ بکاخ اردوان که درشهر نهاوند بوده درمیاید[2].

ارتور کریستن‌سن، تاریخ‌این جنگ را ۲۸ آپریل ۲۲۴ میلادی یادداشت کرده است[3]. پس ازاین نبرد که تکلیف شهرباری ایران در آن روشن میگردد، باز اردشیر چندی می کوشد تاکشور را ایمن‌می‌سازد و امیران محلی را یکی پس ازدیگری فرمانبرخویش میکند . آنگاه در سال ۲۲۶ میلادی تاج شاهنشاهی را بسرمی‌گذارد .

اردشیردرپایان‌عمرخودازشاهنشاهی کناره‌گرفته ورشته‌فرمانروایی ایرانشهر را به پسرش شاپور یکم داده است. تاریخ این کناره‌گیری را درسال ۲۴۰ میلادی نوشته‌اند .

۱- ایران درزمان ساسانیان : ۱۰۶ (چ، تهران) . الاخبارالطوال: ۴۵ (چ، تهران)

۲- الاخبارالطوال : ۴۴ (چ، قاهره)

۳- ایران درزمان ساسانیان : ۱۰۶ (چ، قاهره)

صفحه‌ها :

۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶
۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴،۴۵
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۸۵، ۵۹،۶۰
۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،۷۵
۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰

اردوان :

اردوان پنجم اشك بیست و هشتم آخرین شاهنشاه اشکانی است. او با اینکه توانسته بود امپراطوری روم را درمیدان نبرد شکست دهد و باجی راکه رومیان بنام نگهداری دربندهای کوهستان قفقاز بایران می‌پرداختند وچندین سال به پس افتاده بود از آن دولت بگیرد، درجنگ از اردشیر بابکان شکسته شد و کشته گردید و باکشته‌شدن او دودمان‌اشکانی شهریاری ایرانشهر را بخاندان ساسانی سپرد. اردوان بسال ۲۱۶میلادی بشهریاری رسیده و در سال ۲۲۶ میلادی‌کشته شده است.

صفحه‌ها :

۱۸، ۱۹

ارسطو :

دانشمند یونانی و شاگرد افلاطون بوده و میگویند نخستین‌کسی است که قاعده‌های منطق قدیم را بشکل علمی نوشته است. از اینرو بر منطق قدیم گاهی نام «منطق ارسطو» می‌نهند.

صفحه‌ها :

۴۹

اسکندر :

اسکندر (۳۳۶-۳۲۳ پ ـ م) پسر فیلپوس پادشاه مکدونیا است که در روایات شرقی مقدونیه را جایی در واحه‌های غربی مصر نوشته‌اند وبرابر روایات یونانی سرزمینی درشمال یونان کنونی بوده‌است.

اسکندر پادشاهی بسیار جاه‌طلب بوده ولشکرکشیهای او تاهرجا رفته باشد، انگیزه برافنادن دانش وفرهنگ یونانی وتمدن و فرهنگ ایرانی روزگار هخامنشی شده است وبی جهت نیست که ایرانیان اورا (گجستک) می‌خوانده‌اند . اردشیر نیز دراندرز نامه‌اش او را بدخواه ایران می‌شمارد.

صفحه‌ها :

۲۰، ۲۸، ٤۹، ۶۹

براون :

سرادوارد[1] براون خاورشناس انگلیسی است که بیشتر عمرخودرا درراه پژوهش درتاریخ وادب‌ایران بکاربرده وازکارهای اومهمتر ازهمه تاریخ ادبیات ایران است که درچهارجلد نوشته شده وبفارسی‌نیز ترجمه گردیده است .

براون درکارهای سیاسی نیز هوادار استقلال ایران و از مخالفان قرارداد ۱۹۰۷ بوده که دولت متبوع او با روسیه تزاری بسرای تقسیم ایران بسته بود و درکمیته لنج که گروهی از آزادیخواهان انگلیس آن را برای هواخواهی از ایران برپاکرده بودند ، نیز فعالیت داشته است .

براون که دردانشگاه کمبریج استاد کرسی زبان فارسی‌بوده بسال

1- Sir Edward brown

۱۸۶۲م دیده به جهان گشوده و بسال ۱۹۲۶ م رخت از جهان بربسته است .

صفحه‌ها :

۳۰

بلاذری :

احمدبن یحیی معروف به بلاذری بغدادی از نویسندگان سده‌سوم هجری وازترجمانان فارسی بعربی بوده ونزد متوکل عباسی جایگاهی داشته است .

احمدبن‌یحیی‌باخوردن مقداری‌بیش‌ازاندازه ازدانه بلاذر درآخر عمرگرفتار حمله‌های جنون شد چنانکه اورا درتیمارستان بندکردند و درآنجا بسال ۳۲۹ هجری برابر ۹۰۸ میلادی درگذشته‌است .

کتاب فتوح‌البلدان بلاذری‌که ازآثار اوبدست ما رسیده، چندین بار چاپ شده است .

صفحه‌ها :

۵۳

بنداری :

فتح‌بن علی بن فتح اصفهانی‌که در سده ششم هجری می‌زیسته نخستین کسی‌است‌که شاهنامه استاد فرزانه طوس‌را به نثر عربی ترجمه کرده است . ترجمه بنداری بکوشش روانشاد دکترعبدالوهاب عزام مصری چاپ شده .

صفحه‌ها :

۵۳

بوذرجمهر:

چهره فارسی این واژه (بزرگ مهر) است و در کتابهای عربی و فارسی اورا حکیمی بسیارفرزانه همزمان خسرو انوشروان شناسانیده‌اند وسخنان بسیار بنام او درآن کتابها یاد گردیده . چون وجود چنین کسی درعصر خسرو شك‌بردار است، کریستن‌سن خاورشناس دانمارکی گمان کرده که واژه‌چهره شکسته‌ای ازواژه «بزرگ‌فرمذر» است که درروزگار ساسانی نخست وزیران را باین نام می‌خوانده‌اند .

صفحه‌ها:

۵۰

تنسر:

هیربد بزرگی بوده که درترویج اندیشه‌های اردشیربابکان وپیش‌رفت کار اوکوشش بسیاری بکاربرده و از او نامه‌ای باقی است خطاب بپادشاه محلی مازندران که درباره اردشیر وکارهای او شرحی درآن مندرج است. هرچند ارتورکریستن‌سن کوشیده است نامه‌راساختگی و منسوب به‌زمان خسرو اول انوشروان قلمداد کند ، با این حال وجود تاریخی تنسررا نمی‌تواند انکارکند. مسعودی درکتاب التنبیه‌والاشراف تنسررا فیلسوفی اشراقی مسلك می‌خواند و این سخن باید درست باشد زیرا جای تردید نیست که زادگاه فلسفه‌اشراقی و پرورشگاه آن ازباستان زمان سرزمین ایران بوده است .

صفحه‌ها :

۲۸، ۲۹

ثعالبی :

ابومنصور عبدالملك پورمحمد پوراسماعیل ثعالبی نیشابوری از

شاعران و ادیبان و تاریخ نویسان ایران به‌زبان عربی است. از تألیفهای او کتابهای: یتیمة‌الدهر، وفقه‌اللغه وثمارالقلوب وغررالسیر بسیارمعروف است. زادروز ثعالبی در ۳۵۰ ومرگ او در ۴۲۹ هجری بوده است.

صفحه‌ها:

۵۳

جاحظ :

ابوعثمان عمرو پوربحر بصری معروف به جاحظ از نویسندگان بسیار توانای سده سوم هجری است که کتابهای بسیاری نوشته. جاحظ از گروه معتزلیان است ودسته‌ای ازمعتزلیان که بنام «الجاحظیه» معروفند هواه خواه عقاید او بوده‌اند.

ازکتابهای مشهور جاحظ که بدست مارسیده کتاب البیان والتبین و ـ الحیوان ـ والتاج یا اخلاق‌الملوك، شهرتی دارد.

جاحظ درسال ۲۵۵ هجری به بیماری فلج درگذشته است.

صفحه‌ها:

۵۰، ۷۸

جورجیس :

معروف به جرجیس پیغمبر یکی از روحانیان ایرانی در عصر اشکانی است که به آئین نصارا گرویده وارمنیان را از دین زردشتی برگردانیده وبمسیحیگری در آورده است.

صفحه‌ها:

۱۱

حمزه اصفهانی :

ابوعبدالله، حمزه پور حسن اصفهانی را ابن‌الندیم الوراق در

جرگه دبیران ادب‌دان یاد کرده . حمزه ازدانشمندان ایرانی سده چهارم هجری است که کتابهای بسیار تـألیف کرده بوده . چنانکه کتاب ـ سنی ملوك‌الارض و الانبیا ـ اوگواهی می‌دهد ، حمزه دراخترشناسی و سال‌ـ شماری (کرونولوژی) دانشی داشته است . مـرگ حمزه را سال ۳۶۰ هجری برابر ۹۹۱ میلادی بر آورده کرده‌اند.

صفحه‌ها :

۱۰

خسرو انوشروان :

خسرو اول ملقب بانوشروان دادگر پورقباد اول است که از سال ۵۳۱تا۵۷۹ میلادی رشته شاهنشاهی ایران‌را بدست داشته است. خسرو آشوب مزدکیان را که آخرهای شاهنشاهی قباد بسیار بـالا گرفته‌بود، برانداخته و در دربندهای کوهستان قفقاز دزهـایی برای جلوگیری از هجوم خزران پدید آورده که درآنها پادگانهایی برای نگهداری دربندها نشیمن داده بود. خسرو درسه جنگ کـه بـا دولت روم داشته پیروزمند بوده است. درزمان او نیروی دریایی ایران درخلیج فارس وسراسردریا پارس و هند بسیار نیرومند شد و کشتیهای ایرانی تاکشور چین رفت وآمد می‌کردند. درزمان این شهریار و بفرمان او هشتصد سوار ایرانی ازراه دریای پارس به‌کشور یمن رهسپار شدندوآن‌کشورراپس ازهفتاد و اندسال زیردستی‌بیگانه، ازیوغ اسارت حبشیان آزادکردند.

صفحه‌ها :

۴۹

دارا پوردارا :

دارای سوم (داریوش) آخرین پادشاه دودمان هخامنشی یا برابر

تاریخ داستانی ما آخرین شاهنشاه دودمان کیانی است که در آشوب اسکندر مکدونی بادست برخی ازهمراهان خودکشته شده است. مرگ داریوش سوم یا دارای دارایان را بسال ۳۳۰ پیش ازمیلاد نوشته‌اند.

صفحه‌ها :

۶۹

داریوش بزرگ :

پسر گشتاسب هخامنشی است که پس از کبوجیه برتخت شاهنشاهی ایران نشسته است. داریوش ۳۶ سال پادشاهی کرده و از دیدگاه جهانگیری و جهانداری درمیان شاهنشاهان ایران کمتر کسی‌هم‌ترازاو تواند شد. آغاز شاهنشاهی او را سال ۵۲۲ و پایان آنرا ۴۸۶ پیش از میلاد نوشته‌اند.

صفحه‌ها :

۱۷

راولین‌سن :

سرهنری راولین‌سن[1] (۱۸۱۰–۱۸۹۵م.) خاورشناسی است که از راه رونوشت برداری از کتیبه بیستون و کشف الفبای میخی و خواندن این کتیبه که بزرگترین سنگ نوشته از روزگار هخامنشیان است خدمت بزرگی به روشن کردن تاریخ ایران باستان کرده است.

او درجرگه هیأتی از افسران انگلیسی بوده که در روزگار پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار برای تربیت ارتش ایران بشیوه‌ارتش‌های نوین اروپایی باین کشورگسیل شده‌بود. راولین‌سن هنگامی که درغرب ایران بود درسال ۱۸۳۵ میلادی با تحمل رنج فراوان و خرج بسیار

1— Sir Henry Rawlinson

توانست ازسنگ‌نوشته بیستون رونوشت بردارد وسرانجام پس ازسالها کوشش آنرا بخواند. نشانه‌های الفبایی کتیبه در سال ۱۸۵۵ میلادی نیك‌معلوم وشناخته‌شده وهمین کشف کلید خواندن خطهای میخی آسیای غربی شده است.

صفحه‌ها:

۹۲

زردشت:

وخشور بزرگ ایرانی بزرگترین وباستانی‌ترین پیشوای عرفانی است‌که آدمیان را به‌یگانه پرستی خوانده وازبار اندیشه‌های بت‌پرستی آزادکرده است. زادروز زردشت برابر حساب سالشماری استاد ذبیح بهروز بسال ۱۷۶۷ پیش از میلاد همزمان به تخت نشستن شاه گشتاسب کیانی بوده است.

صفحه‌ها:

۲، ۳، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

سالم:

ابوالعلا سالم دبیرهشام پور عبدالملك خلیفه اموی بوده و داماد عبدالحمید دبیر معروف مروان پورمحمد آخرین خلیفه اموی است. سالم ازنویسندگان توانا درزبان عربی بوده ونامه‌های منسوب به‌ارسطو را به اسکندر از فارسی بعربی ترجمه‌کرده و این نامه‌ها نزدیك بیکصد برگ است.

سالم وعبدالحمید هردو ایرانی وازمردم عراق بوده‌اند و هردو ازنخستین ترجمانان فارسی‌به‌عربی‌اند هرچند نگفته‌اندکه دانش‌خودرا ازچه زبانی برمیدارند.

صفحه‌ها:

۴۹

سعدی :

شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی ازبزرگان شاعران ایران است که کتابهای گلستان به‌نثر و بوستان به‌شعر و غزلهای شیوای بسیاری از او مانده است . سخن سعدی درگلستان ادب فارسی گلهایی بوبا و ناـ پژمردنی است:

صفحه‌ها :

۱۳

شاپوراول :

پور اردشیر بابکان ازپادشاهان بزرگ ایران است ودرکشورداری چندان دانا و توانا بوده که درکتابهای شرقی اورا فرزانه خوانده‌اند . شاپور بفرمان پدر درسال ۲۴۰ میلادی رشته شهریاری ایران را بدست گرفته ودرسال۲۷۲ میلادی درگذشته است. بنیان‌گذاری دانشگاه‌بزرگ و معروف شاپورگرد (جندی شاپور) ازکارهـای ارجدار اوست. مانـی دانشمند فرزانه ایرانی درزمان او برخاسته وآیین نوی پدیدآورده‌بود.

صفحه‌ها:

۲۹، ۴۱، ۶۵

طبری :

ابوجعفر محمد پورجریر طبری به سال ۲۳۴ هجری درشهرآمل مازندران دیده بجهان‌گشوده است وبرای فراگرفتن واندوختن‌دانشهای زمان خود به بیشتر شهرهای بزرگ جهـان اسلام درآن روزگـار سفر کرده است. طبری فقیهی بزرگ است و دراین زمینه مذهبی ویژه دارد

که دربسیاری ازشاخه‌هـای فقهی به مذهب ابی داود ظاهری اصفهانــی مانندگی دارد. تفسیر قرآن طبری ازتفسیرهای معتبراست ونیز تاریخ‌او که بسیار دقیق وبا ژرف بینی نگاشته شده نخستین کتابی است‌درعربی، که رویدادها بر روال سالنامه‌های ایرانی درروزگار ساسانی سال به‌سال درآن یادداشت شده . مرگ طبری در۲۶ شوال ۳۱۰ هجــری دربغداد روی داده است. وفیات الاعیان ج۱ : ۵۵۶ (چ قاهره)

صفحه‌ها:

۱۸، ۲۹، ۵۱

عزام :

دکتر عبدالوهاب عزام از دانشمندان مصری است کــه به‌زبان و ادبیات فارسی آشنائی کامل داشته وترجمه بنداری شاهنامه را تصحیح وچاپ‌کرده . دکتر عزام درهزارهٔ فــردوسی درجرگه مهمانان به ایران آمده بود.

صفحه‌ها:

۳۰

عیسی :

پیغمبر بزرگ ازمــردم شهر نــاصره درفلسطین بوده و از اینرو پیروان اورا «نصرانی»هم میگویند. امروز دین او پس‌از دین‌بودا بیش ازدیگر دینها درجهان پیرو دارد.

صفحه‌ها:

۲۵

فردوسی :

استاد ابوالقاسم فردوسی بنابه نوشته عروضی سمرقندی درچهار

مقاله ازدهقانان طوس بود ازدیه «باژ» وبخش طابران

فردوسی که بگفته خودش سی‌سال ازعمر خودرا در راه سرودن شاهنامه بکار برده است، شاهکاری پدید آورده که هنوز درجهان‌بی‌مانند است . فردوسی زنده کننده زبان فارسی است و افزون براین ، بیدار کننده وبرانگیزنده روح ملی ایرانی است. ازاینرو تاجهان وایران برپا است، نام‌گرامی فردوسی درنزد دارندگان هوش وخرد ودین ارجدار و گرامی خواهد ماند وبروان او آفرین خواهند خواند .

فردوسی درزمانی‌بسرودن شاهنامه که بزرگترین‌سند ملیت‌ایرانی است ، پرداخت‌که هرکس نامی از ایران باستان می‌برد ، به تیر تهمت باطنی وقرمطی واباحی کشته میشد . شاهنامه فردوسی به بیشتر زبانهای زنده جهان ترجمه‌گردیده ونام ایران و ایرانی ازپرتو اثـر استاد فرزانه طوس با ارج واحترام درهمه جا شناسانیده شده است . مرگ فردوسی را درآغازهــای سده پنجم هجری نوشته‌اند هرچند فردوسی تـا جهان پایداراست، زنده است .

صفحه‌ها:

۱۴، ۱۵، ۳۰، ۵۳

فلوگل :

فلوگل[1] خاورشناس آلمانی ،کسی است‌کـه نخست بـار کتاب الفهرست محمد بن اسحاق معروف به ابن‌الندیم الـوراق را پژوهیده وچاپ‌کرده است بویژه فصلی ازکتاب الفهرست‌راکه در بارهٔ ، مـانی پیغمبر ایرانی وآیین اوست، بآلمانی‌ترجمه‌کرده و پایه سخنان خود در رسالهٔ ـ ومانی وتعلیمات وآثارش ـ قرار داده است .

1- G. Flugll.

صفحه‌ها:

قباد ساسانی :

قباداول از پادشاهان بزرگ و نیک‌خواه ایران است که ازسال۴۸۸ تا ۵۳۱ میلادی رشته شهرباری ایران را بدست داشته است . قباد برای اصلاح شیوه مالیانی‌ایران کمربست ولی اصلاح او بدست پسروجانشین وی خسرو اول بانجسام رسید و مالیات زمینهـای کشاورزی را ازشکل شرکت دولت درفرآورده‌های زمیں، پس‌ازممیزی کردن همه کشتزارها، بشکل مالیات برمساحت برگردانیدند تاکشاورز بتواند آزادانـه و بـه دلخواه به‌حاصل خود هرگونه که دوست دارد، دست یازد.

صفحه‌ها:

کورش :

کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی‌ونخستین پایه‌گذار حقوق بشر است. اعلامیه‌ای‌که پس ازگشادن شهربابل برای‌آزادی‌قوم یهود صادر کرده در رده آثار پیغمبران بشمار می‌آید و از اسناد بزرگ تاریخ انسانیت شمرده میشود . مرگ‌کورش را بسال ۵۲۹ پیش‌ازمیلاد نوشته‌اند .

صفحه‌ها:

مأمون عباسی:

عبدالله ملقب به‌مامون‌پسر رشیدعباسی به‌تدبیر جعفر برمکی‌ولی‌عهد مسلمانان شدکه پس از محمد امین پسر زبیده خلیفه شود . چون پس از

مرگ هارون امین اورا ازولی‌عهدی خلع کرد، وی باتدبیر فضل‌بن‌سهل وکمك ایرانیان خراسانی که خالوهای اوبودند، به‌بغداد لشکرفرستاد و امین‌را کشتند و اوخلیفه شد. فرمانده لشکریان مأمون درجنگ با امین وفاتح بغداد، طاهر پورحسین است که از بزرگان شهر پوشنگ هرات بوده . مأمون در محرم سال ۱۹۸ هجری برابر ۸۲۲ میلادی خلیفه شده ودرسال ۲۱۸ هجری برابر ۸۴۳ میلادی درشهر «بند دون» ازآسیای کوچك مرده است.

صفحه‌ها:

۴۹

مانی :

مانی پورفانك ازمردم شهرستان کشکر در جنوب عراق است که درسال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی دیده بجهان گشوده سپس در۲۴۲ میلادی آیین‌تازه‌ای‌آورده وخودرا پیغمبری نامیده که برای تکمیل دینهای‌پیشین برانگیخته شده وخاتم پیغمبران‌است. مانی‌را سرانجام درزمان‌شهریاری بهرام اول ساسانی به‌بازپرسی کشیدندوزندانی کردند وپس‌از۲۶ روزدر زندان مرده یا کشته شده وتن او را درشهر شاپورگرد (جندا شاپور) نزدیك دروازه‌آن شهر بدارآویخته‌اند . آیین مانی با شتاب شگفت‌انگیزی درسراسر جهان باستان پیش رفته است.

صفحه‌ها:

۱۱

مبرد :

ابوالعباس، محمد پوریزید بصری ازپیشوایان لغت ونحو عربی است که دربغداد نشیمن‌گرفته بوده ونزد ابوعثمان مازنی و ابوحاتم

سجستانی (سیستانی) نحو ولغت آموخته بوده وبا ابوالعباس معروف به ثعلب هم چشمی داشته است.

از تألیفهای مبرد یکی کتاب «الاوائل» است ودیگری «الروضه» ودیگری «المقتضب» . مبرد درزبان‌آوری هنری داشته، از آن رو در انجمنها بررقیبش ثعلب پیروز می‌شده . زاد روز مبرد را دوشنبه نهم ذی‌الحجه سال ۲۱۷ و مرگ او را سال ۲۸۵ هجری‌نوشته‌اند. وفیات الاعیان ج۱ : ۴۹۶ (چ، قاهره)

صفحه‌ها:

۴۹، ۵۰

محمدکردعلی :

این‌مرد ازنویسندگان معاصر شام است که چندی پیش درگذشته وآثار بسیاری درزمینه تاریخ وادبیات عرب ازاو بازمانده است.

صفحه‌ها:

۵۰

مرقیون :

اندیشمندی است که پیش از ابن دیصان برخاسته و اندیشه‌های صوفیانه ودوگانه پرستی را باآیینهای نصارا درآمیخته ومذهب تازه‌ای پدیدآورده بوده، ازاینرو عیسویان با پیروان این مذهب دشمن بودند و وهرجا دستشان می‌رسید ایشان را می‌آزردند . چنانکه ابن ندیم وراق نوشته‌است ، مرقیونیان دارای خط ویژه‌ای بوده‌اند که نوشته‌های دینی خودرا باآن می‌نوشته‌اند ونیزمرقیون دارای‌انجیلی جز انجیلهای‌مشهور بوده است. ابن‌ندیم‌افزوده که درزمان‌اومرقیونیان‌درخراسان‌فراوان‌بوده که زیرنام نصرانی آیین خودرا نهان میداشته‌اند . الفهرست : ۴۸۹(چ

قاهره) ایران در زمان ساسانیان (چ تهران)
صفحه‌ها :

۵۷ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۲۹۱، ۳۳۷

مزدك :

تاریخ نویسان ایران و عرب مزدك پسر بامداد را موبدی از مردم پارس نوشته‌اند . چنانکه مسعودی گفته : مزدك پیشوای باطنیان روزگار ساسانی است. او اندیشمندی دلسوز بوده که برای آسایش توده انبوه مردم می‌کوشیده است ، هرچند در کتابهای زردشتی و به پیروی آنها در کتابهای عربی کوشیده‌اند سیمای مزدك را بچهره یك اباحی (کمونیست) بی‌دین خداشناس بنگارند، باز درلابلای همان نوشته‌های کینه توزانه نیکخواهی و نو اندیشی مزدك هویداست .

اندیشه‌ها وجنبش مزدکی‌ازجستارهای بسیار ارجدارتاریخ ایران وجهان است‌که هنوز درباره آن جستجوهای ژرفی انجام نگرفته .
صفحه‌ها:

۴۷

مسعودی :

ابوالحسن‌علی بن حسین‌مسعودی که‌خودرااز بازماندگان‌عبدالله‌بن مسعود صحابی وفقیه مشهور می‌شمرده است در دانشها و اخبار مایه فراوانی اندوخته بود وچون سفرهای دراز رفته بویژه زمان بسیاری در مصر نشیمن‌گزیده بوده ، او را گاهی از مردم مغرب (شمال افریقا) خوانده‌اند .

مسعودی کتابهای چندی درزمینه تاریخ وملل‌ونحل‌نوشته که‌بیشتر ازمیان رفته است. آنچه ازنوشته های او به دست ما رسیده یکی کتاب

- مروج الذهب - است که درسال ۳۳۲ هجری آنرا تمام کرده و دیگری - التنبیه و الاشراف است که با ژرف نگری بیشتری نوشته شده و به سال ۳۴۵ هجری برابر ۹۷۶ میلادی به پایان رسیده است .

صفحه‌ها:

۱۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۸، ۵۱، ۵۲

مسکویه :

ابوعلی احمد پورمحمدیعقوب رازی که اورا «ابن مسکویه» هم نامیده‌اند ، نخست زردشتی بوده سپس مسلمان شده و خزانه‌دار عضد الدوله دیلمی گردیده ازاینرو اورا «خازن»هم گفته‌اند .

کتاب«تجارب الامم و تعاقب الهمم» او از کتابهای ارجمند تاریخ ایران است ودرباره روزگارساسانیان دارای آگاهیهای گرانبهایی است. ابوعلی در کتاب تجارب الامم رویدادها را تا سال ۳۶۸ هجری نوشته است .

صفحه‌ها:

۵۳، ۵۸، ۵۹

موسی :

پورعمران پیغمبریهود ،کسی است که این قوم را ازمصر به کنعان آورده و درفلسطین نشیمن داده است .

صفحه‌ها:

۲۵

نظام الملک :

ابوعلی حسن پورعلی پوراسحاق از دیهگان زادگان طوس بوده

است از مردم دیه «راد». وی نخست در شهر بلخ پیشکار علی پور شادان بوده سپس به خدمت داود پور میکائیل سلجوقی پدر الب ارسلان در آمده و مدت بیست سال وزیری دودمان سلجوقی را داشته است. نظام الملك بخلیفگان عباسی، به وارونه روش بوبهیان، ارادت میورزیده.

نظام الملك مردی دانشمند بوده و کتاب سیاست نامه اونشان می‌دهد که او در نوشتن آن از کتابهای عربی برگردانیده شده از زبان فارسی بهره برداری فراوان کرده بی آنکه بگوید مطالب را از کجا برداشته است. خوی فرصت طلبی در این وزیر از رفتارهای او نیك آشکار است.

زادروز نظام الملك را روز آدینه یازدهم ذوالقعده سال ۴۰۸ هجری برابر ۱۰۴۱ میلادی در نوقان طوس ومرگ اورا روز یکشنبه دهم رمضان سال ۴۸۵ هجری برابر ۱۲۱۰ میلادی نوشته‌اند. او بازخم کارد جوانی ازمردم دیلمان که از گروه فدائیان حسن پورصباح بود کشته شده است. وفیات الاعیان ج۱: ۱۴۳ (چ، قاهره)

صفحه‌ها:

۱۳

نولدکه:

تئودور نولدکه[1] ازخاورشناسان آلمانی است که بخش نخستین تاریخ طبری راکه مربوط بهروزگار ساسانی است بآلمانی ترجمه کرده وبر آن حاشیه‌هایی دربارهٔ شاهان مادی وهخامنشی وساسانی افزوده است. همچنین کارنامه اردشیر بابکان را ازپهلوی به آلمانی ترجمه کرده. زادروز نولدکه ۱۸۳۶ ومرگ او در ۱۹۳۰م رخ داده.

صفحه‌ها:

۳۰

1- Theodor Noeldeke.

واثق عباسی :

هارون پور محمد ملقب به معتصم است که پس از مرگ پدرش بالقب واثـق در ربیع الاول ۲۲۷ هجـری برابر ۸۵۰ میلادی خلیفه شد و در ذی الحجه ۲۳۲ هجری برابر ۸۵۵ میلادی در سامره مرده است .

صفحه‌ها:

۴۹

وکیع قاضی :

محمدبن خلف بن حیـان ، چنانکه ابن ندیم نوشته وکیع درهمه شاخه‌های دانشهای زمان خود متفنن بوده و در برخی شهرستانها بکـار داوری می‌پرداخته. وکیع نخست نزد قاضی محمد بن یوسف بن یعقوب دبیری می‌کرده است . از تألیفهای او این کتابها را نـام برده‌اند : کتاب الشریف که برروال کتاب المعارف ابن قتیبه نوشته شده . کتاب الانوا . کتاب جنگها و اخبار آنها . کتاب مسافر. کتاب راههـا که بنام «ناحیه‌ها» نیز معروف است وشامل گزارش شهرستانها و گذرگاهها است. کتاب نقد وسکه. الفهرست: ۱۸۲ (چ، قاهره)

صفحه‌ها:

۵۷، ۵۸

هشام اموی :

ابو الولید، هشام بن عبدالملك بن مروان ، درماه شعبان سال ۱۰۵ هجری روزی که یزیدبن عبدالملك مرده بخلیفگی نشسته است و درماه ربیع الآخر سال ۱۲۵ هجری درسن پنجاه وسه سالگی مرده است .

صفحه‌ها:

۴۸، ۴۹

یعقوب لیث :

بزرگترین سردار ایرانی است که برای برانداختن خلافت عباسی و آزاد کردن ایران سالها کوشیده است و هرچند مرگ نابهنگام او بسال ۲۶۵ هجری برابر ۸۹۵ میلادی مانع انجام آرزوی او گردید، ولی او توانست نخستین دودمان شاهی ایران پس از اسلام را بنیاد نهد. یعقوب نخستین کسی است که دبیران را بنوشتن زبان فارسی و شاعران را بسرودن شعر فارسی تشویق کرده است.

صفحه‌ها:

پایه‌های پیشگفتار و پژوهش

اخبارالطوال	از ابوحنیفه دینوری	چاپ قاهره ۱۹۶۰م
البدء والتاریخ	ازمطهر بن‌طاهر مقدسی	» پاریس ۱۹۱۹م
التاج در رفتارشاهان	ازعمروبن بحرجاحظ	» قاهره ۱۹۱۴م
تاریخ‌الرسل والملوك	ازابی جعفرمحمدبن‌جریرطبری	» لیدن
» سنی‌ملوك‌الارض	ازحمزه بورحسن اصفهانی	» بیروت ۱۹۶۱م
» تاریخ‌الیعقوبی	ازابن واضح یعقوبی	» بیروت ۱۹۶۰م
تجارب‌الامم جلد یکم	ازابوعلی مسکویه	عکسی
التمثیل والمحاضره	ازابومنصور ثعالبی نیشابوری	چاپ قاهره ۱۹۶۱م
التنبیه والاشراف	ازابوالحسن علی‌بن‌حسین مسعودی	» » ۱۹۶۵م
ثمارالقلوب	ازابومنصور ثعالبی نیشابوری	» » ۱۹۶۵م
رسائل‌البلغاء	ازمحمدکردعلی	» دمشق ۱۹۴۸م
رساله درذم دبیران	ازعمروبن بحرجاحظ	» قاهره ۱۹۶۵م
زهرالاداب	از حصری	» »
سراج‌الملوك	از طرطوشی	» »
سرح‌العیون فی‌شرح رسالة ابن زیدون		» » ۱۹۶۵م
السعادة والاسعاد	از ابوالحسن عامری	» ویسبادن ۱۹۳۲م
شاهنامه	از فردوسی طوسی ترجمه بنداری	» قاهره
شرح قصیده البسامه	ازابن زیدون	دست‌نوشت کتابخانهٔ زرکلی
الشهب‌الامعه	از ابن رضوان	چاپ قاهره
صبح‌الاعشی	ازقلقشندی	» »
العقد الفرند	ازابن عبدربه	» »
عین‌الادب والسیاسه	ازابن هذیل	» »
عیون‌الاخبار	از ابن قتیبه دینوری	» قاهره ۱۹۶۳م
غررالخصایص	از وطواط	» »
غررالسیر	ازابومنصورثعالبی نیشابوری	چاپ‌افست تهران ۱۹۶۴م

الفاضل	ازابی‌العباس مبرد	چاپ قاهره ۱۹۵۶م
الفهرست	ازابن‌ندیم وراق	« بیروت ۱۹۶۴م
الکامل	ازابی‌العباس مبرد	« قاهره ۱۹۵۶م
کتاب الاداب	از جعفربن شمس‌الخلافه	« «
کتاب‌الغره	بسا ازمحمدبن خلف باشد	دست‌نوشت کتابخانهٔ زرکلی
کتاب‌الاداب	از اسامه‌بن منقذ	چاپ قاهره
المحاسن والمساوی	ازبیهقی	« بیروت ۱۹۶۰م
محاضرات الادبا	از راغب اصفهانی	« «
مروج‌الذهب	از ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی	« قاهره
المسکافاة و حسن‌القبی	از احمدبن یوسف	پژوهیدهٔ استاد محمود محمد شاکر
المنصف	از ابن وکیع قاضی	عکس ازنسخه دست‌نوشت برلین
نثرالدرر	ابوسعیدآبی	نسخه عکسی‌ازدست‌نوشت کتابخانه‌قاهره
نهایةالادب	از نویری	چاپ قاهره
الوافی بالوفیات	از صفدی	« «
الوزرا والکتاب	از ابن عبدوس جهشیاری	« « ۱۹۳۷م

۴۱- Citerory History of Persia (Vol. 1) By Edward G. Browne Lambridge 1956.

۴۲- The seventh Great Oriental Monarchy By Gorge Rawlinson, 2 Vols. New York.

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی‌ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دو لوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسورهرتسفلد ـ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفند ماه ۱۳۰۵
۵	سه‌خطابه در بارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و هرتسفلدوهانی بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	بهمن ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس‌محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ نبض ابن‌سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوةاستاد دانشگاه)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۶	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمیداستاددانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رسالهٔ در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔرسالهٔ سرگذشت ابن سینا (از آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	ـ
۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	ـ

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۳	رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رسالهٔ معیارالعقول، جرثقیل ازابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن‌سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول ـ سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمهٔ مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمهٔ اشارات وتنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی با مداد)	بهمن‌ماه ۱۳۳۳
۳۱	جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامهٔ ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن‌سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن‌سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳٤
۳٤	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبرومقابله خیام (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۳۶	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری .)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامهٔ شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی‌خان (باتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱	شرح احوال ونقل وتحلیل آثارشیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغرحریری (باهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)	۱۳۴۱
۴۵	جهانگشای نادری تالیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تالیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (بامقدمه و تصحیح وتحشیهٔ آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۴۷	نادرهٔ ایام ، حکیم عمرخیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثار باستانی وابنیهٔ تاریخی فارس) ـ تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹	سفارش نامهٔ انجمن آثار ملی	اردیبهشت ۱۳۴۴
۵۰	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱	ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تألیف زین‌الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی ـ سنهٔ ۵۰۴ هجری ـ (باهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمدحسین اعتمادی دکتر محمد شهراد ـ دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول)	۲۵ شهریور ۱۳۴۴

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۵۲	دیوان صائب ، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد ـ مقدمه و شرح حال بخط وخامهٔ استاد امیری فیروز کوهی	۱۳۴۵
۵۳	عرائس الجواهر ونفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰هجری بامقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴	ری باستان ـ مجلد اول مباحث جغرافیائی شهرری بعهد آبادی تألیف آقای دکترحسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵	خیامی نامه جلد اول تألیف استاد جلال الدین همائی	آبان ۱۳۴۶
۵۶	فردوسی وشعراو تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ۱۳۴۶
۵۷	خرد نامه تألیف ونگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸	فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمد علی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹	کتاب شناسی فردوسی فهرست آثار و تحقیقات دربارهٔ فردوسی وشاهنامه تدوین آقای ایرج افشار	مردادماه ۱۳۴۷
۶۰	روز بهان نامه بکوشش آقای محمد تقی دانش پژوه	اسفندماه ۱۳۴۷
۶۱	کشف الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲	زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه نگارش دکترمحمدعلی اسلامی ندوشن	خردادماه ۱۳۴۸
۶۳	آثار باستانی کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نراقی	مهر ماه ۱۳۴۸
۶۴	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت الله مهراز	آبان ماه ۱۳۴۸
۶۵	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایرخلیج فارس ودریای عمان تألیف احمد اقتداری	آذرماه ۱۳۴۸
۶۶	تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفر شعار	دیماه ۱۳۴۸